

لُجُود

## ویژه نامه گردهمایی بزرگ اساتید، فارغ التحصیلان و دانشجویان به مناسبت ۲۵ سالگی دانشکده مهندسی کامپیوتر و فناوری اطلاعات ۱۳۹۳ اردیبهشت ۱۵

من به چشم یا هی بی خوار نو قول می دهم

## روشنی ملکہ آب

مشنونہ کی مابہ آنکاب می رسد  
عازمہ سبزی شویم  
شوراسی صنفی دانشکده  
محمدی کاپویر و ہنوارسی احلاعات

العمل الفعال يُشعره طيبة  
اصلها بآيات وفهها في المساجد  
وقت المها كل حين

نے  
۹۵/۱۵/۱۹

بـ نام خدا  
بـ امیر رشد روز افزو.

✓  
✓



دانشگاه صنعتی اسلامیه  
دانشکده فنی  
دانشکده مهندسی کامپیوچر و فناوری اطلاعات

دانشکده مهندسی کامپیوچر و فناوری اطلاعات  
دانشکده فنی  
دانشگاه صنعتی اسلامیه





# leanstartupmachine

ماشین استارتاپ ناب تهران، ایران | ۲۶ تا ۲۴ اردیبهشت ۹۳

[www.leanstartupmachine.ir](http://www.leanstartupmachine.ir)

کارگاه سه روزه در زمینه ساخت یک کسب وکار موفق با تاکید بر ایده در زمینه‌های پرداخت، مالی و بانکی



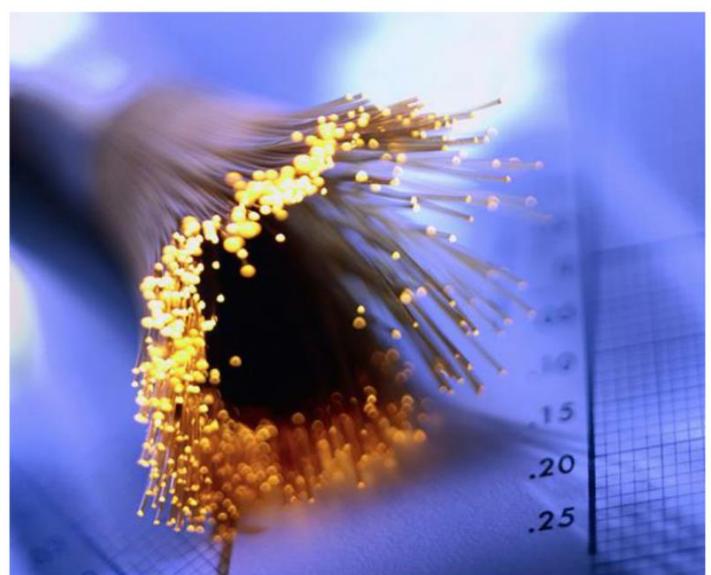
برگزار کنندگان

[www.efarda.ir](http://www.efarda.ir)

<https://twitter.com/LeanTehran>



<https://www.facebook.com/LeanTehran>



## + توسعه فناوری اطلاعات سیب

### مجری پروژه های مخابرات، فناوری اطلاعات و نیرو

- گواهینامه صلاحیت پیمانکاری رتبه ۳ از معاونت راهبردی ریاست جمهوری
- رتبه ۵ شورای عالی انفورماتیک در زمینه های شبکه داده، پشتیبانی و مشاوره



میدان ولیعصر، خیابان ولدی، ساختمان سیب، پلاک ۳۰، واحد ۱

تهران. کد پستی ۱۵۹۳۷۳۴۸۱۱

تلفن: ۰۲۱-۸۸۹۴۶۱۵۹-۸۸۹۴۷۱۵۹-۸۸۹۴۵۶۴۵-۸۸۹۳۶۰۷۹ فاکس: ۰۲۱-۸۸۹۴۴۷۱۵۲

[www.tfec.ir](http://www.tfec.ir)

الله  
بسم الله الرحمن الرحيم

پژوهش

ویژه‌نامه‌گردهمایی بزرگ استاد رفاغت‌التحصیلان و دانشجویان  
به میزان ۲۵ آسیا که دانشکده‌هندسی کامپیوتروفناوری اطاعت  
دانشگاه صنعتی امیرکبیر (پلی‌تکنیک تهران)

۱۳۹۳ شتادیم

صاحب امتیاز شوری صنف دانشکده‌هندسی کامپیوتروفناوری اطاعت  
مدیر مسئول: سید علی‌محمد قریشی  
سردبیر: آرمین بلشی‌زاده

۲۱	مصالحه با دکتر بخشی
۲۳	مصالحه با استاد پوروطن
۲۶	شترنچ
۲۷	مشکل درد عشق را حل نکند مهندسی
۲۸	مصالحه با دکتر پدرام
۳۱	مصالحه با آقای خنداب
۳۳	پرونده‌ی ویژه: مهاجرت
۳۴	مسئله ۱ است
۳۵	عقل و احساس
۳۶	دیالوگ
۴۰	زندگی در خارج از ایران
۴۱	مهاجران
۴۲	تصمیم
۴۲	مصالحه با دکتر صاحب‌الزمانی
۴۴	میون کارا
۴۵	آنچا که قلبمان برایش می‌پید: برای دانشکده عزیزم
۴۶	۳۰ سالگی دانشکده در نظر اساتید
۵۱	کین و دولت و ملک می‌رود دست به دست
۵۱	اساتید فعلی دانشکده

۱	سر مقاله
۲	نمایشی در سه پرده
۳	به دانشگاه مدیرپرور پلی‌تکنیک خوش آمدید
۴	حس خوب جاری بودن
۵	به نام او
۶	اعضای ادوار شوراهای صنفی
۷	اعضای ادوار انجمن‌های علمی
۷	جشنی در راه است دوستان را خبر کنید!
۸	دانشگاه باید دانشگاه باشد
۹	ما کجای کاریم؟!
۱۰	من کلا خسته‌م!
۱۰	یاد بگیریم که چگونه یاد بگیریم
۱۱	پلی‌تکنیک چیز دیگری بود
۱۲	گزارش
۱۲	جدا شد یکی CE از برقی‌ها
۱۳	دانستنی‌های به درد نخور
۱۳	از هیچ کجا به ناکجا
۱۴	مصالحه با دکتر صبابی و دکتر دهقان
۱۹	ایام خوش
۲۰	۸۸/۸/۸

با تشکر از شرکت پرداخت نوین آرین، توسعه‌ی فناوری اطلاعات سیب، شرکت تجارت الکترونیک تات، خدمات انفورماتیک، شرکت فرازپردازان بیتی آرون، شرکت توسعه فناوری افزار توسن و فناپ که ما را در برگزاری هر چه بهتر این برنامه یاری نمودند.



پرداخت نوین  
وابسته به بانک اقتصاد نوین



شرکت خدمات انفورماتیک  
INFORMATICS SERVICES CORPORATION



TOSAN



عارضم خدمتمنون که ما یه روز تو شورا نشسته بودیم (یکی نیست بگه آخه شورا جای نشستن مرد حسابی؟!) بعد این کیوان ساسانی داشت می‌گفت که واسه پویش دنبال سردبیر می‌گردیم، یه دفعه محمد قریشی برگشت گفت «همین آقای باشیزاده!». ما یه دفعه چشامون چارتا شد! گفتم آقا من نوشتند بلد نیستم اصلا! گفتن نوشتند نمی‌خواهد که!! (جون خودشون!) فقط باید دنبال کارای مجله بیفتی و پیگیری بکنی. بعد این سهیلا نادعلیان برگشت گفت «آره خیلی هم مسئولیت‌پذیره!» خلاصه به هر دوز و کلکی بود ما رو و کردن سردبیر پویش! (از اون جایی که الان احساس می‌کنم ممکن‌هه به این دوستان قدیمی بَر بخوره که یه نفر این جوری سردبیر پویش شده، لازم به توضیحه که بنده تلاش خودم رو و کردم ولی متسافنه دوستان رضایت نمی‌دادن!) خلاصه که از اون وقت ما همه کاری کردیم برای این پویش جز سردبیری! برای این که این شماره‌ی پویش به دست شما بر سه نفرساعت زیادی هزینه شده که جا داره از همه‌ی افرادی که به ما کمک کردن تشکر کنیم. همچنین یک تشکر ویژه از مهندس هادی محمدی برای صفحه‌بندی که اگه زحمت‌های ایشون نبود پویش به موقع آماده نمی‌شد. اگه اسمی از قلم افتاده به بزرگی خودتون ببخشین:

کاریکاتورها: محسن ظریفیان، ورودی ۹۰	کاریکاتورها: محسن ظریفیان، ورودی ۷۳
ریحانه شاه‌محمدی، ورودی ۹۰	آرش طیبی آذر، ورودی ۷۰
سینا شیخ‌الاسلامی، ورودی ۹۰	علی حاجی‌زاده، ورودی ۷۴
پگاه طاهری، ورودی ۹۰	مهدی کاظمی، ورودی ۷۴
سید محمدعلی قریشی، ورودی ۹۰	امیرحسین پی‌براه، ورودی ۷۵
سید عطا مظلومیان، ورودی ۹۰	امیرحسین حداد، ورودی ۷۷
سهیلا نادعلیان، ورودی ۹۰	روزبه ذبیح‌اللهی، ورودی ۷۷
محمدجواد هاشمی، ورودی ۹۰	سید حامد قنادپور، ورودی ۷۷
فرنáz یوسفی، ورودی ۹۰	گلناز الهی، ورودی ۸۰
پگاه ماوایی، ورودی ۹۱	مسعود زمانی، ورودی ۸۴
مهسا هاشمی‌تزاد، ورودی ۹۱	امین شیرزاد، ورودی ۸۵
مریم همایونی، ورودی ۹۱	محمدعلی جنت‌خواه‌دوست، ورودی ۸۷
هانیه یزدی‌زاده، ورودی ۹۱	مهدی پدرام، ورودی ۸۸
طاهر احمدی، ورودی ۹۲	ایمان زعیم، ورودی ۸۸
علی ایرانی، ورودی ۹۲	ماکان طیبی غلام‌زاده، ورودی ۸۸
مهدی ربیع یگانه، ورودی ۹۲	مسعود وفابخش، ورودی ۸۸
نیکا زاهدی، ورودی ۹۲	سعید الوندکوهی، ورودی ۸۹
میینا صاحب‌الزمانی، ورودی ۹۲	امید فکورفر، ورودی ۸۹
سپهر صبور، ورودی ۹۲	نیوشنا اسماعیل‌زاده، ورودی ۹۰
نور نخعی، ورودی ۹۲	شادی آقاجانی، ورودی ۹۰

آشنا شدیم از همه‌ی مشکلاتی که باهашون توى این مدت دست و پنجه نرم کردیم، از همه‌ی ناراحتی‌ها و حرفهایی که تو دلمون مونده بود بنویسیم.

#### پرده‌ی دوم: راه طولانی خانه

توى تاکسی نشسته بودم پشت تلفن بهم گفت: بیین راجع به متن شورا، یه چیز سنگین از همه‌ی چیزایی که توى دلمون مونده توى این مدت بنویس بیخیال همه چیز. این حرف رو که شنیدم ناخداگاه ذهنم پر شد از اتفاقات چند ماه گذشته. دیگه بقیه حرف‌اش رو نمی‌فهمیدم توى ذهنم جایی نمونده بودکه با اون قسمت به صحبت‌هاش فکر کنم. همه‌ی اتفاقات لحظه به لحظه با تمام جزئیات توى ذهنم تکرار شد. به امروز که رسیدم تازه فهمیدم که الان چند دقیقه می‌شه کیان خدا حافظی کرده و رانده هم از توى آینه بهم نگاه می‌کنده می‌گه شما اینجا پیاده می‌شی.. اتفاقات زیادی بوده، تلخی و شیرینی‌های زیادی بود، اما نمی‌خوام ازشون حرف بزنم. اگه ازشون صحبت کنم اون اصلی که براش تلاش کردم زیر سوال می‌رمه. ماها از آدم‌هایی که فقط از بدی شرایط گلایه می‌کردن خسته شده بودیم، دور هم نشستیم و تصمیم گرفتیم که بلند بشیم و شرایط رو بهبود بدم. نمی‌دونم چه قدر موفق بودیم ولی حداقل تلاش‌مون رو کردیم.

#### پرده‌ی آخر: «اینجا مقام نداریم. مسئول منم!»

خیلی مدت زیادی نیست که جواب دوتا سوال رو فهمیدم. یکی اینکه چرا بچه‌های شورا یا انجمن این مسئولیت‌ها رو بر عهده می‌گیرن؟ و سوال دیگه اینکه چرا اسم نشیریه شده پویش؟ بعضی وقت‌ها یه راههایی هست که تا تو ش قدمن نداری نمی‌فهمی که رفتن چه فایده‌ای برات داره، تا تو ش قدمن برنداری متوجه نمی‌شی که هدفت چیه. الان می‌فهمم که تا بلند نشیم تا حرکت نکنیم هیچ اتفاقی نمی‌افته. شورای صنفی یعنی غر نزدن، یعنی بلند شدن، یعنی حرکت کردن، یعنی تلاش... شورا یعنی پویش.

#### پرده‌ی اول: ماجرا ربع قرن

اولین باری که اینو شنیدم راستش خیلی درک خاصی ازش نداشتیم، فکر می‌کردم اینم یه جشنی مثل جشنی دیگه، مثل همه اوتایی که توى دانشکده داشتیم. به بهانه‌های مختلف دور هم جمع می‌شدیم فکر می‌کردیم، مشورت می‌کردیم برنامه‌ریزی می‌کردیم و روز جشن همه کارهارو اجرا می‌کردیم و خودمونو همه کسایی که به جشن می‌آمدن خوشحال بودن. مهم همون چند ساعتی بود که کنار هم‌دیگه بودیم و اون مناسبتی که بهانه می‌کردیم تا تجربه‌های لذت‌بخشی رو به زندگی‌مون اضافه کنیم.

با هرکدام از بچه‌های قدیمی تر که صحبت می‌کردم همه از جشن ۲۰ سالگی دانشکده می‌گفتند، همه می‌گفتند که جشن ۲۵ سالگی دانشکده رو هم برگزار کنیم. یه روز تعطیل توى خونه بودم سی‌دی جشن ۲۰ سالگی روی میز اتاقم بود. شروع کردم به دیدن فیلم. به خودم که اومدم فیلم جشن تموه شده بود. همین‌جوری ایده‌های جشن ۲۵ سالگی هجوم می‌آوردن به ذهنم.

برای جشن با خیلی‌ها مشورت کردیم. همه استقبال کردن اما یه نقطه‌ی نورانی برآم بود که اینو از همه برنامه‌ها جدا می‌کرد. تصمیم گرفتیم فارغ‌التحصیلان دانشکده رو هم دعوت کنیم. با بعضی‌هاشون ارتباط برقرار کردیم و ایده‌های‌مون رو بهشون گفتیم. همه‌شون استقبال کردن و گفتن بهمون کمک می‌کنن. شروع کردم به برنامه‌ریزی. راست می‌گفتند هر کمکی خواستیم بهمون کردن. برآم تجربه‌ی فوق‌العاده‌ای بود. هرچی بیشتر گذشت و باهашون بیش‌تر آشنا شدم به مسیری که تا اینجا اومدم مطمئن‌تر شدم.

به جشن نزدیک شده بودیم. کلی کارای مختلف مونده بود و مشغول هماهنگی اونا بودم. محمد مثل همیشه بهم زنگ زد. همیشه بهترین موقع بهم زنگ میزنه کلی بهم انرژی می‌ده. تقریبا هیچ کاری بدون کمک اون ممکن نیست. بحثا به پویش رسید، می‌خواستیم راجع به همه‌ی تجربه‌هایی که داشتیم از اول تا اینجا بنویسیم. از تجربیات شیرین‌مون، از همه‌ی بچه‌های قدیمی شورا که باهашون

## به دانشگاه "مدیرپرور" پلی تکنیک خوش آمدید!

سید حامد قنادپور، مهندسی کامپیوتر نرم افزار، ورودی ۷۷

دیبر شورای صنفی دانشکده، دیبر صنفی پویش و نایب دیبر شورای صنفی دانشگاه

مسئول برگزاری همایش دانشجویی انجمن کامپیوتر [۷۹]

دیبر اجرایی کنفرانس IKT [۷۲]

ربوکاپ و موفقیتای پویش تو جشنواره‌ها و ACM و بقیه گرفته تا کنفرانس IKT

ولی از اون دانشکده، آدم‌های بزرگی در اومدن، فقط با یک ویژگی به اسم «خواستن»، مهم هم نبود که توی حوزه‌ی هنر و سینما و موسیقی یا کاریکاتور، موفق و چهره‌ی باشن یا کسب و کار یا مدیریت یا استادی دانشگاه و یا حتی مهندسی کامپیوتر!

پلی‌تکنیک، هنوز هم پلی‌تکنیک و علی‌رغم همه‌ی شنیده‌های اخیرم (محدودیت‌های دانشجویی)، باز هم سر کلاس‌های از دانشجوها می‌شنوم که حسرت فعالیت‌های دانشجویی پلی‌تکنیک رو می‌خورن، چون «پلی‌تکنیک دانشگاه مدیرپروری است».

من هم با دیدن این تیتر ویژه‌نامه‌ی یکی از نشریات دانشجویی (در سال ۷۷)، مثل بقیه فکر کردم که تبلیغی بیش نیست. هرچند که دیدم سه روز اردیه شبانه روزی پیش‌دانشگاهی در اردوگاه منظریه رو برای ۱۰۰۰ نفر، "سال‌بالایی‌ها" برگزار کرده بودن.

همون سال‌بالایی‌هایی که توی اون سه روز همه کاری کردن تا ما مطمئن بشیم بهترین دانشگاه ایران اومدیم! از بچه‌های شورای صنفی گرفته تا پویش دوست داشتنی و گروه کوه (خداییش حرفه‌ای بودن) و گروه فیلم جسور و الان که نگاه می‌کنم همه‌ی اون سال‌بالایی‌های توی اردو، از چهره‌های موفق کشور هستن...

همونایی که توی اردوهای پیش‌دانشگاهی دنبال دیبر شورای صنفی سال بعد و استعدادهای پویشی می‌گشتن و امروز دنبال کارشناس و مدیرهایی که کسب و کارها رو پیش ببرن!

دوران لیسانس، نه کمنظیر، که بی‌نظیر بود. توی دانشکده‌ی M با اون سالن مطالعه‌ی رویایی و دو تا دونه کلاسی که داشت و سایت‌هاش...

همون یک سالن مطالعه، کافیه که ساعت‌ها خاطره به یادم بیاره: از شورای ۷۷ و انتخابات‌های پویش با مهندسی‌های قبلش (بگذریم که اون تیم می‌تونه خوب کترات بگیره و...)، مجمع عمومی‌های چالشی و انتخابات شورای صنفی، دیبرخانه‌ی همایش دانشجویی و تلاش شبانه‌روزیش و بستنی‌هایی که تا یک ماه بعدش می‌خوردیم و ۴ خرداد ۷۹ (جشن تولد بی‌نظیری که همه‌ی بچه‌ها و استادی دانشگاه، قشنگ‌ترین خاطره رو برام رقم زدن...)

انتقال دانشکده به جای فعلیش خیلی سعی کرد همه چیز رو به هم بریزه تا بچه‌های بقیه دانشکده‌ها، دیگه حسرت جمع کامپیوتری‌ها رو نخورن، ولی به لطف وجود بعضی چیز این اتفاق نیفتاد: سایت دانشکده و اردوهای متعدد (مخصوصا اردیه ۱۲۰ نفره‌ی شمال و اردوهای پیش‌دانشگاهی) و برگزاری اولین دوره‌ی مسابقات

پاییم را از گلیم درازتر نکنم. کمتر از سه سال بعد از انتشار آن بیانیه، با درایت درست مدیریت بعدی دانشکده، شورای صنفی و انجمن علمی به بهترین اتفاق دانشکده برای انجام امور دانشجویی منتقل شد.

این دو مورد در شرایطی رخ داد که به زعم ما، فضای دانشجویی را به بسته شدن و فعالیت دانشجویی اعم از صنفی و سیاسی، با هزینه‌های گزافی همچون محرومیت از تحصیل و گرفتاری همراه بود. کما اینکه از سال ۸۶ تا ۸۹ کمتر ترمی بود که در آن دانشجویی از دانشکده، از تحصیل محروم و یا گرفتار نباشد. اما تلاش دوستام این بود که بر این فضای غلبه کنیم. و موفق شدیم. و ثمره‌ی آن تلاش‌ها، نهادینه شدن فعالیت دانشجویی و تسهیل آن شد. که اکنون در قدرت و مکان شورای صنفی متبلور است. و سنت شدن برخی اقدامات همچون جشن‌های فارغ‌التحصیلی و تداوم جشن‌های سالگرد تاسیس دانشکده نشانه‌ی موفقیت و جاری بودن فعالیت‌های ما در سال‌های آتی است.

در یادبود اردیوی همدان شورای صنفی (اردیبهشت ۸۷)، از دوران دانشجویی به عنوان طایی ترین دوره‌ی جوانی یاد کرده بودیم. هنوز بعد از گذشت قریب چهار سال از فارغ‌التحصیلی، وقتی استناد مختلف شورای صنفی و یادگاری‌های برنامه‌های مختلف را می‌بینم، درک می‌کنم که دوران دانشگاه مخصوصاً دوره‌ی کارشناسی، پریار، شیرین و پر از تجربه بود. و حس می‌کنم که پلی‌تکنیکی بودن بخشی از هویتم شده است.

در این بین تجربه‌ی عضویت در شورای صنفی دانشکده، دبیری آن، و حضور در شورای صنفی دانشگاه و دبیری آن، گران‌بهاترین تجربه‌ی من است. نوع بیانش، حس تکثر، تحمل عقاید مختلف و اساس فعالیت تیمی و تشکیلاتی باعث شده است که اکنون برای حضور در اجتماع، خودم را آماده‌تر ببینم. و در جریان اداره‌ی تیمی یک شرکت در عرصه‌ی اقتصادی خویش را مهیا تر حس کنم. در آن دوران تمام هم و غم خودم و دوستام این بود که در عین حفظ نشاط و استقلال فعالیت صنفی دانشجویی در بسته‌ترین شرایط سیاسی و اجتماعی، باعث تعطیل شدن شورای صنفی و محروم شدن دانشجویان بعد از خود از این نعمت نشویم. شکر ایزد که در این راه موفق بودیم. راهی که هنوز ادامه دارد و با حضور دانشجویان جدید، هر سال پوست می‌اندازد و به جلو رهنمود می‌شود.

محمدامین شیرزاد، مهندسی فناوری اطلاعات، ورودی ۸۵ دبیر شورای صنفی دانشکده، دبیر شورای صنفی دانشگاه

۱. قرار بود برنامه‌ای داشته باشیم، تا اثبات کنیم که فعالیت شورای صنفی، فقط برگزاری اردو و گلایه از وضعیت آبخوری دانشکده نیست. از مهر ۸۷ که سال تحصیلی شروع شد، فعالیت ما هم برای برگزاری یک برنامه‌ی نو و تازه شروع شد. در پیشنهاد هوشمندانه‌ای که مصطفی سرآبادانی<sup>۱</sup> از بچه‌های ورودی ۸۵ دانشکده به شورا داد، تصمیم گرفتیم، جشن بیست سالگی دانشکده را برپا کنیم. با هنر ویژه‌ی مهسا اسماعیلی<sup>۲</sup> و کمک بی‌دریغ امید بتایی<sup>۳</sup> و همکاری سحر صمیمی<sup>۴</sup> و پویان زمانیان و سایر بچه‌های ورودی ۸۴، ۸۵، ۸۷ دانشکده، موفق به برگزاری جشن بیست سالگی دانشکده شدیم. خوشحالم که بعد از گذشت ۵ سال، بچه‌های شورای صنفی با همان شور و نشاط دوران تحصیل ما و در فضایی پر امیدتر تصمیم به برگزاری جشن بیست و پنج سالگی دانشکده گرفته‌اند. و امید دارم، بچه‌های شورای صنفی در سال ۱۳۹۷ جشن سی سالگی دانشکده را برگزار کنند.

۲. قبل از دوران ما، یعنی سال‌های ۸۵ به قبل، شورای صنفی دانشکده اساساً اتفاق نداشت. و جلسات در کنار کمد شورا برگزار می‌شد. بعد از آن شورای صنفی در اتاقی در زیر زمین و سپس در طبقه اول اسکان پیدا کرد. خاطرم هست در اولین بیانیه‌ای که در دوران دانشجویی با امضای شورای صنفی دانشکده صادر کردیم، از مدیریت آن دوران دانشکده، خواستیم تا دفتر انتشارات (مکان کنونی شورای صنفی و انجمن علمی) در اختیار شورای صنفی قرار گیرد. بعد از انتشار این بیانیه توسط رئیس و معاونین دانشکده به عنوان دبیر شورا موردن عتاب قرار گرفتم. و ضمن تهدید از من خواستند تا

۱ اکنون دانشجوی کارشناسی ارشد هوش مصنوعی دانشگاه بهشتی است.

۲ دانشجوی دکترای فناوری اطلاعات دانشگاه خواجه نصیر طوسی

۳ فارغ‌التحصیل کارشناسی ارشد امنیت شبکه‌ی دانشکده و عضو هیئت مدیره‌ی شرکت

۴ فارغ‌التحصیل کارشناسی ارشد سخت‌افزار دانشگاه صنعتی چالمرز سوئد

به سان رود که در مسیر دره سر به سنگ می زند

زنده باش!

امید هیچ معجزی ز مرده نیست

زنده باش!

## امید بنایی، مهندسی فناوری اطلاعات، ورودی ۸۵، دبیر شورای صنفی دانشکده

این‌ها را گفتم تا به دانشجویان کنونی دانشکده بگم، دانشگاه جایی برای پیشرفت اجتماعی ماست. آمده‌ایم که یاد بگیریم چگونه ما باشیم نه من، یاد بگیریم چگونه با آدمهای مختلف با گرایش‌ها و اعتقادات مختلف ارتباط برقرار کنیم و یاد بگیریم زیستن در جامعه. دغدغه‌ی همیشگی من تک‌بعدی شدن بچه‌ها در دانشگاه و تبدیل شدن دانشگاه به دبیرستان بوده و هست. امیدوارم که ما در راستای برخی اهداف غلط سیاسی برای تبدیل دانشگاه به محیط صرفاً علمی و دبیرستانی گام برنداریم. تجربه‌ی من از محیط کار و استفاده از دوستان هم‌دانشکده‌ایم این بوده که وقتی چند پلی‌تکنیکی کنار هم قرار می‌گیرند، می‌شود کارهایی کرد که در تصور نیست.

به نام او

دلی دارم پر از خاطرات، درس‌ها، عبرت‌ها و تجربیات با ارزش از ۶ سال زندگی در پلی‌تکنیک. از فعالیت‌های علمی و صنفی در دانشکده گرفته تا زندگی سخت ولی شیرین در خوابگاه. دوست دارم که بنویسم هر آن چه در دلم هست ولی فضا و مجالی برای نوشتن نیست. در طی این چند سال، با انجام فعالیت‌های صنفی و دانشجویی، خاطرات خوب و تجربیات ارزش‌های برایم رقم خورد که در زندگی شخصی و کاری بهم کمک کرده. دوستان خوبی پیدا کرده‌ام که بسیار ارزشمندند. الان که نگاه می‌کنم به سال‌های گذشته، از زندگی متفاوت در دانشکده و پلی‌تکنیک خشنودم.

به امید ارتباط همیشگی و مثبت بین نسل‌های مختلف دانشکده  
برای اعلای میهنمان ایران

## اعضای ادوار شوراهای صنفی دانشکده مهندسی کامپیوتر و فناوری اطلاعات

در ادامه اسامی افرادی که در سالهای مختلف در شوراهای صنفی فعالیت کرده‌اند آمده است. تمامی قشر دانشجو و شوراهای صنفی آنچه که امروز دارند رو مدیون تلاش‌های این بزرگانی هستند که اکنون هرکدام در گوشاهی از جهان، مشغول هستند. ممکن است اطلاعات ناقص یا نادرست باشد. پیش‌پیش از همگی عذرخواهی می‌کنیم و امیدواریم برای تکمیل اطلاعات به ما کمک کنیم.

### ممنون

**شورای ۱۴:** یاشار دارابیان، آرش آرمون، جواد عزالدین

**شورای ۱۵:** حمیدرضا حسینی، بابک هاشمی، پژمان طوقیا، علی ابراهیم‌زاده، شبنم ابوقداره، کورش مشگی

**شورای ۱۶:** نوید شکوفا، بهزاد چیتساز، پویان زمانیان، میتا شیروانی، محمد ظاهری، حمیدرضا حسینی، فردین دشتی، ایمان صدوqi، حامد غفاری

**شورای ۱۷:** سحر صمیمی، امین شیرزاد، پویان زمانیان، آرمن سلیمی بدر، حسین‌علی شیرعلی شهرضا، امید بنایی، محمد ظاهری، حبیب بهاری‌نیا

**شورای ۱۸:** مهسا اسماعیلی، سامان بناب، احسان میرسعیدی، امین شیرزاد، بهناز حسن شاهی، پویان زمانیان

**شورای ۱۹:** امید بنایی، میلاد ایران‌نژاد، امیر پورافشار، زهرا سیادتی، مهسا شفاهی، بهزاد چیتساز، میتا مزیدی

**شورای ۲۰:** مسعود وفابخش، حسن شاورانی، رضا آگاهی، ایمان زعیم، رامتین باقری، امید فکورفر، هومن حبیبی

**شورای ۲۱:** مسعود وفابخش، هومن حبیبی، یاسمین مرادی، سارا کریمی، امید فکورفر

**شورای ۲۲:** کیوان ساسانی، آزاده فرشاد، محمد قریشی، سهیلا نادعلیان، محمدجواد هاشمی

**شورای ۲۳:** جهان‌شاه کبودیان

**شورای ۲۴:** مرتضی آزادکیا، کامبیز آیروم، فربد محسنی مهر، امین احمد تقی‌زاده، شهرام خدیوی، ابراهیم اقبال اخلاقی

**شورای ۲۵:** مصطفی ساسانی، مرتضی محمودزاده، خانم شهرکی

**شورای ۲۶:** خانم کمالی، حسن خوش‌چین، مرتضی محمودزاده، امین چاروشه، میتا رحیمی، محمد ظاهری، رضا رجایی

**شورای ۲۷:** محمد مظاہری (دبیر شورا)، افشین اقبال‌گی رسولی، رضا رجایی، مهدی کاظمی، پریسا کارشناس، آرش سیف‌هاشمی، نسیم ناجی

**شورای ۲۸:** علی حاجی‌زاده، حمیدرضا مختاریان، فاطمه رحیمیان (دبیر شورا)، امید ترابی، محمد رضا خجسته، مهسا صابر، علی بخت همت

**شورای ۲۹:** سید حامد قنادپور (دبیر شورا)، علیرضا بذرافشان، نسیم ناجی، مهرتاش قربانیان، محمد شبیانی، سام فرخی، امیر خیامی، پدرام تدینی، ترکل گرشاسبی، شیرین فخری

**شورای ۳۰:** رضا فرید (دبیر شورا)، پدرام تدینی، محبوبه مقدم، شیرین فخری، مرتضی خسروجردی

**شورای ۳۱:** پدرام تدینی (دبیر شورا)، وحید غفار پور (بخش پژوهشی)، امید امام جمعه، حمید رستمی

**شورای ۳۲:** سید علی مرتضوی، یاشار دارابیان، آرش آرمون، جواد عزالدین

**انجمن پنجم:** سلیم ملکوتی (ورودی ۸۷)، رامتین  
مهدیزاده (ورودی ۸۷)، نیما مختاریان (ورودی ۸۷)،  
علیرضا مرادی (ورودی ۸۷)، فریبا اسماعیلی (ورودی ۸۷)

**انجمن ششم:** محمد مزرعه (ورودی ۸۸)، اشکان یوسفپور  
(ورودی ۸۸)، مکان طبی (ورودی ۸۸)، مهدی پدرام  
(ورودی ۸۸)، طناز سارایی (ورودی ۸۸)

**انجمن هفتم:** محمد فرهودی (ورودی ۸۷)، مکان طبی  
(ورودی ۸۸)، ملیکه سادات موسوی (ورودی ۸۹)، یاسمین  
جلالی (ورودی ۸۹)، محمد اعتمادی (ورودی ۸۹)

**انجمن هشتم:** امید فکورفر (ورودی ۸۹)، فرناز یوسفی  
(ورودی ۹۰)، سینا شیخالاسلامی (ورودی ۹۰)، سینا تقوا  
(ورودی ۹۰)، امیرحسین ناطقی (ورودی ۹۰)

**انجمن نهم:** سعید آرزومند (ورودی ۸۹)، سینا شیخ  
الاسلامی (ورودی ۹۰)، فرناز یوسفی (ورودی ۹۰)،  
محمدمهری احمدپناه (ورودی ۹۰)، هانیه یزدیزاده  
(ورودی ۹۱)

## اعضای ادوار انجمن‌های علمی دانشکده مهندسی کامپیوتر و فناوری اطلاعات

انجمن علمی دانشجویی دانشکده، امسال وارد نهیین دوره خودش شد. در دوره هشتم، انجمن علمی تونست تندیس بهترین انجمن علمی دانشگاه را برای اولین بار به دانشکده مهندسی کامپیوتر بیاره و این تندیس قراره حداقل یک سال در طبقه دوم دانشکده بمونه. همواره مهمترین هدف همه‌ی اعضای انجمن علمی این بوده که با برگزاری کارگاه‌ها، همایش‌ها، مسابقات، بازدیدها و برنامه‌های مختلف، به پیشرفت و ابتلای علمی، فنی و اخلاقی جامعه کمک کن و بستره رو برای فعالیت‌های فوق برنامه‌ی هدفمند، که همانا یکی از مهمترین تفاوت‌های دانشجوها با دانشجویان آموزه‌است، فراهم کن. در اینجا به پاس تلاش دل‌سوزانه و از خودگذشتگی‌های بچه‌های انجمن، که به خاطر اهداف بزرگتر، بارها از منافع شخصی خودشون صرف نظر کردن، مروری خواهیم داشت بر اعضای شورای مدیریت انجمن علمی دانشجویی دانشکده مهندسی کامپیوتر و فناوری اطلاعات دانشگاه صنعتی امیرکبیر، پلی‌تکنیک تهران. در فرصت کوتاهی که داشتیم سعی کردیم اطلاعات کاملی از اعضای شورای مدیریت و همیاران انجمن علمی، که همیشه در کنار انجمن بوده‌اند، جمع‌آوری کنیم ولی به دلیل همون فرصت کوتاه و پراکندگی اطلاعات، مجبور شدیم به لیست زیر که فقط شامل اعضای شورای مدیریت انجمن‌های علمی، که باز هم کامل نیست، می‌شده بسنده کنیم. امیدواریم با تماس با ما به تکمیل لیست کمک کنید:

**انجمن اول:** مهدی ناصری (ورودی ۸۲)، مهندوش موحدی،  
مهدی علیزاده (ورودی ۸۳)، سمانه طاهری (ورودی ۸۲)،  
علی شریف رضویان (ورودی ۸۲)، مصطفی عارفیان  
(ورودی ۸۲)

**انجمن دوم:** محمد ترک یلماز، مهدی رعایایی، حجت جشن نیلوفر، وحید طباطبایی (ورودی ۸۴)، مهسا اسماعیلی  
(ورودی ۸۵)

**انجمن سوم:** حجت جشن نیلوفر (ورودی ۸۳)، آرزو موقر،  
محمد پیرنیا، کاوه تقی‌پور، پریسا کاغذگران (ورودی ۸۴)

**انجمن چهارم:** آرزو موقر (ورودی ۸۴)، امید بنایی (ورودی ۸۵)، حسین هامونی (ورودی ۸۵)، عباس تهرانی‌فر (ورودی ۸۵)، احسان عظیم‌زاده (ورودی ۸۵)

## جشنی در راه است دوستان را خبر کنید!

علی حاجی‌زاده، مهندسی کامپیوتر - نرم‌افزار، ورودی ۷۴

فهرست نامها و تماس‌ها را بالا و پایین می‌کنم تا دوستان هم‌دانشکده‌ای را بخوانم. چهاره‌هایی که لبخند می‌زنند و سر تکان می‌دهند. این‌ها دیگران نیستند، تکه‌هایی هستند که تو را می‌سازند و تعریف می‌کنند. بعد سر تکان می‌دهند و دور می‌شوند. پخش می‌شوند در همه‌ی خشکی‌های زمین، و خشک می‌شوند در تصویری مهم در فهرست نامها و تماس‌ها.

همه‌ی جا هستیم. هر گوشه از این دنیا آشناشی داریم، دوستی، هم‌کلاسی‌ای، کسی. و هر گوشه از این دنیا که باشیم، تنهاییم: دیگران در گوش‌های دیگرند و تعریف ما را با خود برده‌اند. غباری شدیم نشسته بر روی دنیا، و هیچ جا نیستیم.

فهرست نامها و تماس‌ها، هر روز خالی‌تر می‌شود. بليطه‌ایمان را می‌خريم و می‌رویم، به شهرمان دنيا، و زادگاه زير ابرها از يادمان می‌رود. نه آن که از ياد برود، غمی می‌شود می‌هم، مانده در گذشته‌ای دور و ناتمام. شهر ديروز بی‌ما، بی‌فردا.

از طرف دیگه باید ببینیم که وقتی به عنوان استاد سر کلاس می‌ریم، واقعاً یاد دادن یک مطلب به دانشجو دغدغه‌ی اصلی محسوب می‌شود یا نه صرفاً هدف وقت گذروندن و گفتن یه سری مطلبه که شاید کاربردی هم نداشته باشند، و یا اینکه چه قدر برای آماده شدن برای درس دادن وقت صرف می‌کنیم، چه قدر از وقت کلاس استفاده‌ی مفید می‌کنیم، اگر دانشجویی یه مطلبی رو نفهمه اصلاً مهم هست؟ یا این که برای شخصیت دانشجو احترامی قائلیم یا نه...

خب شاید تو برنامه‌هایی که هر دفعه برگزار می‌کنیم، بگیم که خب ما توی فلان رنکینگ جزو دانشگاه‌های برتر هستیم و یا این چندین مقام کسب کردیم و... ولی ما باید خودمون رو گول بزیم، درسته که دانشکده تو زمینه‌هایی موفقیت‌هایی کسب کرد، ولی باید ببینیم این موفقیت‌ها، واقعاً به خاطر برنامه‌ریزی دقیق آموزشی دانشکده بوده، یا این که نه، صرفاً تلاش فردی خود دانشجوها بوده. یک مسئله اینه که همیشه یه تعداد معادل هستن که با تلاش خودشون، مشکلاتی که سر راهشون قرار داره رو برای رسیدن به هدفشوون از سر راه برمی‌دارن، ولی خب مهم اینه که محیط طوری باشه که همه‌ی دانشجوها بتونن بدون کمترین مشکلی زمینه‌ی مورد علاقه‌شون رو پیدا کنن و توی اون زمینه فعالیت کنن. که متناسبانه الان همچین شرایط وجود نداره. به هر حال امیدوارم همه بتونیم وظیفه‌ای که داریم رو به عنوان استاد، دانشجو و یا تی‌ای به بهترین نحو انجام بدیم و وضعیت دانشکده رو تا جایی که امکانش هست بهبود بدیم. و امیدوارم یه روزی دوباره دانشگاه، دانشگاه باشد.

روز اولی که اودمم دانشگاه برای ثبت نام، از در حافظ که داشتم می‌اودمم سمت آمیخته تئاتر چیزای زیادی نظرم و جلب کردن. پسرهای زیادی که برای ثبت نام اوهد بودن (ثبت نام خواهاران و برادران برای جلوگیری از ازدحام در دو نوبت انجام می‌شد)، خانواده‌ها، درخت‌های توت و خیلی چیزای دیگه. یه سری جمله‌هایی هم بود که روی دیوارها و پارچه‌ها نوشته بودن: امیرکبیر مادر دانشگاه‌های صنعتی کشور، دانشگاه باید دانشگاه باشد، دانشگاهی که دانشگاه نباشد، دانشگاه نیست. خب منم دفعه‌ی اولی که این جمله رو دیدم تعجب کردم، با خودم گفتم خب این که چیز واضحیه، ولی کمکم فهمیدم چه طور یه دانشگاه، می‌تونه دانشگاه نباشه. اون موقع خیلی خوشحال نبودم از این که امیرکبیر قبول شدم، ولی خب می‌دونستم پلی‌تکنیک یکی از بهترین دانشگاه‌ها تو سطح کشوره و یه سری انتظاراتی ازش داشتم. با توجه به شرایط اون موقع خیلی تو زمینه‌ی برنامه‌های فرهنگی توقعی نداشتیم، و این انتظارات بیشتر تو زمینه‌های علمی و یادگیری بودن، واقعاً دوست داشتم هر جلسه‌ای که سر کلاس می‌ریم چیز جدیدی یاد بگیرم. ولی به مرور زمان دیدم که دانشگاه با اون چیزی که توی ذهنم داشتم فرق می‌کنه. بعضی کلاس‌ها به هر دلیلی، واقعاً جای یادگیری نبود، فقط می‌رفتیم که یک حضوری بخوریم، منتظر بودیم هر چیز زودتر کلاس تموه شه و راحت شیم، خلاصه این طور بود که دیگه کمکم دانشگاه، دانشگاه نبود.

چیزی که مسلمه اینه که دانشگاه ما، یا حداقل دانشکده‌ی ما با اون چیزی که باید باشه الان خیلی فاصله داره. دلیلش به نظرم خیلی ساده‌ست، مشکل اصلی خود ما هستیم. اگر دانشجو هستیم، باید ببینیم، به عنوان یک دانشجو واقعاً به وظایفمون عمل می‌کنیم؟ سر کلاس درس برای یادگیری می‌ریم؟ اصلاً برای چی دانشگاه اوهدیم، این که صرفاً چاره‌ی دیگه‌ای نداشتیم و مجبورمون کردن یا برای این که بتونیم یه مهارتی پیدا کنیم که بعداً برای جامعه مفید باشیم... و مثلًا وقتی تی‌ای یه درس می‌شیم واقعاً به اون درس مسلطیم، و واقعاً برای کمک کردن به بچه‌ها تی‌ای می‌شیم، یا این که نه، فقط هدفمون ریکام گرفته...

شاید صحنه‌ای که این روزها بعد از باز کردن صفحه‌ی رتبه‌بندی شانگهای می‌بینید باورتان نشود، اما...

76-100	University of Waterloo	
76-100	Vienna University of Technology	
101-150	Amirkabir University of Technology	
101-150	Catholic University of Leuven	
101-150	Chalmers University of Technology	
101-150	Colorado State University	

خبر خوب آن است که دانشکده‌ی مهندسی کامپیوتر و فناوری اطلاعات امیرکبیر بین ۱۵۰ دانشکده‌ی کامپیوتر برتر دنیا قرار گرفته است.

رتبه‌بندی شانگهای یکی از سه رتبه‌بندی برتر است که دانشگاه‌ها را در زمینه‌های مختلف تخصصی (ریاضیات، فیزیک، کامپیوتر و...) مورد بررسی قرار می‌دهد و مقایسه می‌کند.

مواردی که در این رتبه‌بندی تاثیرگذار است عبارتند از:

- **Alumni** : فارغ‌التحصیلانی که برنده‌ی جایزه‌ی تورینگ شده‌اند،
- **Award** : اساتیدی که برنده‌ی جایزه‌ی تورینگ شده‌اند،
- **HiCi** : پژوهش‌گرانی که تعداد ارجاع بالایی داشته‌اند،
- **PUB** : مقالاتی که در SCI<sup>۱</sup> قرار گرفته‌اند،
- **TOP** : مقالاتی که در مجلات معتبر منتشر شده‌اند.

شاید جالب باشد بدانید که وضعیت دانشکده‌ی ما در هر کدام از معیارهای ذکر شده در مقایسه با دانشگاه‌های برتر دنیا و دانشگاه‌های برتر کشور که در این رتبه‌بندی جای دارند چگونه است.

	Amirkabir (101-150)	Sharif (76-100)	Harvard (5)	Carnegie Mellon (6)	Cornell (7)
Alumni	0	0	75.6	37.8	37.8
Award	0	0	61	58.8	47.5
HiCi	0	24.7	42.9	55.3	55.3
PUB	47.2	45.5	51.9	76.3	49.3
TOP	76.7	67.2	94.8	71.6	93.4

امتیازهای بهدست آمده در بخش‌های PUB و TOP که نسبت به دانشگاه‌های مطرح جهان وضعیت نسبتاً مناسبی دارد، شایان تقدیر است و جای امیدواری دارد که در سال‌های آتی شاهد بهبود و پیشرفت وضعیت دانشکده باشیم.

۱ یک شاخص برای استنادات است که برای اولین بار توسط سازمان اطلاعات علمی ( ISI ) تولید شده است.

مىشە پیش‌بینی کرد علاوه بر افزایش تعداد دروس افتاده مشروط هم شدم. به همین ترتیب از سال ۷۸ شروع به کار هم کردم و در ترم ۹ با مصیبت واحدها رو تموم کردم و به خاطر اینکه بیشتر کار کنم پایان‌نامه تا آخر ۸۰ طول کشید. اما چشمتون روز بد نبینه که بعد از سال ۸۰ قانون فروش سربازی رو برداشتن و منم این یک قلم رو به جز خریدش به هیچ حالت دیگهای فکر نکرده بودم. بله اشکم در اومد ۸۱ تا ۸۳ رفتم سربازی نابود شدم و با تمام فراز و نشیب‌هایی که داشتم، پیش اومدم تا الان که یه گل پسر نزدیک ۵ سال دارم، دانشجوی ترم آخر آن گرایش تجارت الکترونیک، دانشگاه مجازی شیراز هستم. در شرکت موج نیرو مدیر امور دیسپاچینگ و اتوماسیون و در شرکت آبسکون مدیر دپارتمان فروش هستم. وقت کنم ورزش می‌کنم وقت هم نکنم کار ضد ورزشی می‌کنم. حالم هم زیاد خوب نیست کلا.

### یاد بگیریم که چگونه یاد بگیریم

### امیرحسین حداد، مهندسى کامپیووتر - نرم افزار، ورودی ۷۷

روز اول دانشگاه، خاطرم هست، تنها به سمت آدرسی نامعلوم در حرکت بودم. این حس ندانستن و هیچ کسی را نشناختن، این حس غریبی کردن به قدری قوی بود که هنوز در ذهنم هست. همان جا بود که با ورودی M شکل دانشکده‌ی قدیمی کامپیووتر آشنا شدم. در آن روز اول نمی‌دانستم که ۷ سال، امیر کبیر و دانشکده‌ی کامپیووتر آن، دانشگاه و دانشکده‌ی من خواهند بود.

ترم اول دانشگاه: قوی‌ترین خاطره‌ی من از فردی است که به نظر من تغییرات بنیادی در نحوه فکر کردن و برنامه‌نویسی بسیاری از ما داشت، مهندس دست‌پاک. نحوه اداره‌ی کلاس، احترامی که برای دانشجویان سر کلاس قائل بود، نحوه ارائه درسش و... همه و همه برای ما که تازه از محیط دیکتاتورگونه‌ی دبیرستان بیرون آمده بودیم بسیار جذاب بود. این در کلاس برنامه‌نویسی مقدماتی برای ما روشن بود که درس می‌خوانیم چون خود چنین می‌خواهیم. مهندس از ما می‌خواست یاد بگیریم که چگونه یاد بگیریم و او این را به ما یاد داد.

با بایام زیر پل حافظ از اتوبوس پیاده شدیم و به نگهبانی دانشگاه گفتیم اومدیم واسه ثبت نام، رفتیم جلو آموزش تو صف ثبت نام وایسادیم تا نوبتمنون شد. مدارک رو دادیم ثبت نام کردم و کارت دانشجویی به شماره ۷۴۳۱۰۵۱ رو گرفتم و قند تو دلم آب شد. کارت رو گذاشتیم تو جیب چپ پیراهن دکمه جیب رو بستم ولی تا خونه هزار باری با دست راستم جیب و کارت دانشجویی می‌شد بالاخره اولین باری بود که با اون همه جوی که به کنکور و دانشگاه می‌دادن من پلی‌تکنیک قبول شده بودم. درس رو شروع کردم با این نیت که حداقل ارشد و دکترا هم از امیرکبیر بگیرم و برم. دو سه ترمی با نمرات خوب و معدل بالا فقط درس خوندم. بعدش رفتم تو گروه تئاتر دانشگاه با استاد اصغر فرهادی دو تا تئاتر کار کردم، «دفینه» و «ته دنیا». «ته دنیا» رو داورهای محترم تو جشنواره رد کردن منم حساس، بعد رفتم کارهایی که رد نشده بودن رو دیدم سرخورده شدم و تئاتر رو ول کردم. هم‌زمان دو و میدانی هم کار می‌کردم یعنی تو تیم دو و میدانی دانشگاه بودم. یک دوره هم عضو شورای صنفی دانشگاه شدم مسئول امور فرهنگی، تفریحی و ورزشی با چند تا برنامه‌ی مسأله دار. یکیش با یک شوختی با خانمها شروع شد و من و دبیر شورا رو به استیضاح کشوند. شوختی هم به این ترتیب بود که من گفتم روی آگهی اردو یه روز واسه خنده بنویسیم «مخصوص برادران» و بدین ترتیب به طرز فجیعی توسط خانم‌های دانشکده استیضاح شدیم و با مصیبت و بدختی جمع و جوش کردیم. نمایش فیلم «شب‌های زاینده‌رود» که واسه دبیر شورا شر شد هم یه حرکت دیگه بود. در ادامه همین طور که تعداد هندوانه‌هایی که با یک دست بر می‌داشتیم بیشتر می‌شد به نسبت عکس نمره‌ها و معدل کمتر و تعداد درس‌هایی که می‌افتادم به نسبت مستقیم افزایش می‌یافت. تا اینکه خفن‌ترین هندوانه‌ی دنیا رو با همون یک دست تو همون شرایط برداشتیم البته اون منو برداشت! یعنی چی؟ یعنی عاشق شدم و ازدواج کردم. بله همون طور که

## پلی‌تکنیک چیز دیگری بود

روزیه ذیح‌اللهی، مهندسی کامپیوتر - نرم‌افزار، ورودی ۷۷

برای من پلی‌تکنیک، دوره‌ای از زندگی نبود، شاید وسیله‌ای بود که مسیر زندگیم رو عوض کرد. دوستام، خاطره‌هایم، کارم و حتی ازدواجم همه و همه به پلی‌تکنیک مربوط هستند. از روز اول که با استرس برخورد با دنیای ناشناخته وارد دانشگاه شدم که برای اردی پیش‌دانشگاهی ثبت نام کنم، تا اون روزهایی که برای پیگیری وضعیت فارغ‌التحصیلیم به دانشگاه می‌رفتم، همه‌ش برای خاطره است. نمی‌دونم کدام قسم‌تش مهندس‌تره، چیزهایی که از اساتید مهندس دست‌پاک و دکتر صادقیان، دکتر راعی، آقای نخعی و دیگران یاد گرفتم، یا دوستانی که شخصیتم رو شکل دادن، یا فضای سیاسی که مجبورم می‌کرد فکر کنم، یا در و دیوار و درختهایی که هر روز می‌دیدم‌شون و دوستشون داشتم، اون مجسمه‌ی مرحوم امیرکبیر که باعث می‌شد خجالت بکشم، یا اون خیابون باریک رشت که با اینکه پیاده‌رو نداشت همیشه پر آدم بود و آخرها که ماشین‌دار شده بودم همیشه باید روی پیاده‌روهای نداشتهش پارک می‌کردم، همه‌ش روش‌روشن هر روز جلوی چشمم هست. یادمده با صمیمیتی که فقط تو پلی‌تکنیک تجربه‌ش کردیم به زحمت یه ژتون می‌خریدیم، و یه نهار رو چند نفری می‌خوردیم. من بعد از دانشکده کامپیوتر دانشگاه صنعتی امیرکبیر هم درس خوندم، هم علم و صنعت و هم این طرف، ولی خوب پلی‌تکنیک چیز دیگری بود.

سال اول دانشگاه: قوی‌ترین خاطره‌ی سال اول دانشگاه من در ارتباط با ساختمان نساجی است. ساختمانی با نمایی از تم‌هایی سبز رنگ که زمانی بلندترین ساختمان دانشگاه بود. کلاس زبان تخصصی گروهی از ما در این ساختمان بود. صرف نظر از نمای متفاوت و ابعاد آن یک ویژگی ساختمان نساجی برای ما سال‌اول‌ها نسبت بالای دانشجویان دختر در این ساختمان بود. در آن زمان با خودمان فکر می‌کردیم که تنها در ایران و یا تنها در دانشگاه دولتی ایران در رشته‌های مهندسی کامپیوتر و برق نسبت میان دختران و پسران ناعادلانه است. بعدها دیدم که این مساله در کشورهای آزاد غربی محسوس‌تر است و اینکه تمایل دختران در کشورهای غربی برای ورود به رشته‌های این چنینی به مراتب کمتر از ایران است.

دوران لیسانس: خاطره‌های دوره‌ی لیسانس را مجموعه‌ای از آدم‌ها و اتفاقات تشکیل می‌دهند. دکتر کاردان یکی از آن موارد است. فردی آرام و موقر که یاد گرفتن از او کاری دشوار بود. خاطرم هست بهرنگ که جزو درس‌خوان‌ترین‌ها بود و نیز بسیاری از ما تنبیه‌ها، بعد از اعلام نتایج بسیار با نمره‌هایمان غافلگیر شدیم. دکتر شیرازی، که در دانشکده‌ی کامپیوتر به بت‌بچه‌ها تبدیل شده بود. شیوه‌ی تدریس درس مهندسی نرم‌افزار او بی‌بدیل بود. ساعت‌ها وقت صرف پاسخ‌گویی به دانشجویان می‌نمود. دکتر پدرام، همیشه لبخند بر لب، مهربان و با کاراکتری حمایت‌گر که ناخودآگاه بسیاری از او حساب می‌بردند. استاد بلامنزع درس سیستم عامل بود و هست. دکتر اکبری که در آن زمان رئیس دانشکده و از خوش‌محبت‌ترین‌ها بود. دکتری از دانشکده‌ی برق را هم خاطرم هست که روز اول کلاس وقتی از در وارد شدم متوجه شدم که دو سه ردیف اول صندلی‌های کلاس خالی است. من هم با سادگی و کمی محتاطانه ردیف دوم یا سوم نشستم. آنجا بود که با قدرت حنجره‌ی انسان در بلند کردن صدا آشنا شدم. تا به امروز روز صدای این استاد در گوش من هست!

لابد همه این داستان را شنیده اید که روزی رودی به سنگی می رسد و از سنگ می خواهد که کرم کرده و راه عبوری به او بدهد ولی با سخت سری گران سنگ تیره دل مواجه می شود... داستان ما و برقی ها هم چیزی شبیه به رود و سنگ بوده است...

شاید در تصورتان نگنجد ولی دانشکده مهندسی کامپیوتر از یک اتاق در طبقه سهی دانشکده برق سابق که همین ساختمانی است که ما در آن هستیم شروع شد، کمکم با تلاش های مداوم استاید چند اتاق برای کلاس ها و آزمایشگاه ها هم گرفته شد، اما تصور بفرمایید که فضای آن زمان ما احتمالا از فضای گروه معارف فعلی دانشگاه هم کمتر بوده!

در همین حین بود که دانشکده معدن به یک ساختمان جدید منتقل شد و ما ماندیم و بقایای ویران شده معدن و دری که رویش یک M بزرگ دیده می شد و در اکثر خاطرات قدیمی ترها نشانی از آن هست، البته در حال حاضر نه اثرب از M معروف و نه از معدن سابق باقی مانده و بعد از نقل مکان مجدد ما به مام وطن (همین دانشکده ای که در آن هستیم) ساختمان معدن به پارک عمران تبدیل شد.

خلاصه که آن طور که در اسناد قدیم دیده می شود دانشکده همیشه در حال نقل مکان بوده و با مشکل کمیود جا مواجه بوده و هست و حتی همین ساختمان فعلی کامپیوتر هم با تلاش و بازسازی های فراوان به مکانی برای تحصیل تبدیل شده....

خلاصه آن که درست است که گویند سنگ لعل شود در مقام صبر ولی باور نکنید، که به خون جگر شود!

منتشر شده در نشریه دانشجویان دانشکده کامپیوتر داشنگاه صنعتی امیرکبیر، شماره صفر، آبان ۱۷۵

برای تهیه گزارش به طرف دانشگاه صنعتی امیرکبیر روانه شدم و از آن جایی که رشته خودم کامپیوتر است ترجیح دادم تا اول سراغ دانشکده مهندسی کامپیوتر این دانشگاه بروم و اولین گزارش خود را از این مکان تهیه نمایم. آنچه در زیر می خوانید قسمتی از گزارش بنده است از دانشکده مهندسی کامپیوتر.

از درب اصلی دانشگاه وارد شده و پس از رد شدن از جلوی ساختمان کتابخانه مركزی و دانشکده عظیم الجشه معدن به ساختمان نسبتا کوچک دانشکده و پله هایی که آدم را می اندازد، نظرم را به خود جلب کرد. بیشتر علاقمند شده و داخل رفتم. با اینکه وسط روز بود و طبیعتاً می بایستی همچون دانشکده ای در این ساعت مملو از دانشجو باشد ولی با وجود این، تعداد کل افراد حاضر در دانشکده حداکثر به ۳۵ نفر می رسید با خود گفتم نکند اینجا دانشکده متروکه کامپیوتر است و اصل دانشکده در جای دیگری است. و یا این که بالاخره دانشکده ای پیدا شده که خواسته به جای کمیت به کیفیت بپردازد و واقعاً تعداد دانشجویان این قدر کم است و هزاران افکار جور یا ناجور دیگر... بالاخره یکی را پیدا کرده و سوالاتم را ازش پرسیدم: **س** ببخشید تعداد دانشجویان این دانشکده چند نفر است؟ **ج** تعداد دقیق را نمی دانم ولی با پذیرش سالی حداقل ۶۰ دانشجوی کارشناسی و ۲۰ نفر دانشجوی کارشناسی ارشد فکر نمی کنم تعداد دانشجویان رقم پایینی باشد.

**س** پس چرا تعداد دانشجویان حاضر در دانشکده تان این قدر کم است؟

**ج** خوب برای این که این جا کاری ندارند. آزمایشگاه و مرکز کامپیوترشان در طبقه ۹ دانشکده نساجی، کتابخانه شان در دانشکده برق و کلاس هایشان نیز در کل دانشگاه پراکنده است.

**س** منظورتان از قرار داشتن کلاس ها در کل دانشگاه چیست؟

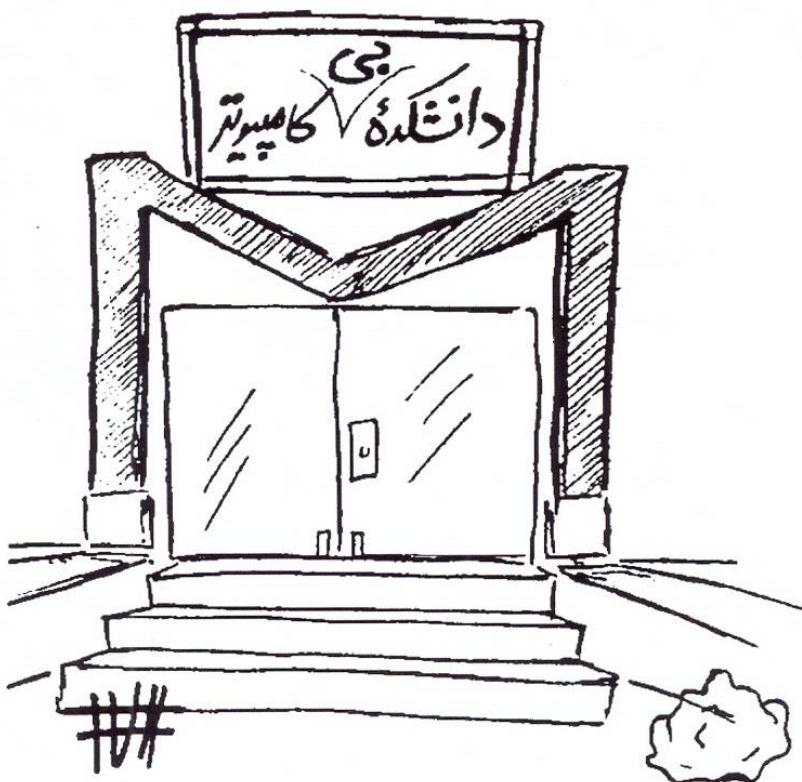
**ج** ببخشید من دیگر وقت ندارم الان در کلاس ۲۷ ریاضی درس دارم بعد باید بروم ۳۰۵ نساجی و بعد از آن هم ۱۴ برق و بعد هم در طبقه ۹ نساجی آزمایشگاه و...

## از هیچ کجا به ناکجا

## دانستنی‌های به در دنخور

در سنگنیشتهای قدیمی آمده که مقر شورا در گوشی سالن مطالعه بوده، این موضوع تفاسیری را در پی دارد. مثلاً اینکه آیا در آن زمان دو شورا داشتیم؟ شعبه‌ی خواهان و برادران که هرکدام در سالن مطالعه‌ی مخصوص به خود استقرار داشتند؟ یا مثلاً شورا هم مثل زمین فوتبال بوده و قسمت خانم‌ها نداشته و فقط یکی و آن هم در سالن مطالعه‌ی برادران بوده؟ یا از آن عجیب‌تر، این که سالن مطالعه‌ی برادران و خواهان یک جا بوده و زبانم لال این دو جنس در کنار هم درس می‌خوانند؟ در اسنادی که بعدها پیدا شد و سخنانی که سینه‌بی‌سینه توسط شورایی‌ها نقل شد به این نکته رسیدیم که بعد از دوران اوج شورا در سالن مطالعه، در زمان‌هایی شورایی‌بیان در کنار کمدی به نام کمد شورا می‌زیستند و به امور صنفی می‌پرداختند، که بعدها با سر و صدا و اعتراض‌های زیاد اعضا به سرکردگی دبیر شورا، اتاقی در زیرزمین دانشکده و سپس در محل فعلی آن در طبقه‌ی همکف به شورا تعلق گرفت.

امید است که در قرارداد "کافه و چای" این مکان ارزشمند را از دست ندهیم.



- در حدود سال ۷۳ قسمتی از امکانات دانشکده شامل چند کامپیوتر پیتیوم ۲۸۶ و یک پیتیوم ۳۸۶ بوده‌است.
- در سال ۷۷ کمکدهی دانشکده راه‌اندازی شد.
- در سال ۷۷ هرگونه استفاده از سرویس‌های اینترنت از قبیل Web, FTP, Telnet, Mail, IRC و... ممتوّع بوده و با متخلفین به شدت برخورد می‌شده‌است!
- در سال ۷۷ تیم فوتبال دانشکده اولین برد خود را داشت.
- در سال ۷۹ دانشجویان خواهان ریاست دکتر صاحب‌الزمانی بودند، چون در آن زمان سن ایشان به دانشجوها نزدیک‌تر بود! (آمدی جانم به قربانیت ولی حالا چرا؟)
- در سال ۷۹ معدل دانشکده مشروط بود.
- تا حدود سال ۸۰ انتخاب گرایش بعد از گذراندن ۶۵ واحد عمومی انجام می‌شد.
- در سال ۸۰ کامپیوترهای مربوط به اینترنت جدا بودند.
- در سال ۸۰ در طبقه‌ی همکف دستشویی جدیدی تاسیس شد!
- تا حدود سال ۸۲ گرایشی به نام فناوری اطلاعات در دانشکده موجود نبود.

سپیلا نادعلیان، مهندسی کامپیوتر  
ساخت‌افزار، ورودی ۹۰



### مصاحبه با دکتر صبایی و دکتر دهقان

- برای شروع مصاحبه سوالی که از همه‌ی اساتید پرسیدیم این بود که ورودتون به این دانشکده چه جوری بود و اصلاً چی شد که به این دانشکده او مدید؟ مثلاً دکتر پدرام گفتن ورود من خیلی اتفاقی بود. برای شما چه طور بود؟

دکتر دهقان: چه جوری وارد شدیم که والا از در او مدیم تو دیگه! بقیه جور خاص دیگه‌ای گفتن مگه؟

- استاد توی این قسمت از در وارد شدنش همه متفق‌القول هستند کسی از پنجره نیومده. [می‌خندیم]

دکتر صبایی: خب ما لیسانس این جا نبودیم. من دانشگاه صنعتی اصفهان بودم و دکتر دهقان هم دانشگاه علم و صنعت بودند. کنکور ارشد رو دادیم، اواخر شهریور بود که توی روزنامه دیدیم رشته‌ی معماری کامپیوترا دانشگاه امیرکبیر قبول شدیم. فکر کنم نوزدهم یا بیستم شهریور سال ۷۱ بود.

دکتر دهقان: به دنیا او مده بودی شما اون موقع؟ [می‌خندیم]

- استاد دو سالمنون بود تازه زبون باز کرده بودم.

دکتر صبایی: دیگه او مدیم پلی‌تکنیک. البته دکتر دهقان خاطره او مدنش رو تعریف می‌کنه. سال ۷۱ بود. حالا دکتر دهقان خاطره‌ی پیدا کردن آدرس امیرکبیر رو تعریف کرده برای من اگه خواست برآتون تعریف می‌کنه. ولی من قبل اومده بودم پلی‌تکنیک. این ساختمنوی که الان تو ش هستیم برای دانشکده برق بود. روز اول که او مدیم دانشکده کامپیوترا یه اتاق بود توی این دانشکده طبقه‌ی سوم. در واقع بالای دفتر فعلی آقای عبدی، دفتر دانشکده کامپیوترا بود. یعنی کل دانشکده همون یه اتاق بود. تعدادی از اساتید هم بودن. دکتر صفابخش و دکتر پدرام و دکتر میبدی و دکتر خان‌مرادی و این‌ها بودن. این طبقه هم این شکلی نبود. شاید عکسای قدیمی باشه. یه راهروی باریکی بود. اتاق‌های کوچیکی داشت. مثلاً اتاق دکتر پدرام و دکتر خان‌مرادی مشترک بود. یعنی یه اتاق هفت یا هشت متري دو تا استاد با هم مشترک بودن. دکتر فائز اون موقع رئیس دانشکده بود.

دکتر دهقان: اتاق تکی داشتن [می‌خندیم]  
 دکتر صبایی: نه دکتر عبدالعزیز بودن پیششون فکر کنم. خلاصه پشت در منتظر بودیم که برمیم توی دفتر و دکتر فائز یه حالت مصاحبه‌طور باهایمون انجام بده که کجا بودین نمره‌هاتون چه طور بوده و چه درس‌ایی گذروندی، کارنامه رو بینه، درس پیش‌نیاز یه همون بده. دیگه همون جا پشت در بود که چشم‌مون افتاد به دکتر دهقان. از همون موقع با دکتر دهقان آشنا شدیم. شروع کردیم به صحبت‌های اولیه که شما از کجا او مده چی قبول شدی...

#### • جزوی داری [می‌خندیم]

دکتر صبایی: نه هنوز شروع نشده بود که! روز اول ثبت نام بود. دیگه دکتر فائز ما رو ثبت نام کرد. من یادم توی دوره‌ی کارشناسی درس شیوه‌ی ارائه نگذروند بودم بهم پیش نیاز دادن. اون موقع هم دکتر عبدالعزیز می‌گفتند درس شیوه‌ی ارائه رو.

#### • کار سختی داشتید پس برای شیوه ارائه!

دکتر صبایی: دکتر دهقان هم درس سیگنال و سیستم پیش‌نیاز خورد که آخر هم فکر کنم نگذروند [می‌خندیم]  
 • یادتونه شیوه‌ی ارائه رو چند شدید؟

دکتر صبایی: جبرانی بود دیگه چون برآمون نمره دوازده یا سیزده کافی بود. من فکر کنم چهارده شدم. کلاس‌ها جاهای پراکنده برگزار می‌شد. اون ساختمنوی که دانشکده هواضنا الان هست کلاس شیوه‌ی ارائه اون جا بود. مثلاً کلاس دکتر پدرام یادته کجا بود؟

دکتر دهقان: فکر کنم تو همون معدن قدیم برگزار می‌شد.

دکتر صبایی: آره فکر کنم همون جا بود. درس ریزبرنامه‌سازی با دکتر پدرام داشتیم (Microprogramming)

ماه یه آپارتمان هم اجاره کردیم با هم بودیم. بعد هم که برگشتمیم این جا دفاع کردیم.

• **چی شد که استاد شدید؟ باز همین جور اتفاقی بود؟**

دکتر صبایی: باور کن خیلی برنامه‌ریزی خاصی نداشتیم.

دکتر دهقان: مجبور بودیم چون اون موقع تمام دانشجوهای

دکترا، بورسیه‌ی وزارت علوم حساب می‌شدند. محل خدمتشون هم باید تعیین می‌کردند.

دکتر صبایی: این انتخاب محل خدمت هم خودش یه داستانی داره که چی کار کردیم. [می‌خندند] بعد ما توی مرکز تحقیقات کارمون رو با دکتر پدرام ادامه دادیم. دکتر پدرام یه مدتی از مرکز رفتن، زمانی که برگشتن مدیر گروه مدیریت شبکه شدن. ما از فرمت مطالعاتی که برگشتمیم دکتر پدرام گفتن شما بباید توی همین گروه مدیریت شبکه با هم کار کنیم. دو سه سالی با دکتر پدرام بودیم. بعد از این که دکترامون رو گرفتیم هم کارمون رو ادامه دادیم با دکتر پدرام. سال ۸۱ بود که به توصیه‌ی دکتر پدرام درخواست دادیم برای پلی‌تکنیک و وارد شدیم. سال ۸۱ هم این جا دکتر اکبری رئیس دانشکده بودن. دکتر اکبری هم خیلی مُصر بود که هیئت علمی رو افزایش بده. رشته‌ی آر رو داشت اضافه می‌کرد. یعنی توی مدت دو سه سال دانشکده‌ای که پونزدهتا هیئت علمی داشت یهו تعداد هیئت علمی شد بیست و پنج نفر. مثلا من، دکتر دهقان، دکتر عبادزاده، دکتر فلاخ، دکتر شیری، دکتر صدیقی، دکتر پورمظفری، دکتر کاردان هم به اینجا منتقل شدن. همه زمان دکتر اکبری اضافه شدند. من هم توی گروه معماری کامپیوتر رفتم. بعد هم که آر اضافه شد، چون من زمینه کاریم شبکه بود رفتم گروه شبکه.

• **ما بریم از پیدا کردن اون آدرسه از دکتر دهقان شروع کنیم.**

دکتر دهقان: من هم دانشگاه علم و صنعت لیسانس گرفتم دکتر صبایی هم که صنعتی اصفهان بودن. هر دوی این جها از لحاظ فیزیکی بزرگ بود و فضای دانشگاهی داشت. قبل از اینکه من اون قضیه‌ی آدرس رو تعریف کنم این رو بگم که حالا ما به هر طریقی توانستیم دانشگاه رو پیدا کنیم، روز ثبت نام اومدیم هاج و اج که این دانشکده کامپیوتر کجا هست. آدرس دادن رسیدیم به همین ساختمنون. گفتن طبقه سوم توی همچین اتاقی، اینجا دانشکده کامپیوتره. حالا ما هم از اون فضای وسیع یهو یه اتاق دیدیم که اینجا دانشکده است(!) خلاصه یه ذره

• **درسش الان هست هنوز؟**

دکتر دهقان: نه منسخ شده الان اون روش.

دکتر صبایی: الان دیگه فکر کنم با اون شیوه‌ی کترلر، پردازندگاه را طراحی نمی‌کنن. بیشتر طراحی هارد واپردازه الان.

• **روند استاد شدتون رو هم اگه می‌شه بگید. ما باید همین سوالا رو هم از دکتر دهقان بپرسیم.**

دکتر صبایی: نوبت انتخاب استاد راهنما شد. برای معماری کامپیوتر اون زمان این جا دکتر پدرام بود، دکتر راعی بود، اون زمان و خود دکتر فائز که از فرمت مطالعاتی برگشته بودن. چون ما رو که دکتر فائز ثبت نام کردن رفتن فرمت مطالعاتی و دکتر صفابخش رئیس دانشکده شدن. دیگه انتخاب‌های زیادی نداشتیم. خلاصه به این تیجه رسیدیم دکتر پدرام رو انتخاب کنیم. دو تا دلیل هم داشتیم که اولی این که خوش‌اخلاق بودن دوم این که دکتر پدرام اون موقع توی مرکز تحقیقات مخابرات مشغول بودن؛ یه صحبت اولیه که کرده بودیم گفتن که اگه با من پروژه بگیرید من اون جا توی مرکز می‌برمتوون روی یه پروژه‌ی واقعی کار کنید. اون موقع مرکز تحقیقات مخابرات هم یک ایهت خاصی داشت که کسی بتونه وارد مرکز بشه و کار کنه. اون موقع دوره‌ی ارشد توی این دانشکده به طور مرسوم سه سال و نیم طول می‌کشید.

• **به قصد کشت ازتون کار می‌کشیدن [می‌خندیدم]**

دکتر صبایی: تابستان سال ۷۳، یعنی ترم چهارم بودیم که دانشکده برق آزمون ورودی دکترا کامپیوتر رو و برگزار کرد. ما هم همین جوری الکی [می‌خندیدم] گفتیم بریم ثبت نام کنیم آزمون دکترا کامپیوتر رو. رفتیم امتحان دادیم و قبول شدیم. سه یا چهار نفر رو برای مصاحبه دعوت کردند. یکیشون من بودم، دکتر دهقان بود، دکتر یغمایی بود که الان استاد دانشگاه فردوسی مشهد هستند. اون موقع دانشکده برق همین جا بود. دانشکده کامپیوتر رفته بود جای دانشکده معدن سابق که ساختمنونش هم شبیه معدن بود [می‌خندیدم] یعنی از پله ها که بالا می‌رفتی سرت می‌خورد به سقف اگه خم نمی‌شدی. دکتر فائز ما رو برای دکترا قبول کرد و دکتر پدرام هم بودن. بیشتر درس‌هایمان رو با هم بودیم توی دکترا. فرمت مطالعاتی هم با هم رفتیم سال هفتاد و هشت. توی یک دانشگاه بودیم توی وینزور کانادا. هشت

دکتر صبایی: آخه ما دانشجوهای قدیم مثل دانشجوهای حالا نبودیم. من مثلا صنعتی اصفهان بودم، اصفهان رو اصلا نگشتم. دانشگاه صنعتی ۱۸ کیلومتر با شهر فاصله داره حالا یه مقداری خونهها ساخته شده رسیده به شهر ولی اون موقع فاصله‌ی زیادی تا شهر داشت. همون پلیس راه پیاده می‌شدیم، دروازه تهران...

دکتر دهقان: الان این‌ها رو تعریف می‌کنی می‌گن اینا چه قدر اُمل بودن.

دکتر صبایی: نه اون موقع آخه این طور نبود. بعد می‌رفتیم دانشگاه. آخر ترم هم که می‌خواستیم برگردیم به یکی از بچه‌ها می‌گفتیم تو میری شهر، برای ما هم بلیت بگیر، بگو میاد پلیس راه سوار می‌شه. یعنی چهار ماه فقط توى دانشگاه بودیم [می‌خندیم]

دکتر دهقان: این‌هایی هستن که یک جا رو بدن تا آدرس می‌پرسن می‌گن نه، از توبخونه آدرس بده یا از ونک آدرس بده، که اول بره ونک بعد از اون ور بره! ما هم این جوری بودیم! خلاصه امتحان فوق لیسانس رو که دادیم، گفتیم انتخاب رشته کنیم، رتبه‌م هم خوب شده بود. اون موقع بچه‌های همدوره می‌گفتن چندتا استاد خیلی خوب از آمریکا اومدن امیرکبیر، رشته‌ی کامپیوترش خیلی خوب شده. این هم درس اخلاقی! حرفای بچه‌ها رو همیشه جدی نگیرین! خلاصه گفتن از شریف هم بهتره. ما هم که شهرستانی گفتیم خب می‌زیnim امیرکبیر. رتبه‌m فکر کنم سه یا دو شده بود. جای دیگه هم قبول می‌شد. اما خیلی هم نبود برایم. تعصیبی روی جایی نداشتیم. گفتیم حالا کجا هست این امیرکبیر؟ گفتن چون شهرستانی هستی، برو میدون ولی عصر برو یه ذره پایین دانشگاه امیرکبیره. ما هم اومدیم سوار تاکسی شدیم، میدون ولی عصر پیاده شدیم، قدم زدیم به سمت پایین بریم دانشگاه. قدم زدیم، قدم زدیم، قدم زدیم... دیدیم یواش یواش رسیدیم به چارراه امیراکرم. دانشگاه نیست! چون انتظار داشتیم دانشگاه مثل علم و صنعت، مثل صنعتی اصفهان یه فضایی، سردری، مثلا یک کیلومتر نرده باشه! اون موقع ابوریحان هم نبود. رومون هم نمی‌شد که بپرسیم! خلاصه دیدیم اشتباه کردیم. ظاهرا خیلی رفتیم پایین. برگشتم او مدیم. دیدیم یواش یواش دو مرتبه داریم می‌رسیم میدون ولی عصر! یه پرس‌و‌جو کردیم کجاست این امیرکبیر که می‌گن؟ گفتن از خیابون رشت باید برعی از اون پشت بیای داخل. ما هم رفتیم و بالاخره پیدا کردیم و او مدیم

نشستیم توى راهرو ببینیم چه خبره اینجا. دکتر صبایی هم همون جا واپساده بودن. خلاصه سلام علیک کردیم و آشنا شدیم و صحبت کردیم که رشته‌ت چیه و از کجا او مددی و... درس اخلاقیش هم اینه که حواستون جمع باشها! خیلی جاها یه آشناهی ساده یه عمر گیرتون می‌اندازه. مخصوصا شما که ازدواج نکرده‌اند حواستون جمع باشه. ما یه سلام علیک کردیم و...

دکتر صبایی: الان بیست ساله گیرشیم [می‌خندیم]

دکتر دهقان: آره خلاصه الان بیست و چند ساله با هم هستیم. باعث افتخار منه که یکی از بهترین دوستایی که پیدا کردم ایشون هستن. خلاصه این دوستی از اون مدت شکل گرفت دیگه. فاصله‌ی فیزیکی‌مون کم‌امیدوارم فاصله‌ی معنوی‌مون هم کم باشه.

- پس این دیواربهدیوار بودن اتاق‌تون هم یه حکمتی داشته. من همیشه می‌گفتم چه دلیلی داره که یه سری از استادها کنار هم می‌شه اتاق‌شون.

دکتر دهقان: به اون دلیل نیست که می‌گن هار از پونه بدش می‌داد [می‌خندیم] دکتر صبایی هر جا می‌رن ما می‌ریم کنار دستش. گهگاه این رو می‌گه اما خب توى دلش [می‌خندیم]

دکتر صبایی: نه خواهش می‌کنم.

دکتر دهقان: در واقع Pair Programming رو اول ما انجام دادیم سال ۷۲. قبل از اینکه Agile بیاد من و دکتر صبایی می‌نشستیم با هم پای یک سیستم کد می‌زدیم. و خب کارای خوبی هم انجام دادیم. برای پروژه‌ی فوق لیسانس ما هم یک کار تحقیقاتی کردیم که توى دانشگاه قابل ارائه باشه، هم یه Hardware ساختیم، هم اصلا اون زمان یه نرم‌افزارهایی نوشتم. اون زمان ما یادمده یه سیستم عامل کوچیک نوشتم. کارای خیلی خوبی بود اون زمان.

- دلار چه قدر بود اون زمان؟

دکتر دهقان: دلار رو والا خیلی یادم نیست. اینا رو دکتر صبایی واردن.

دکتر صبایی: ۷۰ ۸۰ تومان بود فکر کنم.

دکتر دهقان: خلاصه دکتر پدرام ما رو پیدا کردن که چه کارمندهای خوبی هستن و اینا دیگه. ببینید یه سلام ساده چه عوایبی براتون می‌تونه داشته باشه! بریم سراغ آدرس. من اصفهانی هستم اما تهران زندگی می‌کردم ولی خیلی کم تهران رو گشته بودم.

- ما که درس نمی‌خوندیم، سوال‌های دوره‌ی قبل رو همه رو نیم ساعت قبیل امتحان یه بار حل می‌کردیم و سر امتحان می‌نوشتیم.

دکتر دهقان: همین حرف‌ا رو زدین بچه‌های ساختمان داده ترم قبل اشکشون دراومدا

- شما معمولا یه سوژه‌هایی سر کلاس پیدا می‌کنید و دوتا آرپی‌جی بهشون می‌زندید و بیچاره می‌شن! تا حالا شده که بر عکسش اتفاق بیفته؟ مثلا یه دانشجو یه چیزی بگه، بعد شما بگید جواب اینو من چی بد؟!

دکتر دهقان: والا تو ذهنم نیست. هیچ کدوم از دوتا مورد. نه این که من به کسی چیزی گفته باشم که حاضر جوابی کرده باشه، یا بر عکس. خیلی خاطرم نیست.

- مثلا شو خی که می‌کنید اگه یه دانشجو پشت سرش یه شو خی دیگه بکنه ناراحت می‌شین یا می‌خندین شما هم؟ ما که شو خی می‌کردیم بعدا عذاب و جدان می‌گرفتیم نکنه استاد ناراحت شده باشن!

دکتر دهقان: از نمره‌هاتون معلوم می‌شد دیگه! نه خیلی ناراحت نمی‌شم.

- خودتون دانشجو بودین اون موقع، تو این روند چند سال دانشجوها چه طور عوض شدن به نظر شما؟

دکتر دهقان: اون موقع که ما دانشجو بودیم، دوره‌ی لیسانس که بیشتر دانشجوها حال و هوای جوانی دارن، همه‌ش تو جنگ بود.

- دکتر صبایی: ما سال ۶۶ که لیسانس رو شروع کردیم، سال ۶۷ جنگ تمومن شد. یه ترم یادمه که تهران رو تعطیل موشک‌بارون می‌کردن، دانشگاه‌های تهران رو تعطیل کردن. صنعتی اصفهان یه کوه هست بیش می‌گن کوه سید محمد. پشتش پالایشگاه اصفهان که هوایی‌ماهی عراقی مرتب می‌آمدن پالایشگاه اصفهان رو می‌زدن. چند بار هم ما هوایی‌ماها رو تو هوا دیدیم. یکی دو سالی تو حال و هوای جنگ و این جور چیزا بود. ولی در مجموع به نظر من دانشجوها تغییر خاصی نکردن.

- دکتر دهقان: شرایط یه ذره عوض شده. بحث تکنولوژی و... دکتر صبایی: آره شرایط عوض شده. این هم شاید تجربه‌ی شخصیه. مثلا من شما رو دیدم خوشحال بودی گفتم پس همه‌ی دانشجوهای ۹۰‌ها خوشحال، بعد یه ۹۱ دیدم افسرده‌س، همه‌ی ۹۱‌ها افسرده‌ن. من عقیده ندارم قبلی‌ها خوب بودن... تغییر رفتار زندگیه.

توى دانشگاه اميرکيير. خلامنه توى دانشگاه هم به زور اين اتاق کامپيوتر رو پيدا كردیم و بقیه‌ی داستان.

- شما که اين قدر با هم کار می‌کردین، تمریناتی هم‌ديگه رو کپی که نمی‌کردین؟

دکتر صبایی: با هم انجام می‌دادیم دیگه!

- ما هم همیشه با هم انجام می‌دادیم، ولی يك کم با اختلاف زمانی!

دکتر دهقان: تمریناتی ما خیلی اون موقع قابل حل نبود! بعضی از تمرین‌ها رو دکتر میبدی می‌گفتن برييد حل کنید، ما پنج شش نفره می‌نشستیم، نمی‌تونستیم حل کنیم!

- دکتر صبایی: يادم نمی‌باد کپی کرده باشیم، نه. با هم حل کردیم، ولی کپی نه.

دکتر دهقان: نه اصلا به صلاح نیست بگیم، نه! کپی نکردیم.

- مسیر استاد شدتون رو هم نگفتن.

دکتر دهقان: ما بورسیه بودیم. باید می‌رفتیم دانشگاه و اون مدت رو می‌گذراندیم. من چون لیسانسم علم و صنعت بود و با چندتا از استادهای اون جا دوست بودیم، گفتن بیا همین جا. یک سال، یک سال و نیم اون جا بودم، یک کم کارهای استخدامی اون جا طول کشید. به خاطر مسائل سربازی و معافیت. تا این که اینجا رشته‌ی آ رو تاسیس کردن و نیروی جدید می‌خواستن، این جا هم درخواست دادیم و شد. قسمت بود این جوری بشه.

- اون مدتی که کانادا بودیم، حس نکردید بموئید بهتره؟ یا مثلا برگشتید کارتون تموم شد یه جوری برگردید کانادا؟

دکتر صبایی: من که نه. حالا دکتر...

دکتر دهقان: دکتر که ازدواج کرده بود برمی‌گشت. اون موقع احساس‌مون این بود که هر وقت بخوایم می‌تونیم برگردیم. باید برمی‌گشتیم دفاع کنیم، گفتم اگه خواستیم برمی‌گردیم، نخواستیم می‌موئیم. بعد هم شما که می‌افتی تو زندگی اون می‌چرخونه شما رو.

- راجع به روش تدریستون، دکتر دهقان شما تا حالا چند بار سوال جدید مطرح کردین؟ یعنی يك سوال رو شش بار پشت هم ندادین؟

دکتر دهقان: من که همه سوال‌های جدیده که! شما ظاهر سوالا رو می‌دیدین.

دکتر دهقان: می‌گه این‌ها کی‌ان دیگه؟ این‌ها چه آدم‌هایی هستن؟

دکتر صبایی: البته فکر کنم همون نیاگارا رفتیم، تفریحی که رفتیم.

دکتر دهقان: همه‌ش صبح تا شب درس می‌خوندیم!

- دکتر دهقان شما با این که خیلی خوش‌اخلاق‌کید اخراج از کلاس داشتید تا حالا؟ اصلاً روی عصبانی داشتید که ما ندیدیم؟

دکتر دهقان: آره! من کم عصبانی می‌شم، اما خب یکی دو بار تو سال عصبانی می‌شم. تو کلاس نه، اما خب آره.

- دکتر صبایی شما چی؟

دکتر صبایی: نه من تا حالا کسی رو از کلاس بیرون نکردم.

دکتر دهقان: کسی کلاس‌های ما نمی‌یاد که ما بخوایم بیرون‌ش کنیم!

- استاد اتفاقاً کلاس‌های شما می‌اوهدیم یه دلیل داشت...

دکتر دهقان: بخندین!

- تقریباً! خوش می‌گذشت!

از نظر جو هیئت علمی که این جا داره افق مثبتی برآش می‌بینید یا باید تغییراتی بکنه؟ تو بخش دانشجوها چی؟ افقی می‌بینید؟

دکتر دهقان: الان که من فکر می‌کنم مثلاً اون موقع که ما اوهدیم دانشکده یه اتاق بود دیگه. بعد مثلاً دکتر صفابخش، دکتر پدرام، دکتر میبدی... این‌ها استادهایی بودن که دکتر اشون رو گرفته بودن، از دانشگاه‌های خوب هم گرفته بودن. اما اومن و این جا رو شکل دادن. از یک اتاق شروع کردن، رسوندن‌ش به این جا. خیلی زحمت کشیدن. بعید می‌دونم اگه خود من جای اون‌ها بودم یک همچین کاری می‌کردم. چون خیلی سخته، بدون این که یک اتاق درست حسابی داشته باشی، یک کلاس درست حسابی داشته باشی، بموئی بعد دانشجوها رو تربیت کنی برسونی تا این جا. از این جهت واقعاً خیلی ایثار کردن. هیئت علمی‌ها هم عین همه جای جامعه است دیگه. درسته همه خوبن همه گلن! یکی از یکی گل‌تر! اما مثل جامعه است دیگه. مثلاً یک رمان که می‌خونی شخصیت‌ها زیادن و این شخصیت‌ها هستن که رمان رو شکل می‌دن. وقتی شما بی‌توایان که می‌خوتن باید یک کوزتی باشه، یک ژان والژانی باشه، یک ژاوری باشه، یک کشیشی باشه...

دکتر دهقان: آره. تو لیسانس خیلی روابط اجتماعی تو دانشگاه زیاد نبود. بیش‌تر روابط درسی بود. محیطش یه ذره فرق می‌کرد. خیلی دوستات محدودتر بودن. الان خب خیلی فضا بازتر شده.

دکتر صبایی: استایل زندگی تو ایران تغییر کرده.

دکتر دهقان: اسم خیلی از هم‌کلاسی‌هایمان رو موقع فارغ‌التحصیلی نمی‌دونستیم. الان شما همه ترکیبات مختلف دارین دیگه. حتی شنیدم مثلاً پسرها هم با هم دیگه دوست می‌شن! [می‌خندیدم]

- استاد اگه برگردید عقب همین رشته‌ی کامپیوتر رو می‌رید یا اصلاً سال ۶۶ چی شد که او مدين سراغ کامپیوتر؟ اون موقع نهایتش ماشین حساب کاسیو بود!

دکتر دهقان: نه خب ما اون موقع به برق و کامپیوتر علاقه داشتیم.

دکتر صبایی: من سال ۶۴ مجبور بودم برم چشمم رو عمل کنم، ایران هم نمی‌شد رفتم لندن عمل کردم. اون موقع کامپیوترهای PC، نه خیلی هم پیشرفته، توی اون جاها بود، مثلاً رفتم داروخانه پرینت می‌کرد، اسم و مشخصاتو می‌چسبوند روی دارو یا توی بیمارستان تو پذیرش ما نشستیم فرم رو پر کرد، یه مانیتور سبز داشت... بعد یه کلید زد از اون ور اتاق یه کاغذ پرینت شد او مد بیرون. خیلی برام جذاب بود. یه ذره تحقیق کردم گفتم می‌رم رشته‌ی کامپیوتر. اون موقع خیلی رشته‌ی الکترونیک رو بورس بود. ولی من اصلاً الکترونیک هم نزدم. اولین انتخاب‌هایم همه کامپیوتر بود. فکر کنم اول شریف زدم، بعد پلی‌تکنیک زدم، سوم یا چهارم زدم دانشگاه صنعتی اصفهان که اون جا قبول شدم. علم و صنعت نزدم! گفتن علم و صنعت خوب نیست!

- شنیدم شما خوابگاه هم با هم بودین.

دکتر صبایی: تهران که به ما خوابگاه نمی‌دادن، تهرانی بودیم. دکتر دهقان هم تهران خوابگاه نبود، خونه مادر بزرگش زندگی می‌کرد. خونه مادر بزرگش من رفتم البته. با هم درس می‌خوندیم.

- یه خورده از کانادا بگید. چه خبر بود کلا؟

دکتر صبایی: سرد بود! یه متر برف می‌اوهد!! دیگه... اون جا هم همین جور. اون جا هم یه خونه گرفته بودیم نزدیک دانشگاه که هزینه‌ی رفت‌وآمد ندیم ارزون باشه...

- با خنده‌های دکتر دهقان و نگاه به افق پنجره...

محسنی، فربد محسنی‌فر، محمدمجود مصطفی، عبدالرضا ولی‌زاده اواتی، حامد هاشمی، فرزین یغمایی، مسعود بهرامی.

هم‌صحبتو با دوستان ورودی ۱۳۶۷ تا ۱۳۷۹ هم‌صحبتو با دوستان ورودی ۱۳۶۷ تا ۱۳۷۹

فراموش‌ناشدنی هست، به قول حافظ:

ایام خوش آن بود که با دوست به سر شد  
باقی همه بی‌حاصلی و بی‌خبری بود



قشنگیش به همینه دیگه، اخلاقیات مختلف باید باشه، اگه همه بخوان یه جور باشن که خوب نمی‌شه.

• این که یه تعداد از استادی خودتون با شما هیئت علمی هستن هنوز اون حس رو دارین که دانشجوشون هستین؟  
یا الان حستون اینه که همکارین؟

دکتر دهقان: نه همکاریم. اما خب خیلی بهشون مدیونیم.  
دکتر پدرام مثلا حکم برادر بزرگتر دارن برای من.

دکتر صبایی: مثلا ما با دکتر صفابخش درس نداشتیم. ولی به خاطر سن و سال و زحماتی که کشیدن برashون احترام قائلیم. به اون‌هایی که از ما کوچکتر هم هستن اما احترام می‌ذاریم، ولی اون‌ها یه ارزش دیگه‌ای دارن.  
دکتر میبدی، دکتر عبدالهزاده... هر کدوم گل‌های مختلفی‌ان دیگه...

دکتر دهقان: یکی از یکی بهتر...

دکتر صبایی: حالا هر گل یک شکلی داره.

## ایام خوش...

آرش طیبی آذر، مهندسی کامپیوتر - سخت‌افزار، ورودی ۷۰

(متن زیر رو آقای طیبی آذر برای ویژه‌نامه‌ی گردهمایی ۷۰۵های‌ها نوشته بودند که اون موقع چاپ نشده بوده)

از آن جایی که این برنامه یادبود ۷۰ دوست داشتم یادی کنم از همه ۲۵ دانشجوی هم‌ورودی سال ۱۳۷۰ که برای اولین بار در اردوگاه شهید باهنر نیاوران گرد هم آمدیم تا جناب آقای دکتر صفابخش برای ما صحبت از رشته و دنیای کامپیوتر کند. اسامی آن‌ها رو می‌ارم که بدون هنوز بعد از ۱۸ سال فراموششان نکردم. اسامی به ترتیب شماره‌ی دانشجویی ۷۰۳۱۰۴۷ ۷۰۳۱۰۷۱ ۷۰۳۱۰۷۱ عبارتند از:

مسعود احمدپور، مرتضی آزادکیان، ابراهیم اقبال اخلاقی، کناییون بامسیان، کورش برارثانی، شهرام برون، امیر احمد تقی‌زاده، محمدرضا توکلی‌فر، رامین رفعتی، منصوره شهرکی مقدم، آرش طیبی آذر، حمیدرضا عسگر، محمود فاضل نجف‌آبادی، نصرت‌الله فیضی، محمد قاسم خروانق، پریسا قائمی، محمدعلی قدرت، محسن لاجوردی، امید

اون روز رو برای خیلی‌ها تعریف کردم! دانشگاه‌رفته‌ها پلی‌تکنیکی‌ها رو این‌کاره می‌دونستن و اونایی هم که عشق خیابون رشت و چهارراه کالج دارن، می‌گفتن این کارا فقط از بر و بچه‌های کامپیوتری برمی‌یاد. بعدش هم شروع می‌کردن به مرور خاطراتشون و اون رو هم می‌گفتن: اون روزها عشق محیط خوب و صمیمی دانشکده کامپیوتر رو داشتیم و حسرت کامپیوتری‌ها رو می‌خوردیم.

آره.. یادش به خیر: پویش، شورا، پیش‌دانشگاهی ۷۷ (با حضور همه‌ی دانشکده و پویش ۵)، درکه رفتن‌ها و دشت هویج، اردوهای شیراز و شمال و اصفهان و تبریز و...، شب شعرها، افطاری‌ها و یچه‌های بی‌سیرپرست، همایش و حماسه‌ی ۲۳ اردیبهشت(!)، اردی ۱۲۰ نفره‌ی شمال، روپوکاپ، ماجرا(!) کوی دانشگاه، انتخابات‌ها، کلاس تعطیل کردن‌ها، جشنواره‌ی نشریات دانشجویی، کانون‌های هنری دانشگاه و هنرمندای کامپیوتری و باز هم پویش! آها! ترانه‌ی جاویدان‌شده‌ی ننه سوگل و مادر عباس کورانی یادم رفت! دالتون‌ها و آپاچی‌ها و کمیته‌ی انصباطی و... بسه دیگه، بی‌خیال! راستی درس و کلاس اینا هم بود... تیجه‌ی ۸۸/۸، یکی شد قرار ۹۹/۹/۹، یکی هم همین گرده‌های! حالا فکر کنم با این قرار بزرگ و این ویژه‌نامه‌ی پویش، باز هم هر کسی که یه روزی از جلوی دانشکده‌ی M رد شده باشه یا پاش به اون سالن مطالعه (خیلی یادش به خیر!) رسیده باشه، دلش حال و هوای کامپیوتری‌های پلی‌تکنیک رو می‌کنه...

جای اونایی که نیستند، سبز!

سید حامد قنادپور، مهندسی کامپیوتر - نرم‌افزار، ورودی ۷۷ (متن زیر رو جناب قنادپور، مرداد ۸۹، برای ویژه‌نامه‌ی گرده‌های ۷۰ ای‌ها نوشته بودند که اون موقع چاپ نشده بوده)

۷۷/۷۷ تازه یک هفته بود او مده بودم دانشکده که تو سالن مطالعه‌ی دوست‌داشتمن اون M فنان‌پذیر، کیک تولد پویش رو خوردیم و بساط امضای روی جلد پویش بربا بود. خب اون فضا واسه ما ورودی جدیدها نوید چهار، پنج یا شش سال به‌یادمندی رو می‌داد که الحق فوق العاده بود. یک سال نگذشته بود که در اردی ۱۲۰ آهار شورای صنفی، قرار ۸۸/۸ با یک علامت مداد، به نشانه‌ی یادداشت، رسمی شد. قراری برای ده یازده سال بعد... کی باورش می‌شد که اون روز برسه و آدمایی که هر کدومشون یه گوشه‌ی دنیا و با یه پست و مقامی، خلاصه واسه خودشون کسی هستند، بین همه‌ی گرفتاری‌هاشون، این یکی هم یادشون بمونه؟!

۸۸/۸/۸ اما، خیلی‌ها اون قرار یادشون بود. بر و بچه‌های مانده در وطن، مغزهای فراری و در کل نخبه‌های پلی‌تکنیکی از نوع کامپروتری! از جمع بچه‌هایی که تو تهرون بودن با این که اون روز تعطیلی خاصی بود و سفرها پررونق اما، حدود ۴۰ نفر اومدن. شب هم که قرار آنلاین بود و ماشالا! حیف که اینترنت ایران مثل همیشه یاری کرد، و گرنه قرار آنلاین چه غوغایی می‌شد.



آره درسته. ۸۹ دفاع داشتم و بعد از اون ۹۰ میشه اولین ترم.

- استاد قبول دارید که سخت گیرید یا نه؟

من دوست دارم سختگیر باشم اما فکر میکنم عموما این طور نیستم. توى دوره‌ی کارشناسی ارشد یا دکترا که تدریس‌یار بودم، از این سخت‌گیرتر بودم.

- استاد چی شد که بعد از کارشناسی‌تون موندید؟ دلتنگی‌ها یا سختی‌هاشون نمی‌توانستید تحمل کنید؟

اینو جواب نمی‌دم. ولی ربطی به داستان عشق و عاشقی نداشته.

- شما معمولا درس‌هاتون رو خیلی کاربردی درس می‌دید. این سیاست‌تونه؟ یا اینکه دوست دارید این چوری درس بگیرید؟

من دوست دارم درس‌هایی که می‌دم، بچه‌ها ببینند که به دردشون می‌خوره. اما به ماهیت درس‌ها هم برمی‌گردد. خوشبختانه درس‌هایی که در لیسانس دارم برنامه‌نویسی و اینترنت هستند که درس‌هایی هستن که به درد بچه‌ها می‌خوره. این شاید خوش‌شانسی من هم بوده. اما دوست دارم بچه‌ها ببینند که چیزهایی که توى کتاب می‌بینند، توى دنیای واقعی هم هست.

- قبل از شما هم اینترنت ارائه می‌شود؟

بله. اما مثل گوشت قربونی بود. متولی خاصی نداشت. هر استادی که می‌خواست به دانشکده وارد شه، برای تدریس به اون می‌دادند.

- فضای علمی دانشکده رو چه طور می‌بینید؟ افق روشی داره یا روند رو معکوس می‌بینید؟

من نمی‌خوام خدای نکرده این استنباط پیش بیاد برای بچه‌های ارشد یا دکترا که در مردمشون بد قضاوت می‌کنیم، اما متسافانه این روند رفتن همه‌ی بچه‌های خوب، تاثیر خودش رو گذاشته. بچه‌های لیسانس خواه ناخواه، سال به سال بهتر می‌شن، با یه شیب ملایمی. ولی دوره‌های ارشد یا دکترا به نظر می‌یاد که کمکم دارن ضعیفتر می‌شن. اصلاً قصد توهین ندارم خدای نکرده، اما از بین هم‌دوره‌های خودتون می‌بینید که همه‌ی اون‌هایی که یه ذره معدلشون خوبه، دارن می‌زن و بدی این، اینه که برنمی‌گردنند... و متسافانه خیلی کم هستند تعدادی که بر می‌گردنند. دانشگاه‌ها کارشون رو انجام می‌دن، اما صنعت فکر می‌کنم از اینی که هست، اوضاعش بدتر می‌شه. من این روند رو برای موضع صنعتی کشور خیلی روش نمی‌بینم.

## قبل از کلاس دو ساعت درس را مرور می‌کنم



مصاحبه با دکتر بخشی

- استاد چی شد که اینجا استاد شدید؟ چه روندی رو طی کردید؟ برنامه‌ریزی برآش داشتید؟

والا من شاید از همون سال‌های آخر لیسانس، تقریباً تصمیم‌م رو گرفته بودم که دانشگاه بمونم، لیسانسم سخت‌افزار بود. برای ارشد که اینجا قبول شدم، دانشجوی دکتر صادقیان بودم، network علاقه‌مندتر و دانشگاه‌های دیگه. در بحث networking علاقه‌مندتر و علاقه‌مندتر شدم و بعد ارشد و دکترا و بعد از اون هم [برای استخدام] چند دانشگاه اپلای کردم و یکی از جاهایی که قبول کردند، همین جا بود و من هم دیدم که هم بچه‌ها رو می‌شناسم و هم همکارها، همین جا رو ادامه دادم.

- تدریس رو دوست داشتید؟

آره تدریس کار سختیه، یعنی من سختش کردم برای خودم ولی من دوست دارم.

- چرا سخت شد؟

شما باور نمی‌کنید چه قدر از وقت من رو می‌گیره. یعنی من هر بار که بخوام بیام سر کلاس، مطمئن باشید قبلش ۲ ساعت همه‌ی این درس‌هایی که قبل‌اهم درس دادم رو مرور می‌کنم. حالا شاید نتیجه‌ش خیلی هم خوب نباشه.

- اسلایدهاتون هم خوب خیلی به درد بخوره.

نمی‌دونم ولی به هر حال خیلی وقتم رو می‌گیره. من هر بار مجبورم این اسلاید‌ها رو بالا پایین کنم و بخونم.

- ورودتون سال ۹۰ بود؟

• شما با توجه به اینکه استادی هستید که تازه به دانشگاه او مددید، افقی که می‌بینید مثل دکتر پدرامه؟ که قراره بمونید و سال‌های سال اینجا باشید؟ یا برنامه‌ی دیگه‌ای دارید؟

نه راستش دنبال برنامه‌ی خاصی نیستم. هدفم اینه که کاری که این جا انجام می‌دم رو یه کم بهتر پیش ببرم. من توی این دوسالی که این جا بودم، برنامه‌ای که دارم این هست که بعد از این که درس‌هایی که می‌دم رو نظام‌مندتر کردم، وارد قسمت‌های پژوهشی بشم.

• ما از بقیه‌ی استادها پرسیدیم نسبت به دانشجوهای خودشون که الان در هیئت علمی هستند چه حسی دارن، حالا می‌خوایم بر عکسش رو از شما بپرسیم.

اون استادی همیشه برای من جایگاه استادی دارند. به خصوص استاد صادقیان و استاد خرسنده که جایگاه ویژه‌ای برای من دارند. اما برای بقیه شاید بیشتر حالت همکار داریم. اما به این دو استاد هنوز حس دانشجویی دارم.

• معمولاً به کارهای فوق برنامه طوری نگاه می‌شه که انگار این دانشجو داره وقتیش رو تلف می‌کنه، می‌خواستم بدونم دید شما به این موضوع چه طور هست؟

نه. این طور نیست. یکی از رسالت‌هایی که یک دانشگاه داره همین بحث سمینارها و ورکشاپ‌های است. من به دانشجوهای ترم اول هم می‌گوییم که شما قراره ۴ سال اینجا زندگی کنید و ورکشاپ‌ها و اردوهای مختلف، همه‌ی این‌ها بخشی از این جوی هست که دانشجوها در اون زندگی می‌کنند. حتی اگه درس رو کمی کم کنند، اما در در دانشگاه شریف اتفاق می‌افتد و من متناسفانه در چند سالی که اینجا بودم ندیدم، این بود که انجمن علمی از دانشجویی دکترا یا ارشد می‌خواست که همون کاری که انجام می‌دن رو ارائه بدن، شاید چند نفر هم خوششون او مد. یه دانشجوی دکترا دو سال و اندی مقالات رو خونده و تجربه کسب کرده و شاید تجربه‌ای که اون داره، حتی بعضی استادی هم نداشته باشند. اینجا بعضی استادی سمینارهایی رو برگزار می‌کنند که خوبه، اما خوبه که از پتانسیل دانشجوهای دکترا هم استفاده کنند. یکی از وظایف دانشکده برگزاری همین برنامه‌های است و از نظر من ارزش خیلی زیادی داره.

• استاد اخراج از کلاس تا حالا داشتید؟

• برای هیئت علمی دانشگاه برنامه‌ریزی خوبی مشاهده می‌کنید؟

در رابطه با اضافه کردن نیروهای جدید من فکر می‌کنم دانشگاه در یکی دو سال اخیر، خیلی خوب کار کرده. الان مثلاً من، دکتر نیک‌آبادی، دکتر راستی... همین هایی هستیم که در یکی دو سال اخیر اضافه شدیم. اما نکته‌ای که الان وجود داره، فیزیک دانشکده است. عقب‌ترین دانشکده، دانشکده‌ی ماست. از دور شیوه بیمارستانه. من نمی‌خواستم این اصطلاح رو به کار ببرم اما یه مقدار محدودیت هست. از نظر هیئت علمی اگه همین روند ادامه پیدا کنه، خیلی دانشگاه رشد می‌کنه. از نظر پژوهشی، یک اتفاقی که افتاده اینه که تعداد مقاله زیاد می‌شه و فقط کیلویی می‌سنجدن! مثلاً هزار تا مقاله فلان دانشگاه منتشر کرده، اما با این هزار تا مقاله آیا کاری هم انجام شده؟ و چیزی که می‌تونه در این زمینه کمک کنه، شرکت‌های دانش‌بنیانه. که شاید بتونه صنعت رو کمی نزدیک کنه به دانشگاه. یا اگه مثل دانشگاه‌های آمریکا باشه که یک پروژه‌ای به دانشجو می‌دن و وقتی انجام شد، یک پولی هم به دانشجو می‌دن. اگه نگاه کنیم یه کم غیر منطقیه که از دانشجوی دکترا یکه زن و بچه هم داره، انتظار داشته باشیم که صبح تا شب دانشگاه باشه. متناسفانه در کشور ما این طور نیست و مقصیر هم فقط دانشگاه‌ها نیستند. تا وقتی این طور باشه که دانشگاه برای خودش و صنعت برای خودش، فکر نمی‌کنم این روند تغییری کنه.

• شما جزء استادی جوان هستید و تو این فاصله‌ی کم به نظرتون دانشجوها چه تغییری کردند؟

من فکر می‌کنم دانشجوها قبلاً دانشجوتر بودند. از اون ایده‌آل‌هایی که برای محیط دانشجو تعریف شده یه کم دور هستند. مقدار این هم برمی‌گرده به جایی که قبل از این بودند. متناسفانه این جو در کل جامعه هست، که اگه از نزدیکترین مسیر می‌تونی به جایی برسی، خودتو به زحمت ندازی که از مسیر دورتری بری. معذرت می‌خواهم اما مثلاً وقتی می‌شه با دلایلی و پول جابجا کردن پول دریاری، کسی هم به این فکر نمی‌افته که یک کار تولیدی بزنه و پدر خودش رو دریاره که بعد چند سال به اون پول برسه. چون بعضی مسئولیت‌های سایت هم با من هست، می‌بینم که متناسفانه اون جو دانشجویی، سال به سال بدتر می‌شه. یک سری فرهنگ‌هایی عوض می‌شن که شاید با چیزهایی که ما تعریف کردیم جور نیستند.

## به یک دانشجو سه بار پیاپی صفر دادم!



مصاحبه با استاد پوروطن

### • استاد شروعتون تو این دانشکده از کجا بود؟ چه طور شد که به این دانشکده آمدید؟

نمی‌دونم برای چند وقت پیش... اما فکر کنم دوازده سال پیش یا چهارده سال پیش بود. درس دادن رو از شریف شروع کردم. چهار پنج سال شریف درس دادم. بعد شهید یهشتی بعد دانشگاه تهران بعد دکتر اکبری گفت بیام این جا. یک ترم او مدم بعد شد دو ترم بعد موندگار شدم.

### • استاد از شما می‌شه جزئی‌تر سوال کرد. کلا فرمول نمره دادتنون چیه؟ تقریباً ما از هر الگوریتم و از هر روش آماری اومدیم محاسبه کنیم نشد!

فرق می‌کند. بعضی درس‌ها هست که ورقه داره که باید صحیح بشه. اونا رو سعی می‌کنم همه رو توی یک مقطع زمانی صحیح کنم که یه جور باشه. به مخف این که دو تا می‌شه، نمره‌شون متفاوت می‌شه. توی برنامه‌نویسی‌ها شده بعضی وقت‌ها که آدم ذهن‌ش خسته‌س یا درگیره خوب نمی‌فهمه برنامه‌های بچه‌ها رو. می‌مونه تحويل پروژه‌ها. توی تحويل پروژه‌ها من دنبال یه سری خطای گردم. چون برنامه‌ها ثابت و تکراری هستند می‌دونم چه خطای‌ای می‌تونه دیده بشه. ضابطه‌ی ارزیابی به گرفتن خطاهاست. با توجه به صورت مساله من تست به برنامه می‌دم، نه پیاده‌سازی طرف. درس‌های برنامه‌نویسیم کلا مبتنی بر تمرین و پروژه است. یعنی به امتحانات اهمیت نمی‌دم. چون هدف درس برنامه‌سازی این هست که مهارت کسب کنن بچه‌ها.

### • باز هم فرمول خاصی استخراج نشد...

نه! به قول معروف می‌گن حاکم شرعیه! چون خودم برنامه‌نویسی می‌کنم، دوست دارم، می‌تونم راحت متوجه بشم، نه صد درصد، که کی خودش نوشه، کی کمک

یک نفر. قبل از دانشکده ریاضی که درس می‌دادم. یکی از دانشجوهایی بود که اتفاقاً بعداً باهش دوست هم شدم. سر کلاس یک شوخی کردند نمی‌دونم موشک درست کردند یا چه کاری.

### • حرفی که دوست داشته باشید بزنید، یا جمله‌ای...

من فقط یک توصیه‌ای برای بچه‌های لیسانس دارم که قدر دوره لیسانس‌شون رو بدونن. این دوره‌ی لیسانس، دوره‌ایه که واقعاً تکرار نمی‌شه. دوره‌ی ارشد خیلی زود می‌گذرد. دکترا هم بیشتر از این که خودت بفهمی داری چی کار می‌کنی، فقط می‌گذرد. من فکر می‌کنم بچه‌های لیسانس باید قدر این دوره رو بدونن و فیلد و کار و همه چی‌شون شالوده‌ش توی لیسانس بسته می‌شه. استثنای هم هست، اما اون شالوده‌ای که آدم توی لیسانس برای خودش می‌بنده، تقریباً تا آخر دوره‌های ادامه‌دارش پیش می‌رده، به نوعی کارش رو مشخص می‌کنه و رو این که با چه کسانی قراره زندگی بکنه، تاثیر می‌ذاره. و به نظرم دوره‌ایه که هر لحظه‌ش دیگه تکرار نمی‌شه، هم دوستی‌ها، دوستی‌های بهتری هستند، هم دغدغه‌های دیگه‌ی زندگی توی اون دوره خیلی کمتره و همه‌ی دغدغه‌ایه که پروژه‌ی مهندسی اینترنت رو چی کار کنم و آدم خیلی درگیری‌های زیادی نداره و به نظرم هرچه قدر آدم بتونه از این بازه‌ای که در دانشگاه هست استفاده کنه، ارزشش رو داره.

جزوهای و حفظی بخوای پاس کنی و کاری هم نکنی و مشقت نکشی، هیچ مسئله‌ای هم اونجا پیش نمی‌باد. اما وقتی با استاد هماهنگ می‌کنی و لیست کارهات رو باهаш می‌چینی و... خب معلومه کار خیلی سخت می‌شده. اینجا هم که بچه‌ها می‌خوان پروژه بردارن ترجیح می‌دان با یکی بردارن که هیچ کاری به کارشون نداشته باشند. من رفتم برای دفاع یه کسی، که پروژه‌ش شامل طراحی و پیاده‌سازی و تست بود، نه تست داشت نه طراحی نه پیاده سازی!! و نمره‌ش رو هم گرفت و خب طرفدار استادش هم می‌شده. این درس هم طبیعتش این نیست که کسی با خوندن جزوی از چیزی ازش یاد بگیره و موفق باشند. از طرف دیگه هم هیچ جای دنیا کسی نباید به خاطر این درس بیفته. که البته شاید درست نباشه بگم. ولی صدمه‌های که دانشجو از افتادن این درس می‌بینند بدتر از پاس کردن شده. این درس برای همین باید با همین کیفیت ارائه بشده. سطحی نمی‌شده ارائه داد. دانشجو از اینجا که می‌رود باید بتونه برنامه‌نویسی نیمه آماتوری رو انجام بده. و برای کارش پول بگیره. اگه نخوان یاد بگیرن نمی‌شده. حالا شما می‌گی ده درصد خوب می‌شن نود درصد بد می‌شن؟ چه کارش می‌شده کرد؟

- یادش به خیر توی برنامه‌سازی پیش‌رفته دو سه نفری هم‌گروه بودیم که تا قبل از دیدن نمره‌ها فکر می‌کردیم نمره‌مون شبیه هم می‌شده. اما من ۱۳ شدم ایشون ۱۶,۵! و البته کسی هم که ما رو می‌شناخت و پیشنهاد کاری داد او مد سراغ من، نه ایشون و من باخت همین یادگرفتن راضی بودم.

احتمالا سر امتحان عملکرد دیگه‌ای داشتین. چرا که این درس پنج نمره‌ی ثابت برای میان‌ترمیش در نظر می‌گیرم. ازم پرسیدین که چرا؟

- حضوری نه. ولی یک ایمیلی زدم ولی جوابی نیومد! [می‌خندیم]

- به فکرتون نیفتاد که برین از ایران و دیگه هم برنگردین؟

من زندگیم راحت‌هه!

- از این دید که اون ور راحت‌تره پتانسیل‌هاش بیش‌تره...

آخر من هم اگر ۲۲ سالم بود و دنبال فرصت بودم شاید این فکرها رو می‌کردم...

- چرا ۲۲ سالگی‌تون نرفتین؟

گرفته... این ارزیابی‌ها رو بهتر می‌تونم انجام بدم. به این ارزیابی بیش‌تر تکیه می‌کنم توی درس برنامه‌سازی.

- یه مقدار نمره‌هاتون برای خود من و بعضی از دوستان غیر قابل پیش‌بینی بود! مثل بخت‌آزمایی می‌مونه استاد! چه درسی؟

- **مهندسی نرم‌افزار.**

مهندسی نرم‌افزار درس مشکل‌داری است در این دانشگاه. بچه‌هایی هم که ۱۹ می‌شن به اندازه ۱۹ بلد نیستن. اگه بخوایم ارزیابی علمی بکنیم که این مهارت رو پیدا کردن یا نه، شاید یکی دو نفر قبول بشن. به این دلیل بازه رو می‌برم بالا. مثلا می‌ایم می‌گیم از ۳۸ هر کس نمره‌ای بگیره همون نمره رو بهش می‌دم. کسی که ۲۰ می‌شده، نه این که همه‌ی درس رو بلده! پنجاه درصد نمره رو آورده. علتش اینه که دو تا درس ادغام شده در مهندسی نرم‌افزار. فقط هم ما این طور عمل می‌کنیم. حجم بالایی از اطلاعات رو منتقل می‌کنیم که بچه‌ها حتی یک پاراگرافش هم نمی‌تونن استفاده کنن.

- هر کسی که وارد دانشکده می‌شه اولین استادی که سر کلاس می‌بینه شما هستین...

من دو سه ساله یه گروه دارم.

- حالا تا این دو سه سال، و این دو سه سال هم همون یه گروه، معروفه که دانشجوهای شما دو دسته می‌شن، یه دسته برنامه‌نویس ماهر می‌شن و دسته‌ی دوم می‌افتن توی وحشت و کپی و دیگه تا آخرش هم یه برنامه‌ی درست ازشون در نمی‌باد. دلیلش شخصیه؟ به چه دلیل این پیش می‌داد؟ شما طرفدارای پرو پاکرمن و متقد های سرخست دارید.

نمی‌دونم دقیقا مربوط به چیه. از طبیعت درس هم که بگذریم، بالاخره مدرس‌های مختلف این ویژگی رو دارن. هر کسی که وارد کلاس می‌شه و شروع به صحبت می‌کنه یه تعداد با ادبیاتش ارتباط برقرار می‌کنن و یه عده نمی‌تونن همراه بشن باهش. به همین دلیل هم درس باید در گروه‌های مختلف ارائه بشده، توسط افراد مختلف، و این یه چیز کاملا طبیعیه. این در ذات آموزش هست. اگر آموزش رو تبدیل به جزوی چهل صفحه‌ای چارچوبدار و حفظی کنیم دیگه این مسئله مطرح نمی‌شده. ولی وقتی درس راجع به انتقال مهارت باشند، نقش استاد خیلی مهم می‌شده. مثل پروژه‌ی کارشناسی که برای همین هم یک استاد فقط برای پروژه تعیین می‌شه که مهارت خوب منتقل بشده. حالا اگه شما پروژه رو هم با قالب مشخص و

برای فلانی بوده حتی یک عذرخواهی نکرده. خیلی بده که من بخواهم هم نقش مدرس رو بازی کنم هم کلاتر. از طرف دیگه دانشجوهایی که الان هستند به نظر میاد از ضریب هوشی بالاتری برخوردار هستند. به نظر میاد سواد عمومی‌شون بیشتره. یادمده من خودم وقتی که پشت دستگاه پانچ نشستم بهم گفتن ایتر رو بزن، اسکیپ رو بزن، اسپیس رو بزن... این لغتا رو که تندتند گفت، من اصلا توی اون لغتا مرده بودم! هر کدوم از اینا مثل یه مشت می‌خورد به صورتم! بعد از یک هفته ذوق کرده بودم که من فهمیدم که این دکمه‌ی اسکیپه! الان سواد عمومی بچه‌ها بالاست نه تنها نسبت به شناخت تجهیزات و ابزار بلکه از نظر دانش، می‌بینی باری که انتظار داری از ریاضیات بدون خیلی بالاتر از اون چیزی هست که بچه‌های قبل داشتن، بهتر استفاده می‌کنن از متابع. یکی دیگه از جنبه‌های فرهنگی که الان فکر می‌کنم خیلی بدتر از قبله، افسرده‌گی بین دانشجوها بیشتره. نمی‌دونم اینها به خاطر جامعه است به خاطر نوع تربیت افراد... نمی‌دونم چرا اینها دیده می‌شده!

### • تا حالا چند نفر رو از کلاس اخراج کردین؟

اخراج؟ چرا داشتم اتفاقا. توی این بیست و چند سال، چهار پنج مورد داشتم. حتی یه بار لج کردم با یه دانشجو و سه بار پیاپی بهش صفر دادم.

### • هت تریک کردین؟!

آره. اونم به دلیل این که، مشکلی با حرفزدن بچه‌ها توی کلاس و اینا ندارم. حداکثر اش اینه که دارن به من می‌خندن دیگه! خب من هم می‌خندیدم سر کلاس. چیزی نیس که. این جو فرهنگی ما هست و ایرادی بهش نیست. اما بعضی اوقات حرکات‌شون طوری نیست که مناسب باشه اصلا. به حرف و درخواست آدم توجه نمی‌کنم. حتی یه مورد همین ترم داشتم که محترمانه گفتمن اگه این جوری می‌خواهد ادامه پیدا کنه نیاد سر کلاس. سر مهندسی نرم افزار دو.

من دیپلم که می‌خواستم بگیرم به فکر بودم که برم. خیلی اتفاقا افتاد، انقلاب شد، دانشگاه‌ها تعطیل شد... لیسانس من ده سال طول کشید! توی این ده سال خیلی چیزها تغییر می‌کنن، ارزش‌های آدم عوض می‌شن... دلیلی نمی‌دیدم که بخواه توی اون مقطع خانواده‌مو به سختی بندازم و برم توی یه زندگی تحت فشار. کارم رو داشتم. لذت‌هایم رو از زندگی می‌بردم. فرمت‌هایی که می‌خواستم برم جای دیگه پیدا کنم داشتم. معمولا کسی می‌ره دنبال فرصت تازه بگردد که اینجا هر چی بگردد چیزی پیدا نمی‌کنه.

### • استاد زمان شما احتمالا کامپیووتری‌ترین چیزی که پیدا می‌شد چرتکه بود! چی شد که اصلا وارد رشته‌ی کامپیووتر شدین؟ کجا دیدید؟

راستش من موقعی که دبیرستان بودم دو تا رشته رو خیلی دوست داشتم، نمی‌دونم هم چرا! شاید به دلیل این که هر دو پ داشتند، یکی پتروشیمی بود یکی کامپیووتر!

### • کامپیووتر کجا دیدید اصلا؟ چی دیده بودین از کامپیووتر؟ چه دیدی داشتید که بهش جذب شدین؟

مرحوم عموم از افسرهای نیروی هوایی بود که رفته بود خارج با کامپیووتر آشنایی پیدا کرده بود، کار برنامه‌نویسی انجام می‌داد، اونجا من آشنا شدم و می‌دونستم فقط یک چیز جدیده! به این دلیل خواستم کامپیووتر برم. اون موقع هم که اینا رو دوست داشتم خیلی آشنایی نداشتمن.

### • حالا بحث کامپیووتر و پتروشیمی رو بذاریم کنار، کلا چه فعالیت جانبی‌ای دوست دارین؟ چه ورزشی می‌کنین؟

من کوهنوردی و سنگنوردی می‌رفتم. توی باشگاه هم عضو بودم. ورزش دیگه‌ای که انجام می‌دم پیاده‌روی هست، از ۱۷ سالگی پیاده‌روی می‌کنم.

### • روند تغییر دانشجوها رو چه طور می‌بینین؟ اخلاقشون بهتر شده، بدتر شده...

دانشجوها یه تصویر کوچیکی از کل جامعه‌ن. نمی‌تونیم اونا رو جدا بگیریم. فرهنگ عمومی‌ای که افراد مطلوب می‌دونن رو قدیمی‌ها بیشتر داشتن. این دلیل بر خوبی یا مدرسین بیشتر احترام می‌ذاشتمن. این دلیل بر خوبی یا بدی مدرسین نیست، رابطه‌ی اجتماعی رو می‌گم. من خودم دانشجو بودم، نداشتم کسی بخواهد تقلب بکنه! بخواهد طرف سلطنت طلب باشه، انجمن اسلامی باشه، توده‌ای باشه... همه این کار رو بد می‌دونستن. الان یک دانشجوی خوب، اسم نمی‌خواه ببرم، خیلی راحت پروژه‌ی یکی دیگه رو کپی کرده به من داده من براش زدم که این

[منتشر شده در پویش شماره ۱۴، بهار ۱۴۰۰]

این جانباز جمع بسیار کثیری از دختران شطرنج‌دوست دانشکده که تعدادمان برای مسابقه به حد نصاب نرسیده است، خواستار شرکت در مسابقه شطرنج دانشکده هستیم.

امناء همان جمع کشیر



#### یک صاحب نظر:

راه حلی نیست جز آن که شطرنج آقایان و خانم‌ها ادغام گردد. اما این از جهات بسیار اشکال دارد: اول: اگر یکی از طرفین مات شود، این گناه کبیره است، زیرا که نگاه به نامحرم گناه است، چه رسد به این که مات بشود.

دوم: چه بسا شعر "یاد آن روز که در صفحه‌ی شطرنج دلت \*\*\* شاه عشق بودم و با کیش غمت مات شدم" در ذهن‌شان تداعی شود و این تفکرات واهی مانع روابط سالم دانشکده است.

سوم: بعید نیست ساعتها وقت بگذرد و مات‌هم شوند و کسی دلش نیاید دیگری را مات کند و بدین ترتیب تمام بازی‌ها پات شوند.

چهارم: اصلاً خودتان بگویید این شرط مردانگی است که مثلاً یک آقا با اسب سفید بیاید خانم را سوار نکند که هیچی، به سپاهش حمله هم بکند؟! و دلیل آخر و مهم‌ترین دلیل: بندۀ اصولاً با شطرنج مخالفم و معتقدم که شطرنج، علی‌الخصوص این نوعش، آش‌کش خاله است. بخوری پاته، نخوری هم پاته. این اثباتی دیگر است بر اینکه نتیجه همواره مساوی است.

دانشکده‌ی دوستداشتی ما مثل مادری دل‌سوز ۲۵ سال است که خوش‌بختی فرزندانش را به نظاره نشسته...

۱. سیاوش رحیم‌خانی (۶۷) و چکامه مرتضی‌نیا (۶۸)
۲. سپیده میراعلایی (۷۱) و مهدی شجری (ارشد (۶۹)
۳. شیوا زایلی (۷۴) و آرش طبیب‌آذر (۷۰)
۴. پریسا کارشناس نجف‌آبادی (۷۴) و مهدی سیروس نجف‌آبادی (۷۳)
۵. مینا رحیمی (۷۳) و حسن خوش‌چین (۷۳)
۶. شهریار پور‌آذین (دکترا ۷۴) و مهرنوش شمس فرد (دکترا ۷۴)
۷. اکرم خدادادی (۷۴) و ناصر رحمتی (۷۳)
۸. مسعود پشمچی (۷۴) و ناهید صفاری (۷۶)
۹. محمد هزاره سلطانی (۷۵) و هدیه رزازان (۷۵)
۱۰. فاطمه رحیمیان (۷۵) و امیرحسین پی‌براه (۷۵)
۱۱. شاهین ضرغامی (۷۵) و سوده فاضلی (۷۵)
۱۲. معصومه جباری‌فر (۷۵) و علیرضا شاملی (۷۵)
۱۳. حمید صنفی (۷۵) و مهتا امیرزاده (۷۶)
۱۴. امیرحسین بلالی (۷۶) و محدثه سوفالی (۷۶)
۱۵. آمنه محبوبی (۷۶) و احسان لواسانی (۷۶)
۱۶. بهرنگ عاصمی (۷۷) و محبوبه مقدم (۷۶)
۱۷. سعیده انوری (۸۱) و محمد اعتماد (۷۶)
۱۸. علیرضا متولیان (۷۷) و زهرا زمانی (۷۷)
۱۹. سید علیرضا متولیان (۷۷) و زهرا زمانی (۸۰)
۲۰. علی امینی‌فر (۷۸) و الناز عبداللهم‌زاده (۷۸)
۲۱. مهدی آذری (۷۹) و شبنم ابوقداره (۷۹)
۲۲. بابک بهساز (۷۹) و فرزانه میرزا زاده (۷۹)
۲۳. سید علی رکنی دزفولی (۸۰) و مرجان نوراللهی (۸۰)
۲۴. پیمان امامیان (۸۰) و آیدا وتوقی (۸۰)
۲۵. مهدی نبیونی (۸۰) و دل‌آسا آقامیرزایی (۸۴)
۲۶. نرمن پاشاپور (۸۰) و معین حسینی (ارشد ۸۱)
۲۷. گلنوش سعیدی‌تزاد (۸۰) و علی حسینی‌تزاد (۸۲)

مصاحبه با دکتر پدرام

- استاد برای شروع تعریف کنین که چه طور شد که به این دانشکده او مدمین و استاد شدین؟

اومدن من به اینجا خیلی اتفاقی بود! اصلا با نقشه‌ی قبلی نبود. سال ۷۱ من تازه از آمریکا برگشته بودم و محل خدمتم مرکز تحقیقات مخابرات ایران بود. رئیس این دانشکده آقای دکتر فائز بود که من ایشون رو از دهه ۶۰ می‌شناختم. اون موقع هر دو در مرکز تحقیقات مخابرات بودیم. من یک کاری با ایشون داشتم که اصلا ربطی به دانشگاه نداشت. او مدم ایشون رو ببینم که رئیس دانشکده‌ی کامپیووتر بود که در همین ساختمان فقط دو اتاق بود! جایی که الان دفتر مهندس عبدی و آبدارخانه هست، تمام دانشکده همان جا بود! خلاصه با دکتر فائز صحبت کردم و کارم با ایشون تمام شد. خواستم برم که یک دفعه گفت «چرا نمی‌اید این جا؟» باورت نمی‌شه! اولین باری بود که من پام رو تو دانشگاه امیرکبیر گذاشته بودم! این همه سال من تو این شهر بودم، اصلا در این شهر به دنیا آدمم و زندگی کردم پام رو در این دانشگاه نداشته بودم. اون بار دفعه‌ی اول بود. همون دفعه‌ی اول! مثل این که بری خواستگاری و همون اولی بشه!

- خاکش دامن‌گیر شد...

من اصلا به موضوع فکر نکرده بودم تا حالا! بعد یک دفعه پیش خودم فکر کردم گفتم پیشنهاد بدی هم نمی‌کنده ها! گفتم که راجع بهش فکر می‌کنم. گفت نه! نمی‌خواهد فکر کنی. چند تا فرم داشت، مثل حالا نبود که باید از هفت خوان رستم رد بشی، فرم‌ها را به من داد گفت این‌ها را پر کن برو کارگزینی. یعنی من هنوز از در این دانشگاه بیرون نرفته بودم کارم تموم شد! نه مدرکی داشتم، حتی کارت شناسایی هم نداشتم! درست یادم هست، شهریور ۷۱ بود.

- اولین گروه دانشجویی که با آن‌ها کار کردین چه طور بودن؟

اولین دوره دانشجویی که با آن‌ها سروکار داشتم خیلی جالب بودن. من رو فورا استاد راهنمای یک دوره‌ی کارشناسی کردند. آن موقع هر دوره‌ی کارشناسی فقط ۲۵ نفر دانشجوی سخت‌افزار می‌گرفتند، همین! در دوره‌ی

کارشناسی ارشد هم تعداد خیلی کم بود. فکر نمی‌کنم بیشتر از دوازده نفر می‌گرفتند. در اولین دوره‌ی کارشناسی دکتر خدیوی بود که ۱۸ سالش بود به اینجا او مد. همان سال در اولین دوره‌ی کارشناسی ارشد که من استاد راهنمای ترشان شدم، دکتر صبایی و دکتر دهقان بودند. البته کسان دیگری هم بودند که من استاد راهنمایشان نبودم ولی در کلاس من بودند، مثلا دکتر شیری. بقیه چون اینجا نیستند نام نمی‌برم و گرنه همه را یادم هست.

• **معمولا پیش‌بینی‌هایی درباره‌ی دانشجوها از ذهن استاد می‌گذرد. دانشجوی شاخصی نداشتید از همان زمان‌ها که مثلا شیطون کلاس بود یا زرنگ کلاس بود یا درباره‌ی کسی فکر می‌کردید آینده‌ای نداشته باشد اما کار شاخصی کرده باشد، یا بر عکس کسی که فکر می‌کردید دانشجوی خوبی باشد اما به جایی نرسیده باشد؟**

حق با توهه، اما بچه‌های اون موقع با الان فرق داشتند. خیلی اهل کارهای هیجان‌انگیز و... نبودن، همه‌شون یک جوی مسطح بودن، بالا و پایین نداشتند. نمی‌دونم چرا این جوی بود، شاید شرایط اون دوره بود که اون‌ها تو اون رشد کرده بودند که بیشترش جنگ بود، نمی‌دونم. چیزی که می‌گی بیشتر برای شما صادقه، نه آن‌ها. بین‌شون کسی که بخواهد شیطنت‌های خاصی بکنه نبود. حتی الان بعد از بیست و چند سال اگر بهشون نگاه کنی همه یک جور هستن! هم در کارشناسی هم در کارشناسی ارشد. مثلا همین دکتر خدیوی که الان سنش بالاتر رفته شیطنت خاصی داره! ولی اون موقع اصلا این جور نبود، یا بود و نشون نمی‌داد، نمی‌دونم. حالا بروز کرده! الان می‌اد سربه‌سر ما می‌ذاره!

#### • سال‌های بعد چه طور؟

بله، در سال‌های بعد خیلی‌ها بودند. باید فکر کنم تا یادم بیاد...

• **چهاره‌ی شاخصی که بخواهید در جواب یک دفعه بگید...**

چیه؟ می‌خوای با خودت مقایسه کنی؟!

• **نه! من که فعلا اول راهم!**

بذاar یک شوخی باهات بکنم. من همیشه فکر می‌کردم تو هیچی نمی‌شی! تا این که سر یک امتحان یک جوابی به من دادی. چیزی را بلد نبودی، در حالی که بلد نبودی آن چنان با مفاهیم درس به من جواب دادی که من از همون لحظه عقیده‌م راجع به تو عوض شد! همون لحظه! [می‌خندد]

هر کدوچشون میان دانشکده اگه به سه نفر سر بزنن  
حتما یکیش منم. بعدا رابطه‌مون خیلی خوب شد.

- دو تا از بچههای شما هم در همین دانشکده درس خوانده‌اند. از حضور آن‌ها خاطره‌ای دارید؟

فکر می‌کنم من و دکتر رزازی اولین کسانی بودیم که بچه‌هایشون به دانشکده آمدند. ولی بچه‌های دکتر رزازی ساکت بودند برای همین خیلی معلوم نمی‌شد که هستند. ولی بچه‌های من معلوم بودند! به خصوص اولی را می‌گوییم، نه دومی. برای بچه‌ها هم خیلی جالب بود چون اولین بار بود که یک نفر بچه‌ش هم تو این دانشکده بود. حتی به قادری جالب بود که من داشتم درس می‌دادم دخترم از جلوی کلاس رد می‌شد کلاسم به هم می‌ریخت! یادم می‌آید تو زیرزمین به ۸۴۲ ها سیستم عامل درس می‌دادم، دخترم از جلوی کلاس فقط رد شد، همین! یک دفعه همه‌ی سرها برگشت و همه‌هم شد... یک بار هم خودش کلاس من را به هم زد. یادم می‌آید سال ۸۶، درس را گذرانده بود با من، ترم بعد یکی از بچه‌ها، علی یوسفی، در زد آمد تو، بعد این هم می‌خواست شیطنت بکند، داشت رد می‌شد پشت علی یوسفی آمد تو! اصلا درس هم با من نداشت. من یک دفعه خشکم زد! داشتم حرف می‌زدم دیگر نتوانستم حرف بزنم. کلاسم منفجر شد!

• الان یہ چیزی مدد شدہ کہ بچھہا خیلی ہا دارن اپلای میکنن میرن، الان اینکہ ریشہش چیہ یا چرا این طور می شد رو ما اصلا کاری نداریم۔ اما میخواستم یہ سوال شخصی ازتون بپرسم کہ اصلا چی شد کہ خودتون رفتید؟ چی شد کہ برگشتید؟ بھی فکر می کر دید کہ رفتید؟ بھی فکر می کر دید کہ برگشتید؟ انگیزہ ہائی شخصی تون جی یو د؟

والا عرض کنم که رفتن من فکر میکنم الان مثل همینهایی که امروز میرن میمونه. حالا می گم چرا. یه موج راه میافته شما هم توی اون قرار میگیری اصلا خودتم نمی فهمی چی شد. من قبل از انقلاب فارغالتحصیل شدم اون سالی که من فارغالتحصیل شدم حدود صد و بیست نفر بودیم تو دانشکده برق دانشگاه شریف. یعنی همدورهای بودیم. من اگه بگم از این صد و بیست نفر مثلا صد و پنج نفر رفتن حرف نامربوطی نزدم. سالهای قبلش هم همین بود. یعنی یه موج بود. مثل الان. اصلا انگار اگه نمیرفتی مثل این که حساب نیستی، اصلا آدم نیستی. من خیلی دلم نمیخواست ها... باور کن

گفتم نه! این احتمالا یه چیزی میشه. این که میتواند ضمن این که بلد نیست با مفهوم درس بگوید بلد نیستم... مثلا فرض کن یادم میاد ۱۷، ۱۸ سال پیش دانشجویی بود که من فکر میکردم اگه بتونه فارغالتحصیل بشه خیلی حرفة. این موضوع زیاد در دانشکدهی ما اتفاق میافتد که دخترها و پسرهای همدوره با هم ازدواج میکنند، با یکی دیگه هم ازدواج کرد که خلاصه من گفتم بعیده... الان هر دو دکترا دارند. وضعشون هم خیلی خوبه. از این موارد هست اما نمیشه اسم برد.

- استاد در این چند سالی که شما تدریس کردید اخلاقیات دانشجوها را چه طور دیدید؟ یعنی الان شیطون‌تر شدن با قبلا شیطون‌تر بودن؟

نه شیطون‌تر شدن، اما از لحاظ اخلاقی اگر سوال می‌کنی، فرقی نداره. بچه‌ها توی این سن معمولاً خوین، دردرس ساز نیستن، البته بچه‌هایی که در همچین دانشگاهی می‌تونن بیان، نه همه. من که هیچ دردرسی نداشتم. البته خاطره دارم! یادم می‌باد این بچه‌های ۸۴ با من سیستم عامل داشتن، من هیچ وقت در کلاس کسی رو بیرون نمی‌کنم بچه‌ها هم در کلاس من اصلاً کاری نمی‌کنن که من بخوام از اینطور برخوردها داشته باشم، اما چند بار چند نفر از این‌ها رو بیرون کردم از کلاس.

- استاد اسم هم بیارید عیبی نداره! من حلایت رو میگیرم ازشون!

شاید، مطمئن نیستم ولی مثلا اهورا صادقی رو یادم. حتی نوید شکوفا رو یک دفعه بیرون کردم، الان از دوستانم! الان خب هر وقت دلش تنگ میشه میاد پیش من. فقط هم سراغ من میاد ولی حتی اونم بیرون کردم! اون ترم نمیدونم اینها چشون بود خیلی کارا کردن اینها. حرکت معروفشون هم اینه که توی سایت نمیدونم کاز چی...

آره گاز فلفل زدن. خیلی دوره‌ی شیطونی بودن. من اصلاً کسی رو بیرون نمی‌کنم یکی از خاطراتم اینه که این دوره رو من بیرون کردم. اونم نه یک دفعه. اصلاً کار به اونجا رسیده بود که داشتم درس می‌دادم یکیشون رو نگاه می‌کردم خودش پا می‌شد می‌رفت بیرون لازم نبود من بگم! البته الان همه‌شون از دوستان خوب ما هستن. الان

برنگشتند. اون بقیه‌ای هم که نیومدند الان سی و چند سال از اون تاریخ گذشته. یه مدتیش رو درس می‌خوندن بقیه‌ش رو داشتن کار می‌کردن. الان دارن به بازنشستگی می‌رسن. با من هم رفیقون هنوز هم باهم ارتباط داریم. همه چی سر جاشه. سلیقه‌شون با من فرق داره. اونا از این که اونجا زندگی کردن، کار کردن همه‌شون راضی‌ان. من هم از این که این جا زندگی کردم، این جا کار کردم راضی‌ام. هر وقت هم دیگه رو می‌بینیم با هم می‌شینیم راجع به گذشته و خاطراتمون صحبت می‌کنیم و خوش هستیم. این که می‌گی چرا برگشتی این یک سلیقه است. اینو نه می‌گم خوبه، نه می‌گم بد. من این جوری راحتم. همین امسال هم می‌خواه برم خارج کشور. می‌خواه فرصت مطالعاتی رو برم. ولی یه ساله فقط. هیچ وقت به این فکر نمی‌کنم که برم و دیگه پشتمو نگاه نکنم و ... اصلا همچین چیزی نیست. نمی‌تونم این جوری باشم سلیقه‌م این نیست.

- استاد حستون نسبت به این که یه سری از دانشجوهاتون کنارتون عضو هیئت عملی دانشکده هستن رو می‌خواستم بدونم.

خیلی خوبه. هیچی بهتر از این نیست. آدم خوشش می‌یاد. هر کسی دوست داره در کنار خودش کسایی باشن که اون‌ها رو قبول داره. بعد پیش خودت هم یه احساس داری که یک کوچولو هم من براشون زحمت کشیدم. یه احساسی داری. می‌بینی همون یه ذره زحمت، کنار خودت داره به نتیجه می‌رسه، خیلی خوشت می‌یاد. بهترین هدیه همینه. الان خب کم نیستن. من چند نفرشون رو بهتون گفتم اسمه‌اشونو ولی خب بازم هستن. مثلا دکتر عبادزاده هست، دکتر بخشی، دکتر نیک‌آبادی که تازه اومدن. به هر حال احساس خوشیه.

- در مورد فعالیت‌های دانشجویی شما نظرتون چیه موافقید؟ مخالفید؟

والا من با عمل اینو ثابت کردم که موافقم یا نیستم حرفشو نمی‌زنم ساقدهم معلومه.

- بهترین جوابو دادید استاد. بله واقعا استاد همیشه نسبت به ما لطف داشتن! استاد اگر سی و چند سال برگردید عقب بالاخره آدم اطلاعاتش خیلی کمه. اگه مسیری غیر از کامپیوتور و برق می‌خواستید انتخاب کنید چه مسیری می‌رفتید؟ می‌خواستید نقاش بشید، ورزش کار بشید، فیلسوف بشید؟

خودم شاید قلبا همچین چیزی نداشتم، ولی توی موج افتادیم، اصلا نفهمیدم چی شد یه دفعه دیدم که توی نیویورک از هواپیما پیاده شدم. بعدم رفتیم ایالت اوهایو، Ohio State University، اونجا رفتم. حدود دو یا سه سالی اونجا درس خوندم و فوق لیسانس رو گرفتم، بعد برای دکترا هم داشتم می‌رفتم. بعدا یه دفعه وسطش یهوا از این جریان و از این چیزها بریدم به خودم گفتم ما خدمون هم نمی‌دونیم چی کار داریم می‌کنیم. هیچی دیگه دکترا رو هم نگرفتم نیمه‌کاره ول کردم و برگشتیم. اینجا برای خودم معلم شدم؛ بعد رفتم توی مرکز تحقیقات و ... هر کاری پیش می‌آمد انجام می‌دادم اصلا خیلی هم فکر نمی‌کردم. سال‌ها گذشت، شاید هفت سال گذشت. این دفعه خودم دلم می‌خواست این کار رو بکنم دیگه هیچ موجی نبود. این دفعه خودم می‌خواستم که رفتم ولی اون چیزی که دفعه‌ی اول منو برد عین الان بود. یه موج بود منم با خودش برد. دقیقا این بچه‌ها هم توی موج‌اند.

- یعنی احساس خاص بودن بهشون دست نمی‌ده که الان دارن می‌رن، همه‌شون توی یه موج‌اند.

من واقعا این احساس رو دارم. بین حالا من به دلایل اجتماعی‌ش کاری ندارم اونا سر جاش هست. راجع به اونا بحث نمی‌کنم. همون جور که خودت گفتی اصلا بهتره واردش نشیم. اون به کنار، ولی یه موج هم هست که می‌بردست اگه نبردست می‌گی حتما من یه چیزی کم دارم که منو نبرد. به هر حال این بود. ولی این که برگشتیم برای این بود که سلیقه‌ها متفاوته، بعضیا زندگی اون چندگی اون جا رو می‌پسندن. جای بدی نیست ها! اینو بگم، من خودم خارج از کشور چندین سال بودم، تنها بودم، با خانم بودم، با بچه‌هایم بودم، همه جورش رو بودم. جای بدی نمی‌بینم، جای خوبیه دوست هم دارم. اما نه برای اینکه تمام عمرم رو بگذروم. این سلیقه‌ایه. هرکی یک سلیقه داره، سلیقه من هم این هست.

- یه جوابی حالت اینکه یه هیجانی تو زندگی باشه، یه تجربه‌ای باشه...

بعضی وقت‌ها بد نیست آدم سری بزن، بینه، یه چیزی دیگه رو بینه. خوبه اتفاقا من خوشم می‌یاد. ولی اینکه بخواه عمرم رو بگذروم تو ش نه. این سلیقه رو ندارم. این احساس رو ندارم. در حالی که خیلی از دوست‌های من که با من هم‌کلاس بودن تو دانشگاه، همون صد نفری که گفتم، اونا هیچ کدامشون غیر از ده پانزده نفر، بقیه



### مصاحبه با آقای خنداب

- شروعتون به دانشکده از کی بود؟ چه طور شد که گذرتون به اینجا خورد؟

شهریور ۷۲. من خدمتم تموم شد. معرفی شدم او مد  
سر کار. ریاست آقای دکتر صفاخشن بود.  
• این دوران چه طور گذشت؟ جو رو چه طور می‌بینید از  
اون موقع. دانشجوهای اون موقع و دانشجوهای الان؟  
دانشجوهای اون موقع بهتر بودند نسبت به الان.  
خصوصاً ورودی‌های جدید.

#### • اذیت می‌کنند؟

ورودی‌های جدید هنوز فکر می‌کنند اینجا دبیرستانه.  
هنوز که هنوزه دو ترم گذشته یا بعضی‌ها چهار ترم  
گذشته اما هنوز فکر می‌کنند اینجا دبیرستانه. مثلاً یه  
کارهایی می‌کنند که انگار فکر می‌کنند استاد معلم  
دبیرستانه.

#### • شورا و انجمن این همه بهتون زحمت می‌دان اذیت نمی‌شین؟

نه عزیز ما وظیفه‌مونه که برای دانشجو کار انجام بدیم.  
اینجا هستیم که برای دانشجو کار انجام بدیم در حدی که  
توانمون باشه. موضوع اذیت کردن نیست. احترام، احترام  
متقابله.

#### • بالاخره ما بعضی وقت‌ها روز تعطیل زنگ می‌زیم بهتون.

مشکلی نداره. کارم جوریه که باید انجام بدم.  
• از جو کارتون راضی هستید؟

ببین هیچ فرقی نمی‌کنه جدی می‌گم‌ها! این رشته‌هایی که  
ما می‌خوینیم و به هر حال ازش استفاده می‌کنیم، برای  
گذران زندگی اصل نیست که من روش تعصب داشته  
باشم. مگه رشته‌ی کامپیوتر یا برق خودش اصله که  
نسبت به این تعصب داشته باشم؟ که نخیر دفعه‌ی دیگه  
هم حتماً همین کار رو می‌کنم. به هر حال باز هم یه موجی  
ما رو انداخت تو این رشته، ناراضی هم نیستم. اگه تو  
رشته‌ی دیگه هم می‌انداخت بازم فرقی نمی‌کرد. چو اینا  
اصل نیستن. به هر حال اینا یه فنه دیگه، اگه یه فن  
دیگه هم یاد می‌گرفتم فرقی نداشت. حقیقتش یه چیزی  
می‌خوام بگم شاید بعضی‌باش بگن عجب حرفیه که می‌زن! من  
اینا رو علم، به اون صورت، حساب نمی‌کنم، اینا فنه. به  
هر حال تعصی روشن نیست. اگه برگردم عقب، موج عوض  
شده باشه منو تو یه خط دیگه بندازه اون یکی رو دنبال  
می‌کنم.

• حالا استاد این که مدتی که درس خوندید و تدریس  
هم کردید با یه سری مشکلاتی روبرو شدید. یعنی اگر  
بخواین توی جشن بیست و پنج سالگی که خیلی هستن که  
سنن‌شون پایین‌تره، اگه به مشکلی می‌خورن تو این مسیر  
چه جوری می‌شه از پس مشکلات بر بیان؟

چه جور مشکلاتی می‌گی؟ مشکلات مختلفه. بعضی مشکلات  
قابل حل، بعضی قابل حل نیست. مثلاً فرض کن بعضی  
مشکلات صنفیه. یعنی تو کار خودت مشکل پیدا می‌کنی.  
اینا همه قابل حل همه‌شون. بعضی وقت‌ها خیلی سخت به  
نظر می‌رسه. مشکلات صنفی همه‌ش با صبر قابل حل.  
بعضی مشکلات هم صنفی نیست، اونا سخته. حالا همه  
فکر نکن مشکلات اجتماعیه، نه. بعضی مشکلات فکریه.  
شما مثلاً توی زندگیت به یه جایی می‌رسی نمی‌دونی چی  
کار کنی، اصلاً به چی اعتقاد داشته باشی، چی فکر کنی...  
همه‌ی اینا برای مشکل می‌شه. اینا مثل مشکلای صنفی  
نیست که به آسونی با صبر و حوصله و این چیزها بشه  
حلش کرد. اونو هر کی باید برای خودش فکری بکنه. من  
نمی‌تونم نسخه‌ای برای شما بدم بگم راهش اینه... ولی  
نسخه‌ی من برای چیزای صنفی صبر و حوصله است.

• اون جوابی که من دوست داشتم رو دادید استاد.

بچه‌های پایین و استاد کلاس ۶ رو درآوردند. که بعداً مجبور شدیم صندلی بذاریم ببندیم و بازهم می‌رن و می‌کشند. من نمی‌دونم با این صندلی‌ها چه جوری می‌رن! الان دیگه میان اینجا می‌شینند. قشنگ می‌شین روى زمین و پاهاشونم میندازن رو اون پاشون و بازی می‌کنن و سیگار می‌کشند. بخشید، فحش‌های ریکیک هم بعضی موقع‌ها شنیده می‌شه که میره تو کلاس ۲۰۴ و ۲۰۵ و ...

- **خاطره‌ی شاخصی ندارید که اگه اسم این جا بیاد سریع به ذهنتون برسه؟**

الان حضور ذهن ندارم.

- **مثلاً دو سه تا دانشجوی شاخص که می‌شناسید یا باهاتون رفیق بودند، یا اذیت می‌کردند؟**

من که کارم جوریه که با دانشجو رفاقت ندارم. سلام علیک داریم. بی‌احترامی تا اون جا که تونستم نکردم به دانشجو. فقط یادمde موقع‌هایی که می‌رفتیم اردو با شورای صنفی، ورودی‌های ۷۵ و ۷۶ اگه اشتباه نکنم، من رو که می‌دیدن، می‌گفتن اه... اردومن خراب شد، که بعداً دیگه فهمیدن نه... قیافه‌م غلط اندازه. من به خاطر موقعیت کاریم مجبورم که این طور باشم. به خاطر این که این جا محیط فرهنگیه، دختر هست، پسر هست، و الانم که نظام جمهوری اسلامیه.

- **آقای خنداب شده مرخصی بگیرید و این قدر بهتون زنگ بزنن که مرخصی رو بهتون کوفت کنن...؟**

من حتی مرخصی هم می‌رم موبایل روشنه. و از راه دور کنترل می‌کنم.

- **پس اذیت‌تون می‌کنند؟**

نه موضوع اذیت کردن نیست، دیگه عادت کردیم. ۲۲ ساله عادت کردیم. هرجا هم می‌ریم موبایل روشنه. مثلاً نشستیم نهار می‌خوریم خونه فامیل و زنگ می‌زنند و مجبورم از اون جا حلش کنم.

- **آقای خنداب کدوم برنامه بوده که براتون رحمت داشته اما خودتون خوشتون او مده؟**

بیشتر برنامه‌ها جذاب بوده.

- **کدومش شاخص بوده؟ خیریه‌ای، برنامه‌ای، چیزی؟**

بیشتر افطاری‌های ماه رمضان بوده.

- **کلا دانشکده کامپیوتر رو بخواید توصیف بکنید توی چند جمله، چه جوری توصیف می‌کنید؟ با توجه به این که ۲ ساله این جا هستید.**

دانشکده کامپیوتر... یه نهالی بوده که الان به یک درخت پربار و پرثمر رسیده. امیدوارم با حضور شما دانشجوها، افتخارات بزرگتری بتونیم کسب کنیم برای کشورمون.

راضیم. چون رئیس و مرئوسی کار نمی‌کنیم. ما داریم رفاقتی کار می‌کنیم تو این دانشگاه. من توی این دانشکده رو دارم می‌گم، کاری به جاهای دیگه ندارم. جو رو رفاقتی کردیم. یعنی امر و نهی نیست. شاید بازخواست بشه از من که مثلاً چرا این کار انجام نشده، ولی ناراحتی نداره. کاری که ارجاع شده باید انجام بشه و ما هم در حد توانمند انجام می‌دیم.

- **تو این چند سال توی این دوربین‌ها چیز خنده‌دار یا چیزی که برآتون عجیب باشه ندیدید؟**

نه چیز خنده‌دار ندیدم.

- **ما خودمون دوربین‌ها رو نداریم چیز خنده‌دار زیاد می‌بینیم. شما چه طور چیز خنده دار ندیدید؟**

ما می‌گذریم... شوخی‌های بچه‌گانه رو زیاد دیدیم. مخصوصاً تو سایت که منجر به شکستن یه شیشه هم شد!

- **چند تا دزد دیدید اینجا؟**

ما ازون موقع که دوربین نصب کردیم، اولین دزد توی همین دانشکده بود که از زیرزمین یک گیتار برده بودند، که پیدا شد. یه لپ تاپ دزدیده شده بود.

- **کلا چند تا دزدی شده؟ چند تاشونو گرفتید؟**

طعمه گذاشته شده و بعضی هاشون گرفته شدند و بچه‌های انتظامات گرفتند. اما یه سری ها هم نه. این هم سهولانگاری خود دانشجوئه. ما صد بار اعلام کردیم باز می‌بینم می‌گن لپتاپ نیست و سپرده بودم به آقای ایکس. ولی می‌کنه اینجا خونه‌شده، می‌ذاره می‌ره، بعد ده ساعت می‌باد می‌گه لپتاپ نیست و سپرده بودم به آقای ایکس. ولی لپتاپی وجود نداره. من خودم امروز داشتم می‌رفتم دیدم یه موبایل رو میزه. می‌خواستم بردارم، بازم دلم نیومد. هیشکی هم بغلش نبود.

- **باید بردارید بذارید تو کشو، هفته بعد بهش بدید که یه کم ادب شه!**

شده. من مثلاً سر کنکور سراسری بود و قرنطینه اعلام کرده بود دانشگاه. توی اتاق مطالعه‌ی خواهان، ۴ تا کیف و ۵ تا لپتاپ آوردم. یکی از بچه‌ها فوضولی کرد و بهشون گفت که فلانی برداشته ناراحت نباشید. منم تنیبیه‌شون کردم و گفتم شنبه بعد امتحان بگیرید. تا شنبه وسایل همین جا توی این اتاق بود.

- **آقای خنداب چی شد بچه‌های این گوشه که سیگار می‌کشیدند رو آواره کردید؟**

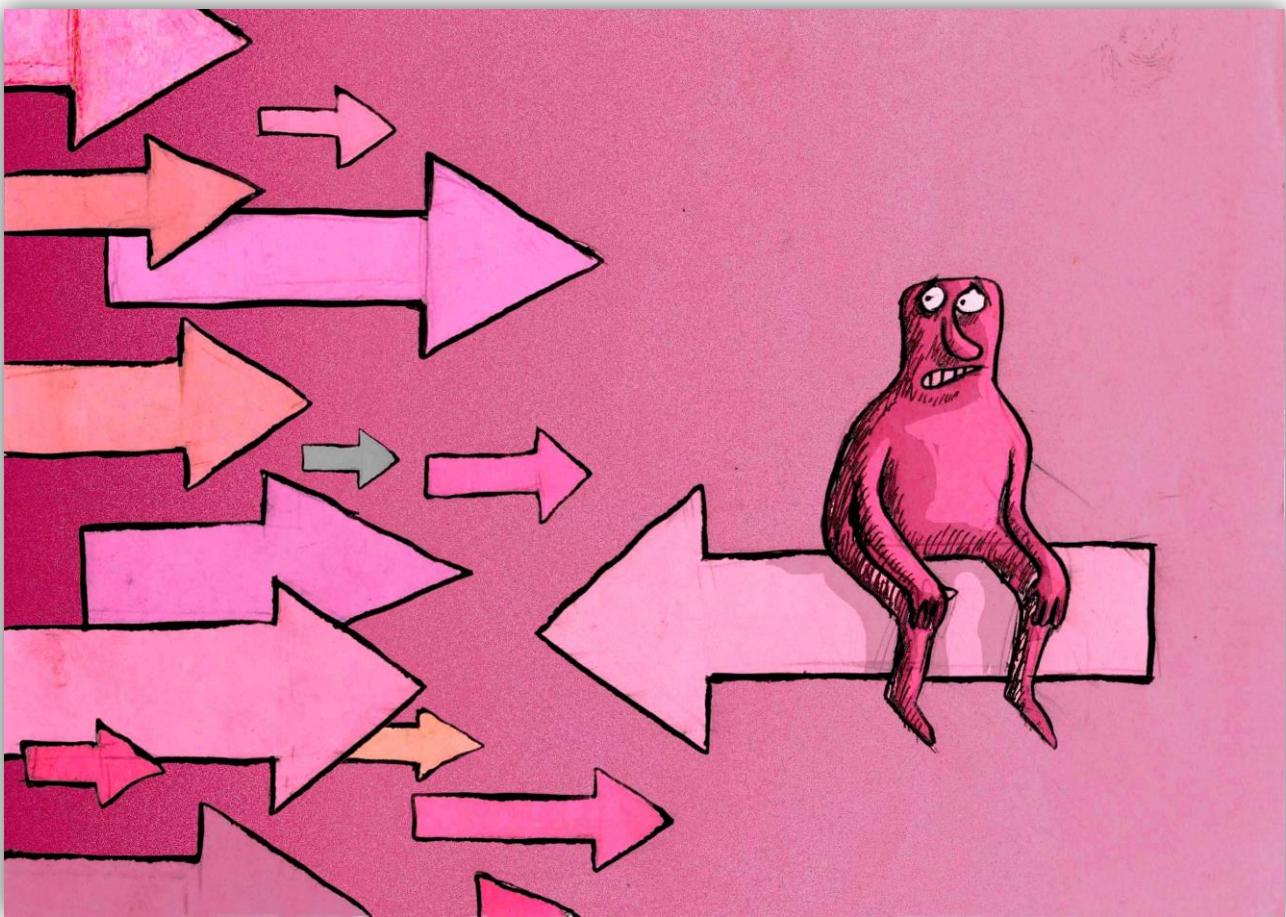
من آواره نکردم.

- **اینجا قفل و همه چی دست شماست دیگه. بچه‌ها این جا صفا می‌کردنند.**

من آواره نکردم. مدیریت دستور داد و انجام باید می‌شد دیگه. بعد که این جا رو بستیم رفتند پایین و صدای

برای بعضی تصمیم‌گیری راحتی است و برای بعضی دیگر سخت. تصمیم مهمی است، مسیر زندگی آدم را شدیداً تغییر می‌دهد! نظر افراد مختلف را در این زمینه جویا شدیم تا شاید در تصمیم‌گیری به بعضی کمک کند. سعی کردیم نظرات مختلفی را بیاوریم و جانبداری نکنیم، اگر موفق نشدیم بگذارید پای بی‌تجربگی ما!

این روزها به سال‌های آخر تحصیل که می‌رسی کمک می‌بینی که دور و برت دارد خلوت می‌شود. دوستانت یکی‌یکی دارند "می‌رونند". خودت چه تصمیمی داری؟ «خوب معلومه می‌رم!»، «چرا برم؟؟»، «می‌رم ولی برمی‌گردم».



## مسئله ↓ است.

چون اگر از محیط زندگی راضی باشید و آرامش داشته باشید خیلی راحتتر می‌توینیں قله‌های علمی و اقتصادی را فتح کنیں. از خیلی‌ها شنیدم که در کشورهای غربی ساعت کار، حسابی کار می‌کنن. ولی در مجموع ساعت‌های کمتری راجع به پول فکر می‌کنن. پایه حقوق شما در خارج از کشور معمولاً بیشتره (مقایسه با ارز آزاد). در مورد مخارج در بعضی موارد کمتره و بعضی موارد بیشتر. برای مقایسه، اجاره‌ی خونه با ارز آزاد، در تهران یا هر جای اروپا تقریباً با هم یکیه. هر کشور هم قانون مالیاتی و درمانی و اقامت متفاوتی داره. از جزئیات غافل شید غافلگیر می‌شید. بنابراین اگر اطلاعات به درد بخوری می‌خواین حرف‌های کلی رو کم کنیں.

هر علمی یه مرکزی داره. علم کامپیووتر رو اوتا مطابق نیازشون تا اینجا پیش بردن. هنوز هم پیش رو هستن. به گواه آمار، سطح علمی بالاتری دارن. اگر منکر این بشید به خودتون دروغ گفتید. هرچند منم دوست دارم که دانشگاه‌های ما سنتگین‌ترین وزنه‌های علوم کامپیووتر باشن.

اگر هم مناسب دیدین که بموینین اینجا، چند تا توصیه دارم. تهران یکی از آگوده‌ترین شهرهای دنیاست، و معیارهای زندگی توش پاییزه. یعنی اینکه آگودگی صوتی و تصویری و هوا و آب و ضریب بیماری‌های قلبی و تنفسی و... توش بالاست. خارج از تهران زندگی می‌کنید درست خواهید داشت. اگر در تهران زندگی می‌کنید درست نیست بگید آسمون همه جا یه رنگه. برای اینکه آسمون تهران یه رنگ دیگه اس. ولی توی شهرستان‌ها، این حرف درسته کمایش. هر جا که هستین: آرامش بدون ساده‌زیستی محاله. همین جوری: شادی، مهربونی، خنده، دوستی، ورزش، آرامش، خانواده.

**ماکان طیبی غلامزاده، مهندسی کامپیووتر - نرم‌افزار، ورودی ۱۱**  
بریم؟ نریم؟ برنامه‌ی بخش مهمی از زندگی‌مون رو چه طور بچینیم؟ ما دانشجوها اهل هر جایی که باشیم همگی با این سوالات رو به رو می‌شیم. حتی اگه اهل نیویورک هم باشین یه دانشگاه بهتر توی بستون پیدا می‌شه که به خاطرشن انگیزه داشته باشید دیارتون رو ترک کنید. فقط مسئله برای ما یه مقدار سختتر از این مثال‌های ساده‌س.

اجازه بدید قضیه‌ای کلی‌تر رو بررسی کنیم. فرزند انسان و حیوان، بالاخره توی یه سنی از والدین‌شون جدا می‌شن. این در طبیعت همیشه طبق زمان‌بندی مشخصی اتفاق می‌افته. ولی در جامعه‌ی انسان‌ها، مثل همه‌ی ویژگی‌های دیگه‌مون، سن جدایی هم متفاوت و گوناگونه. فرهنگ با فرهنگ و فرد با فرد در این مسئله متفاوت هستن. روش‌های متفاوتی هم برای جدا شدن هست. معمولاً یه جوون، وقتی که بر سه خودش تشخیص می‌ده و با تمام توان اش اقدام می‌کنه برای این کار. معمولاً نصف بحث و جدل‌ها مربوط به نحوه مستقل شدن هست. و اگه این کار درست انجام بشه نصف دیگه‌ای وجود نداره.

آدم‌ها افکار متفاوت ولی آناتومی مشابهی دارن. با این حال هنوز دارویی تولید نشده که مناسب بدن تموم آدم‌های دنیا باشه. به جای اینکه دنبال نحوه درست این کار بگردید یا برای تمام مردم نسخه بیچید، به دنبال نحوه مناسب‌اش باشید. زندگی شما مال شماست و زندگی بقیه مال شما نیست. شونه یه ابزاریه که طبق اختیار ما، در همون جهت مورد نظر موها رو صاف می‌کنه. منطق هم ابزاریه که طبق اختیار ما می‌چرخه بعد به حقایق موجود اطلاق می‌شه. بی‌تعارف‌تر می‌گم: منطق‌تون رو هم بربیزید دور و با کسی بحث نکنید که رفت باید یا موند بایست. ارزش وقت تلف کردن نداره این صحبتا. اگر توی این نوشتار به دنبال حرف آخر و حکم فصل‌الخطاب می‌گردین، خودتون رو خسته نکنین.

در خارج از کشور شما آشنایها و فامیل‌ها و عزیزان کمتری رو در کنارتون می‌بینید. اگر تا حالا از کشور خارج نشده‌ین انتظارات شما از خارج از کشور ممکنه با واقعیت مطابقت نداشته باشه. تنظیمش کنین قبل از اینکه تصمیمی بگیرین. بیشتر از اینکه به دنبال درآمد یا اعتبار باشین، دنبال این باشین که کدوم سبک زندگی به شما می‌خوره.

کلا خوبه که مسئول باشیم چرا که احساس بسیار خوبی در آدم ایجاد می‌کنند و همون طور هم که می‌دونیم مسئولیت‌پذیری یکی از بهترین صفات اخلاقی انسان‌ها است. مورد دیگه‌ای که به ذهن من می‌رسه این هست که ما نباید در مقابل تمام خاطرات خوبی که داخل این کشور و به واسطه ایرانی بودن داشتیم ساكت بنشینیم و باید اون‌ها رو به نوعی جبران کنیم، اگه معلم‌های دل‌سوزی داشتیم سعی کنیم چیزهایی رو که بلدیم مثل اون‌ها به بقیه هم یاد بدم و...

درسته که خیلی چیزها دیگه مثل گذشته نیست و لی صفات انسانی و اخلاقی همیشه صفاتی هستند که تغییرناپذیرند و طی سالیان طولانی همچنان تغییرناپذیر بوده‌اند و گرنه در این مورد که موندن و تلاش برای این مملکت با توجه به وضعیت موجود کار راحتی نیست شکی نداریم و همه می‌دونیم هرکس که قصد اینکار را داشته باشه آینده‌ی نامعلومی رو پیش رو خواهد داشت ولی خب شاید بشه نسبت داد این مورد رو به تقابل

عقل و احساس که عقل انسان رو به رفت و احساس انسان رو به موندن سوق می‌دهد. قطعاً انتخاب ساده‌ای پیش رو نیست...

مهندی پدرام، مهندسی کامپیووتر - سخت‌افزار، ورودی ۱۱

وقتی به گذشته فکر می‌کنم یاد گل کوچیک‌های توی کوچه و دوچرخه‌سواری با بچه‌ها می‌افتم و روزهای خیلی خوب گذشته که دیگه تکرار نمی‌شون، بزرگتر شدیم و رفتیم مدرسه و خاطرات منحصر به فردش که در این لحظه که

بیش فکر می‌کنم به یقین می‌شه گفت که بهترین دوران زندگی من و تقریباً همه‌ی ما بوده، همه‌ی ما معلم‌های زحمتکش و دل‌سوزی داشتیم که از اول دبستان سر کلاس به ما درس‌های مختلف دادند، از خانواده‌ای مهربون دبستان که الفبا رو به ما یاد می‌دادن گرفته تا معلم‌های دبیرستان. نکته‌ی دیگه‌ای که شامل ما می‌شه اینه که ما تو یکی از بهترین دانشگاه‌های ایران تحصیل کردیم یا می‌کنیم و بیشتر ما در بهترین مدرسه‌های این کشور تحصیل کردیم و به نوعی از بهترین امکانات موجود استفاده

کردیم و به نظر من استفاده از این امکانات برای ما مسئولیت درست می‌کنه چرا که اگه هرکدام از ما به مدرسه‌های متوسطتری می‌رفتیم به احتمال خیلی قوی اینجا که الان هستیم نبودیم، مثل باغبونی که طی سال‌های طولانی به درخت‌هاش رسیدگی می‌کنه از کاشتن گرفته تا بیل زدن و آب دادن هفتگی و... در واقع انتظار داره که تلاش‌های اون به بار بنشینه و درخت اون شروع به میوه دادن بکنه، و به نظر من ما مسئول هستیم که در مورد امکاناتی که دریافت کردیم خدماتی هم ارائه بدم و



جای بحث داره ولی به طور کلی می‌پذیرم که منطقاً دافعه‌های اینجا و جاذبه‌های اون ور آب باعث می‌شه آدم اون ور رو انتخاب کنه ولی فقط به این شرط که من فقط خودمو ببینم و هیچ احساس مسئولیتی نسبت به جامعه‌نم نداشته باشم، جامعه‌ای که توی اون بزرگ شدم و به اینجا رسیدم، نسبت به مردمم که به زبان حال، نه به زبان قال، به شدت درخواست و حتی التماس برای کارگزاران و مسئولان خوب، خوش‌فکر و تلاش‌گری مثل شما رو دارن، همه‌ی اینا رو نادیده بگیرم. بذار یه خاطره از دوران دانشجوییم برات بگم. دوره‌ی لیسانس، توی خوابگاه با سه چهار نفر همان‌اتاقی بودیم. یکی از اینا خیلی آدم‌رند و زرنگی بود ولی در عین حال خیلی ساده و صادق بود. هر چند وقت یه بار دکوراسیون اتاق رو عوض می‌کردیم. یه بار می‌خواستیم جای تخت‌ها رو مشخص کنیم. اون اصرار داشت طوری که خودش می‌گفت، بچینیم. گفتیم آخه چرا این جوری؟ گفت آخه به نفع منه! خیلی جدی می‌گفت. اصلاً دیگران رو نمی‌دید. فقط منافع خودش رو می‌دید. اگه آدم توی محاسباتش و تصمیماتش فقط خودش رو در نظر بگیره، خیلی بد می‌شه. حالت خیلی بد و نهاییش رو بگم؛ در این صورت، اون دکتری هم که به خاطر منافع خودش، تشخیص می‌ده بیمارش باید جراحی کنه، در حالی که می‌دونه نیازی نیست، کارش توجیه پیدا می‌کنه.

**د:** یعنی می‌گین ایرانیای مقیم خارج...

**إ:** نه، اشتباه نشه. به هیچ وجه نمی‌خواه بگم دوستانی که خارج از کشورن، فقط خودشونو می‌بینن. نه، اونا پارامترهای دیگه‌ای هم برای تصمیم‌شون دارن و شرایط هر کدوم با دیگری فرق می‌کنند. من در پاسخ به چیزهایی که شما گفتین و تفاوت‌هایی که مطرح کردین که مبنا و توجیه ترک وطن باشه، گفتم که اگه فقط این موارد باشه، خیلی از لحاظ ماهیت فرقی با این مثال‌ها نداره....

**د:** خوب من هم اگه در خارج خدمت کنم، به بشریت خدمت می‌کنم. فقط خودم رو که نمی‌بینم. خدمت به بشر فقط منحصر به ایران که نیست....

**إ:** بله، اگه چشم‌مون رو روی مناسبات سیاسی و اقتصادی موجود در دنیا ببندیم، حرف شما صحیحه. (به قول یکی از دوستان، صد در هزار درسته!) هر وقت جهانی‌سازی به طور عادلانه و درستی انجام شد، اگه رهبران یک کشور علیه مردم کشور دیگه تصمیم‌گیری نمی‌کردن، اگه تهدید و لشکرکشی به کشورهای دیگه واقعیت نداشت، شاید حرف شما درست بود. حالا بگذریم که متأسفانه بعضی

**دانشجو:** استاد! یه توصیه‌نامه می‌خواستم. می‌شه برام بنویسین؟

**استاد:** مسأله‌ای نیست. برای کی می‌خوای؟

**د:** تا ۳۰ دسامبر مهلت داره.

**إ:** عیبی نداره. فقط شرطش اینه که وقتی درسیت تموم شد برگردی ها!

**د:** صادقانه بگم، آن نمی‌تونم قول بدم چون نمی‌دونم اون موقع وضعیت چه جوری باشه.

**د:** وضعیت کشور یا وضعیت اونجا یا وضعیت خودت؟

**د:** همه‌ش. می‌دونین؟ کاملاً بستگی به شرایط داره. اگه شرایط اون موقع مثل حالا باشه که خیلی سخته. وضعیت جامعه رو ببینین.

**د:** آره وضع زیاد خوب نیست ولی این بار مسئولیت رو سنگین‌تر نمی‌کنه؟ واقعاً کشور به وجود شما نیاز داره.

**د:** ولی اصلاً این طور به نظر نمی‌باید. من اصلاً اینو احساس نمی‌کنم. مسئولان و اداره‌کننده‌های کشور که به قیافه‌شون نمی‌باید درخواستی از ما داشته باشند. مردم هم که به نظر نمی‌باید احتیاجی به امثال ما داشته باشند و هیچ کدوم از این سیل مهاجرت به خارج فارغ‌التحصیل‌ها خم به ابرو نمی‌بارند.

**إ:** قبول دارم که خیلی‌هایی که گفتی عین خیالشون نیست اما کسایی هم هستن که می‌بینن که بهترین استعدادها دارن می‌رن و در آینده‌ای نزدیک مملکت دچار کمبود نیروی انسانی متفکر، مدیر و باهوش می‌شه.

**د:** آخه خودتون قضاوت کنین. من نوعی این همه درس خوندم. بعد از تموم شدن درس، اینجا چه قدر از توان من استفاده می‌شه؟ در حالی که اگه برم در جامعه‌ای که بهتر از لحاظ علمی ارضا می‌شم بهتر نیست؟ از طرف دیگه وضعیت اقتصادی رو که می‌بینین. به جوونی مثل من چه قدر حقوق می‌دان؟ با این گرونی خونه و غیره، من چه طوری می‌تونم تشکیل خانواده بدم؟ تازه وضعیت اجتماعی رو نگاه کنین. کافیه یه کار اداری براتون پیش بیاد... حالا شما خودتون بگین؛ با این وضعیت، من حق ندارم جای دیگه‌ای برای زندگی انتخاب کنم؟

**إ:** در مورد مشکلات اینجا تا حد زیادی قبول دارم ولی حالا اینکه توی اون کشورها خیلی همه چیز روبراهه خیلی

<sup>۱</sup> این متن به درخواست نویسنده بدون نام منتشر می‌شود.

بهتری دارن. اگه این جوری بود که اون‌ها می‌گن، پس چرا این‌هایی که می‌رن برنمی‌گردن؟

از خوب، من شاید جواب قانع‌کننده‌ای برای این سوال نداشته باشم چون هر کی شرایط خاص خودشو داره. ولی آلان یاد یه حرفي افتادم که یکی از دوستان از قول آمریکایی‌ها می‌گفت. می‌گفت وقتی آمریکا بودم، یه نفر به من گفت اینجا مثل یه بطریه که مهاجرها مثل یه بچه موش اول راحت می‌رن توش. اگه یه مدت طول بکشه و بزرگ بشی دیگه اگه بخواهی هم نمی‌تونی ازش در بیای.... تازه یک نکته‌ی دیگه هم هست که شما اگه خوب دقت کنین اونو هم می‌بینین. اگه فقط به مهاجرایی که هم‌سن و سال خودتون هستن نگاه نکنین، و شرایط اونایی که حدود ده پونزده سال یا بیشتر از شما بزرگترن رو هم خوب نگاه کنین، شاید متوجه بشین. من افراد متعددی رو می‌شناسم که ممکنه از نظر اقتصادی در شرایط خیلی خوبی باشن ولی با بچه‌هاشون مشکل دارن. خود آمریکایی‌ها به این می‌گن شکاف فرهنگی. یعنی یه بچه مهاجر اونجا نمی‌تونه به راحتی با پدر و مادر خودش ارتباط برقرار کنه. فرقی نمی‌کنه که شما اصلیت کجایی باشه و از کجا او مده باشی، به هر حال فرهنگت صد در صد با فرهنگ جامعه‌ی میزبان یکی نیست. در حالی که بچه‌ت داره تو اون جامعه بزرگ می‌شه و اون فرهنگ رو عیناً می‌گیره، چه شما موافق باشی و چه نباشی. ممکنه دیر یا زود با بچه‌ت دچار مشکل بشی. خب ممکنه بگی با بچه‌م صحبت می‌کنم و یادش می‌دم که چی درسته و چی غلط. اما توجه کن که بخشی از چیزایی که یاد بچه‌ات می‌دن اینه که کشور تو، فارغ از این که مال کجایی، یک کشور عقب‌افتاده است با مردمی عقب‌افتاده و عقایدی عقب‌افتاده. پس اصلًا بچه‌ت حاضر نیست حرف‌تو گوش کنه. بعد می‌بینی که شما با این همه ادعا و نخبگی، بچه‌ت اصلًا قبولت نداره، مسخره‌ت می‌کنه. مثلًا شما بهترین مهندس ناسا شدی و فکر می‌کنی خیلی موفقی، ولی بچه ده ساله‌ت بہت می‌گه که لهجه داری.... برای همین هم خجالت می‌کشه که به دوستاش معرفیت کنه... نمی‌دونم چند درصد این‌جوریه ولی دیدم مواردی رو که طرف تو بیست سالگی رفته و خوش بوده، تو سی سالگی ازدواج کرده و بچه‌دار شده، اما تو چهل پنجاه سالگی دچار سرخوردگی، احساس یأس و پوچی، یا حتی تنفر از کشور می‌بینش شده. بعضی از این آدم‌ها به خاطر رودروایی‌هایشون یا ترسیشون مجبور می‌شن تظاهر کنن که اونجا خوشن اما ته دلشون از خودشون و بچه‌های خودشون بیزارن. بعضی‌هایشونم که جرات شکستن این

هم‌وطننا تو کشورهایی مثل آمریکا ندانسته یا دانسته روی پروژه‌های نظامی کار می‌کنن و اسلحه‌ی اونا رو برای ملت‌های دنیا تیز می‌کنن. این شاید برای اینه که بودجه‌های خوبی برای این جور پروژه‌ها اختصاص می‌دن یا برای جذابیت علمیش این کار رو می‌کنن. ولی به هر حال وضعیت برخورد دولت‌های بزرگ با ملت‌ها اصلاً با بحث شما در مورد خدمت به بشریت سازگاری نداره.

از می‌بخشید ولی من اینا رو زیاد قبول ندارم و معتقدم بیشترش تبلیغات رادیو تلویزیون ماست...

از خوب، در این مورد قضایت رو به عهده‌ی خودت می‌ذارم. اما یه نکته‌ی مهمی رو می‌خواه بگم که به این قضیه تا حدی ارتباط داره و اون اینه که هر کشوری نسبت به تجاوز به تمامیت ارضیش به شدت حساسه... جنگ هشت‌ساله‌ی خودمون که در هر عملیات برای پس گرفتن یک شهر یا حتی چند صد متر خاک بایر، تعداد زیادی از جوون‌های ما جوشنون رو از دست می‌دادن. حالا اینکه چرا خیلی از مسئولان کشور نسبت به از دست رفتن سرمایه‌های انسانی انقدر بی‌تفاوتن، واقع‌جای تأسف و تعجب داره. ببینید، دوست عزیز، ارزش شما برای این کشور به مراتب بالاتر از خرمشهر و آبادانه. قدر خودتون رو بدونین هر چند اونایی که باید بدونن نمی‌دونن. آخه ارزش شما دیگه از چند کیلومتر خاک بایر که کمتر نیست که این جوری برای اون سینه سپر می‌کنن ولی برای رفتن شما عین خیالشون نیست.

از ولی خاک کشور انتخاب نداره؛ هرکی بگیرش مال اونه. ولی استاد، ما آدمیم، عقل داریم، فکر داریم، آزادی داریم، حق انتخاب داریم. آیا نمی‌تونیم سرنوشت خودمون خودمون انتخاب کنیم؟

از چرا می‌تونین ولی درست به خاطر همین آزادی و فکر و حق انتخابه که می‌گم نباید بدون احساس مسئولیت عمل کنین. اگه این عقل و فکر و آزادی و اختیار نبود که می‌گفتم، هر جا راحت‌ترید، هر جا شما رو بهتر جذب می‌کنه، همون جا برید. هر جا بیشتر در رفاهید. البته درباره‌ی همین در رفاه بودن هم بعضی‌ها که هم اون ور آب رو دیدن، هم این ور آب رو درباره‌ی همین هم خیلی حرف دارن و قبول ندارن و دلایل و مثال‌های متعددی برای حرفشون دارن....

از ولی تا جایی که من می‌دونم اصلًا این جور نیست. من خودم بعضی‌را رو می‌شناسم اونجا از همین لحظه‌ها وضع

بی مصرف می شه، تا حد زیادی قبول دارم اما این جوری به قضیه نگاه کن که در ایران چه قدر می تونی موثر باشی و به اصطلاح ضریب تأثیرت چه قدره. در کشورای پیشرفته، اگه تو نباشی، یکی دیگه همون کار رو انجام می ده و سهم تأثیر تو در پیشرفت جامعه چندان زیاد نیست ولی در ایران اگه همت و تلاش و کمک خدا باشه، حتی یه نفر می تونه خیلی در پیشرفت و بهبود جامعه تأثیرگذار باشه. تازه همه اینا که گفتم وارد بحث عشق به وطن و احساسات ملی و مبحث بسیار مهم هویت نشدم....

**د:** ببخشید استاد! اشتباه نشه. اونایی که رفتن، این احساسات ملی و وطن پرستی شون کم نشده.... تو فیس-بک یه سری بزین خودتون می بینین. یه بازی تیم ملی که می شه همه ایرانیا تو همه کشورای جهان غوغای می کنن.

**إ:** خودم می دونم؛ یه وقت یه اتفاقی می افته اسم خلیج فارس رو مثلا تو گوگل درست نمی نویسن، همه یک پارچه صداشون درمیاد، پیشین امضا می کنن و... در مورد اون دوستان هر کسی برای خودش پارامتر و شرایط خودشو داره که من نه دوست دارم اونا رو سرزنش کنم و نه حتی قضاووت. بحث من با شماست و با این فرض که همه اونا به دلایل کاملا درست و قابل توجیهی موندن. البته واقع-بینانه اگه بخوایم نگاه کنیم، بالاخره تعدادی هستن که توجیه قابل قبولی از لحاظ بحثایی که من کردم ندارن. فقط مشکل اینه که در این باره به طور جدی فکر نکردن... حتی این اتفاقدهایی هم که بعضی وقتها از ایران و ایرانی می کنن (و به نظرم گاهی افراط می کنیم)، به نظر من به خاطر علاقه‌ی زیاد به کشورمونه. شاید بدونی من حدود هفت سال خارج زندگی کردم. خیلی وقتها تعجب می-کردم که مشابه خیلی از این اشکالاتی که توی ایران باهش مواجه می شیم و ناراحتمن می کنده، اونجا راحت از کنارشون می گذشتیم. شاید یکی از علت‌های این باشه که اینجا رو خونه‌ی خودمون می دونیم و چون دلمون برای مملکت‌مون می سوزه، برای همین اذیت‌مون می کنن که آخه چرا باید این جوری باشه. ولی توی خارج انگار ناهنجاری ای اگه می بینیم این قدرها ناراحت نمی شیم...

یه موضوع دیگه که دلم می خواه بگم، بحث خونواهه است که البته خیلی هم بی ارتباط با بحث خدمت به وطن و دینی که به اون داریم نیست و همین طور به اون نکته‌ای که درباره خدمت به بشریت گفتی. بیین، بالاخره وقتی پدر و مادر آدم این همه برای بچه‌هایشون رحمت کشیدن، از اون بدو تولد از همه چی‌شون گذشتن به خاطر بچه-

تابو رو دارن، زندگی اونجا و بچه‌هایشونو ول می کنن و تو سن‌های بالا بر می گردن به کشورشون. اما دیگه نه این ورین و نه اون وری.

برگردام به موضوع بحثم، یه نفر می گفت ما تو این سی و چند سال با این همه تنش و مسائل مختلف، خیلی شانس آور دیم آمریکا به ما حمله نظامی نکرد و کشورمون رو تصرف نکرد... به طنز بهش گفتم نیازی نداره. ما به این خوبی نیروی متخصص براشون تربیت می کنیم. بهترین-هایشون هم موقع میوه‌دهی که می شه راحت می چین، می-برن. مگه عقلشون کمه که اینجا رو به هم بربیزی؟ ببین علیرغم همه جور محاصره‌ها و قطع ارتباطها، چه جوری راحت ویزا می دن؟ اصلا انگار نه انگار که مشکل سیاسی بین دو کشور وجود داره....

**د:** خوب، آقای دکتر. اینجا درسته که ما خیلی مطالب علمی یاد می گیریم. ولی چه استفاده‌ای ازش می شه؟... خیلی باید ببخشید اینو می گم ولی خود شما با این توانایی‌ها چه مشکل عده‌ای رو از صنعت یا هر جای دیگه کشور حل کردین؟

**إ:** خیلی ممنون که صریح حرفه‌اتو می زنی. البته من خودم فکر نمی کنم از امکاناتی که این جامعه برام ایجاد کرده خوب استفاده کرده باشم. ولی افرادی رو می شناسم که بعد از فارغ‌التحصیلی شرکت‌های بزرگی راه انداختن... اگه اینا هم می خواستن برن، واقعاً نمی تونم تصور کنم کشور آن چه وضعیتی داشت. نگاه کن همین پل‌ها و تونل‌های عظیم یا شرکت‌های بانکداری الکترونیکی.... بالاخره همین کارها رو هم ایرانیابی که موندن دارن پیش می بربن... البته کسایی مثل ما که تقریباً همه وقتشون رو گذاشتند توی دانشگاه.... همینا اونا رو آموزش دادن... بذار حالا که تو رک و صریح حرفتو زدی، منم شوخی-جدی یه نکته رو بگم. اگه این استادا هم بعد از فارغ‌التحصیلی رفته بودن خارج و برنگشته بودن، آیا آن شما می تونستین اصلاً فکر اپلای کردن رو بکنی؟.... البته اینو انکار نمی کنم که بعضی وقتا که می بینم خیلی‌ها می‌ورن و بر نمی گردن، با خودم می گم داری چکار می کنی؟ این همه تلاش می کنی که چی؟ که بهترین پرورش‌یافته‌های دانشگاه بذارن برن؟ ولی وقتی بعضی از فارغ‌التحصیل‌ها رو می بینم که جایی موفق هستن و کمکی به کشور می کنن یا تک و توک بر می گردن، دوباره انرژی می گیرم.

در مورد اینکه گفتی درصد کمی از توانایی‌ها و دانش کسب شده در ایران مورد استفاده است و مقدار زیادیش

د: خوب، مسئول این روند کیه؟ مسئولای کشور لابد خیلی بد عمل کردن که این جوری شده....

د: خوب بله. مسئولای کشور هم تو این قضیه تقصیر دارن. منم بله گفتم بعضی از مدیرهای کشور اصلًا عین خیالشون نیست. البته.... بعضی رو هم من می‌دونم واقعاً در حدی که اختیار و توانایی داشتن سعی کردن سیاست‌هایی رو تدوین کنن که تا حدی با این قضیه مقابله کنن. ولی اصلًا فرض کنیم همه‌ی تقصیرها گردن اونا باشه.... آیا این چیزی از مسئولیت ما کم می‌کنند؟... به نظر من اگه بخوایم یه چتر پیدا کنیم که زیر اون تعداد کثیری از ایرانیا رو جمع کنیم، شاید چتری از این بزرگتر تنوینیم پیدا کنیم که درد مشترک ما اینه که چرا این قدر عقب افتادیم؟ ما با این سابقه‌ی فرهنگی غنی... آیا لیاقت ایتو نداریم که در بین کشورهای توسعه‌یافته باشیم؟ یا باید نیروی انسانی نخبه‌ی ما در خدمت توسعه‌ی اقتصادی کشورهای توسعه‌یافته باشه؟ و تازه بعدش وقتی ما نیاز داشته باشیم، بگن اینو بهتون نمی‌دیم، اون تحریمه....

د: خوب دکتر. در دل زیاده. منم خیلی وقتتون رو گرفتم. ولی بحث خوبی بود. (با لبخند) فکر کنم تونستم شما رو متقاعد کنم.

د: بله حتماً همین طوره. البته من وارد مباحث ایدئولوژیک نشدم. اگه بخوایم وارد اون بحث‌ها بشیم که دیگه شاید نیازی به خیلی از این بحث‌ها نبود. منظورم مسئولیت و دین اصلی انسان در برابر خداونده که همه‌ی نعمت‌های ما از اوست و اینکه تونستیم دانشی کسب کنیم، دانشگاه قبول شدیم، از نعمت سلامت و هوش برخوردار شدیم. هدف آفرینش ما قطعاً نمی‌تونه به مسائل رفاهی و حتی معنوی مربوط به این دنیا محدود بشه و دنیای دیگه‌ای پیش روی ماست که باید در تک‌تک کارهای اون دنیای جاودان رو در نظر داشته باشیم.... به قول مولانا «مانده-ام سخت عجب کز چه سبب ساخت مرا، یا چه بوده است مراد وی از این ساختنم؟» اینا سوالاییه که معمولاً آدم‌وقتی سنشون بالا می‌رمه باهشون روبه‌رو می‌شن. اون وقتی که امکانات بدنی و ذهنی زیادی برashون نموده.... خیلی حرف زدم.

د: استاد. ببخشید. حالا برای توصیه‌نامه کی خدمت برسم؟  
د: چهارشنبه‌ی آینده بیا بگیر ولی شرط یادت نره.

د: ممنون.

هاشون، اینا موقع از کار افتادگی و پیری خیلی نیازها دارن که لازمه بچه‌هاشون دم دستشون باشن... حالا آیا به نظرت درسته که این فرزند با همه‌ی امکاناتی که والدینش براش فراهم کردن تا به اینجا برسه، یه دفعه بگه خداحافظ من رفتم جایی که... برای خودم بهتره؟ همین حقی که والدین به گردن ما دارن رو می‌شه درباره‌ی حقی که مملکت و مردمش به گردن آدم دارن گفت.

د: ولی استاد، خود همین پدر و مادر هیچ مشکلی با رفتن من ندارن.... حتی بابای خودم اگه بگم نمی‌خواهم برم، دعواه می‌کنه...

د: بله، می‌دونم. اونا دارن بازم از خودشون و حقشون می‌گذرن و در واقع ایثار می‌کنن. اما آیا این دلیل می‌شه که ما حقشون رو نادیده بگیریم و چشممون رو ببندیم، بگیم خوب، حالا که اونا راضیان، ما هم بی‌خیال؟

د: حالا آقای دکتر، همه هم که نمی‌مونن. بعضیا برمی‌گردن. شما کلاً با رفتن خارج و درس خوندن اونجا مخالفین؟...

د: ... اصلًا... حتی به بچه‌ها می‌گم اگه می‌دونین برمی‌گردین، حتماً بین. اما اگه نمی‌دونین حتماً نبین. مسأله‌ای که هست اینه که آدم آمار اونایی که برنگشتن رو که می‌بیننه، ناراحت می‌شه....

د: اتفاقاً همین. آدم دور و برش رو نگاه می‌کنه می‌بینه همه‌ی دوستاش رفتن. وقتی این جوری می‌شه، آدم احساس می‌کنه داره اشتباه می‌کنه که تا حالا مونده.

د: ببخشید ما که خدای نکرده، بُز که.... بگذریم بیین، مولانا یه داستان داره درباره‌ی تقیید و به اصطلاح امروز جوگیر شدن. داستان خیلی شیرینیه معروفه به داستان «خر برفت». سرچ کن دنباش «صوفیی در خانقاه از ره رسید». حتماً این داستان رو بخون....

د: به نظرم اگه ده درصد هم برگردن، خیلی خوبه چون انتقال تجربیات کسب شده از اونجا خیلی بالارزشه.

د: ولی به نظر من این یه مقدار دلخوش کردن.... یکی از اساتید دانشگاه شهید بهشتی در سال‌های اخیر بررسی خوبی انجام داده بود در مورد مهاجرت نخبگان و تاثیر اون در بهره‌هشی در ایران. نشون داده بود که این پدیده در سال‌های اخیر باعث کاهش میانگین ضریب هوشی ایرانی‌ها شده و این تأثیرش فقط روی نسل موجود تیست بلکه ژن‌های نخبگی رو هم از ایران خارج می‌کنه و ذخیره‌ی ژنتیکی کشور رو فقیر می‌کنه.

ایران دارد، مخصوصا برای مقاطع تحصیلات تکمیلی، دانشجو می‌تواند بدون دغدغه‌های جانبی به تحصیل و تحقیق پردازد.

در نهایت؛ برای همه آرزوی شادی دارم و برای تمامی اساتید، آرزوی سلامتی و طول عمر دارم.

مسعود زمانی، مهندس کامپیوتر - معماری کامپیوتر، ورودی ۱۴ اردی

راستش دقیقاً مطمئن نیستم از چه زمانی به فکر تحصیل خارج از ایران افتادم ولی با جدی‌تر شدن تصمیم برای دوره‌ی دکترا، گزینه‌ی تحصیل خارج از ایران برایم جدی‌تر شد. و یکی از پارامترهایی که من را مصمم‌تر می‌کرد که گزینه‌ی خارج از کشور را بیش‌تر بررسی کنم مسئله‌ی مالی تحصیل در ایران بود. به هر حال در دوران دکترا خارج از ایران هزینه‌ی زندگی از طریق دانشگاه تامین می‌شود و این باعث می‌شود که بدون دغدغه‌های تامین معاش به تحصیل پرداخت. علاوه بر این تحصیل خارج از کشور باعث می‌شود بتوان دنیای دیگری را هم تجربه کرد. به هر حال این گزینه را انتخاب کردم و از همان موقع تقریباً می‌دانستم که این رفتن ممکن هست بازگشت زودهنگامی نداشته باشد و این قضیه آزاردهنده بود. ولی به هر حال هر راهی خوبی و بدی‌های خود را دارد. اوایل قصد برگشتن داشتم ولی خب با مرور زمان شرایط زندگی در ایران طوری شده است که تصمیم به برگشتن را سخت‌تر می‌کند. به هر حال از تصمیمی که گرفتم راضی هستم و گرنه حتی برمی‌گشتم. البته من خودم دوستانی داشتم که بعد از اتمام تحصیل به ایران برگشتند و الان هم کاملاً راضی هستند. و از طرفی دوستانی هم دارم که هنوز بعد از تحصیل در خارج از ایران مانده‌اند و کاملاً از شرایط زندگی خود راضی هستند. به نظر من اگر کسی قصد ادامه‌ی تحصیل در خارج از ایران را دارد، بهتر است از همان اول به این فکر نکند که برمی‌گردد یا نه، بهتر است این تصمیم را به بعد موقول کند. چون بعدها پس از تجربه‌ی زندگی در خارج از ایران می‌توان راحت‌تر تصمیم گرفت.

الان که تجربه‌ی تحصیل در ایران و خارج از ایران را دارم می‌توانم صادقانه بگویم که از لحاظ کیفیت آموزشی، کیفیت تدریس در ایران هم‌سطح و گاهی بهتر از خارج از ایران است. به نظر من سطح علمی و مهارت تدریس اساتید دانشگاه‌های ایران خیلی خیلی بالا هست و نمود آن را می‌توان در موقیت دانشجویان ایرانی در کشورهای دیگر دید. اما نکته‌ی خوبی که تحصیل خارج از

### کلناز الپ، مهندسی کامپیووتر - نرم افزار، ورودی ۱۰

دانشجویی، افتاده بودم در آپارتمان عاریهای درب و داغان در زیرزمین صاحب خانه‌ای که تصور می‌کرد من تا هواپیما در تهران را روی شتر رفته‌ام و کفش و لباس را لابد گروههای خیریه‌ی بین‌المللی به ما داده‌اند. تصورات مهم‌العیب از "ایرانیان" ته ندارد هنوز. آن اوایل به علاوه‌ی این‌ها، پول تنگ بود، فرهنگ غریب بود، و دل تنگ بود.

بعد زمان گذشت، پول راحت‌تر شد، فرهنگ آشنا شد، دوست و خانواده و رفیق و کس و کار در مهاجرت دست و پا شد و سرگذری تمام شد. از "مثلا" بهترین دانشگاه‌ها هم با مدارج عالیه فارغ‌التحصیل شدیم و "مثلا" بهترین شغل‌ها را هم ربودیم. یک‌ایک دوستانی که اطرافم می‌شناسم اقامت دائم و کارت سیز و پاسپورت فرنگی‌شان هم در جریان است، زندگی شان مرتب است، پول می‌سازند، سالی یک بار اگر نه، دو سالی یک بار می‌روند ایران، دیدار با فری کنافت و دانشکده و تئاتر شهر و کلکچال و شمال و جنوب را تازه می‌کنند، و بر می‌گردند تعطیلات بعدی‌شان را در مکزیک برنامه‌ریزی می‌کنند. پدر مادرهایمان هم پایشان باز شده، هر سال می‌آیند و می‌روند و اگر نیایند باید پای اسکایپ با ما شام می‌کنند و علی‌الظاهر همه چیز خوب است. آن رفاقتی که اوایل مهاجرت روی طبل برگشتن محکم می‌زند خزیده‌اند گوشهای و بی سر و صدا کار می‌کنند، ازدواج می‌کنند، بچه‌دار می‌شوند، با بچه‌شان انگلیسی یا سوئدی یا آلمانی حرف می‌زنند و صحبت برگشت مثل یک جوکی که چهارصد بار شنیده‌ای و ضایع است تکرارش کنی از نسل مهاجرت ما جمع شده است.

این قصه سر و ته خاصی ندارد. رفتیم، بد نگذشته، روزگار خوب است، و به صورت دسته جمعی صحبت برگشت را هم نمی‌کنیم. دلیل خاصی هم نداریم برگردیم، هر چند دلیل خاصی هم نداریم که برنگردیم. صرفاً ریشه‌دار شده‌ایم سر جایمان و سن‌مان بالا رفته و سبک‌باری و سبک‌بالی بیست و دو سالگی نیست که یک بار دیگر بکنیم و برویم آن یکی سر نیم‌کره، خودمان را در یک گلستان جدید دوباره بکاریم. شخصاً یاد گرفته‌ام که عطای یک چیزهایی را می‌شود به لقاشان فروخت و زندگی در خاک آباجدادی یکی از آن لقاها است. خوب یا بد.

می‌گویند در زندگی چند استرس بزرگ وجود دارد. فی‌المثل، بزرگترین شوک در زندگی از دست دادن فرزند است. دومین استرس بزرگ در زندگی مهاجرت است. البته این را هشت سال پیش نمی‌دانستم. آن موقع‌ها رفتن هدف بود. تمام جان کندها و برای نمره پرپر زدن به این دلیل بود که مخ بزنیم، بورس بگیریم، ویزا بگیریم، و برویم. و رفتیم. از بین رفاقتی ورودی هشتاد که هنوز از هم خبری داریم و در تماس هستیم، فقط یک نفر ساکن ایران بود که پارسال تابستان در خیابان‌های تورنتو در صف یک رستوران شلوغ، بین جمعیت دیدمش. بوم بوم! تمام شد. آخرین هم‌کلاسی‌ای که از دانشکده‌ی مهندسی کامپیووتر پلی‌تکنیک می‌شناختم هم با مغز فراری‌اش رویت شد.

برنامه و هدف از رفتن چه بود را می‌شود آمار گرفت و نمودار کشید و بررسی اجتماعی و اقتصادی و روان‌شناسی کرد. دلایل دهنپرکن‌اش این بود که قصد داشتیم به بهترین دانشگاه‌های دنیا برویم، تجربه پیدا کنیم، دنیا را ببینیم، فرهنگ‌های دیگر را تجربه کنیم، پول بسازیم، و کذا. من البته شخصاً تصور می‌کنم که ما را جو فرا گرفته بود. جو رفتن. همه در حال تقدا بودند که بروند. آن قدر تمرکز بر این فعل رفتن بود، که من تصور می‌کردم اگر بمانم باخته‌ام. حقیقتش این بود که مطمئن نبودم اگر بمانم در ایران باید با زندگی‌ام چه کنم. ازدواج کنم؟ بچه‌دار بشوم؟ در یک شرکت کوچک‌لو بی سر و صدا کد بزنم؟ کی می‌توانم از پدر و مادرم مستقل بشوم؟ مسئله این بود که تجربه‌ی پدر و مادرم از زندگی و اهداف و زمان‌بندی اتفاقات و توقعات از زندگی‌شان با من آن قدر فرق داشت که دیگر مشخص نبود نسل ما باید چگونه زندگی کند. برای مادرم بدیهی بود که روزی ازدواج می‌کند، کار می‌کند، و بچه‌دار می‌شود. برای من بدیهی نبود که دقیقاً بعد از فارغ‌التحصیلی آیا قصد دارم کار کنم یا قصد دارم بروم با کوله‌پشتی مثلای در آسیای مرکزی بچرخم.

باری، رفتیم. از مهاجرت من هشت سال می‌گذرد. دو سال اول مهاجرت را می‌گویند سرگذری. از این جهت که سخت است. از خانه‌ی گرم و نرم پدر مادر و بی‌خیالی دوران

بی‌سواد و خانگزیده بودند. حقیقتاً یاد بعضی نفرات روشنم می‌دارد.

خیلی‌ها را دیده‌ام که در مقابل این پرسش، ماندن را به برگشتن ترجیح داده‌اند و کمتر عده‌ای را دیده‌ام که راه برگشت به خانه را پیش گرفته‌اند. حتماً هر دو گروه دلایل قانع‌کننده‌ای دارند برای تصمیمی که گرفته‌اند. و اما جواب من به این سوال «برگشت» است. برگشت به خانه به ایران عزیز. و اگر امکانش باشد برگشت مجدد به دانشگاه امیرکبیر. دانشکده‌ی دوست‌داشتنی کامپیوتر. همان دانشکده‌ای که در آن درس خواندم، بزرگ شدم و در طبقه‌ی دوم ساختمان قدیمی‌اش که الان حوضی جایش نشسته عاشق شدم.

\*\*\*\*\*

البته این پرونده را همین جا نمی‌بندیم و از شما دعوت می‌کنیم که نظرات خود را در این باره به دست ما برسانید تا در شماره‌های بعدی هم به این موضوع پردازیم.

### راستی فهمیدین سوال‌تون رو جواب ندادم؟!

مصاحبه با ریاست دانشگاه، دکتر صاحب‌الزمانی

• استاد به عنوان شروع مصاحبه، یه سوال کلی بکنیم. این مدتی که این جا استاد بودید از کی شروع شد چه جوری گذشت؟

من سال ۱۳۷۵ وارد دانشگاه شدم. به عبارتی ورودی ۷۵ هستم! اون موقع معمولاً هر کسی وارد می‌شد می‌دیدن چه درسی کسی نمی‌گه می‌دادن جدیدها. من و دکتر اکبری با هم توی یک روز وارد دانشکده شدیم و یه اتاقی هم توی ساختمون معدن سابق که ساختمون خیلی محقری بود و الان دیگه اثرباره ازش نیست، به طور مشترک بهمن دادن. اون زمان اتاق‌ها مشترک بود و مدت‌ها من با ایشون هم‌اتاق بودم. البته بعداً که او مدیم این ساختمون، هرکس یه اتاق جدا گرفت. درسی که به من دادن. درس برنامه‌سازی پیشرفته و آراور گفتن کسی نیست که درس بده. با دکتر اکبری صحبت کردیم؛ قرار شد VLSI رو دکتر اکبری بگن و من هم برنامه‌سازی پیشرفته درس بدم. چند سالی برنامه‌سازی پیشرفته می‌گفتم. بعد هم یه مدتی مدار منطقی ارائه دادیم و می‌گفتم. و طراحی خودکار رو گفتم.

امیرحسین پی‌براه، مهندسی کامپیوتر- سخت افزار، ورودی ۷۵

جشن ۲۵ سالگی دانشکده‌ی عزیز کامپیوتر دانشگاه دوست‌داشتنی امیرکبیر است. دانشکده‌ای که در آن درس خواندم، بزرگ شدم و در طبقه‌ی دوم ساختمان قدیمی‌اش که الان حوضی جایش نشسته عاشق شدم. سال‌ها گذشته است از آخرین باری که سر کلاس‌های آن دانشکده نشسته بودم. بیش از ۱۰ سال. آن زمان هیچ گاه فکر رفتن از ایران را نمی‌کردم. هیچ‌گاه. و الان که به دایرکتوری عکس‌های سال‌های زندگی در سوئد نگاه می‌کنم، نه دایرکتوری جدا می‌بینم. یک دایرکتوری برای هر سال، ۲۰۰۶، ۲۰۰۷، ...، ۲۰۱۴. قضایت در مورد این سال‌ها کار راحتی نیست. سال‌هایی که پر بود از روزهای خوب و بد. روزهای خاکستری.

شاید مهمترین دستاورد این دوران را بتوانم تعامل با دیگرانی بدانم که طور دیگری به دنیا نگاه می‌کردند، می‌اندیشیدند، رفتار می‌کردند، غذا می‌خوردند، تفریح می‌کردند، و عاشق می‌شدند. البته این سال‌ها فرصتی هم فراهم شد تا درسی هم بخوانم. و اکنون چندی است که دوره‌ی تحصیلیم به پایان رسیده است. و این نقطه زمانی است که با یک پرسش مهم مواجه می‌شوی. پرسشی از طرف خودت، خانواده‌ات، دوستانت و دیگران: آیا می‌مانی و یا برمی‌گردی؟ سوالی که شاید جواب دادن به آن راحت نباشد. سوالی که هر جوابی به آن می‌شود معیار قضاوی برای سنجشت.

جواب دادن به این سوال زمانی سخت‌تر می‌شود که امکانات و شرایط کار را مقایسه می‌کنی. شرایط پیشرفت را مقایسه می‌کنی. امکانات «ترقی» را مقایسه می‌کنی. این واژه‌ی «کش‌دار ترقی». این واژه که ناخودآگاه من را یاد «محمد بهمن‌بیگی» بنیان‌گذار تعلیمات عشایری ایران می‌اندازد. او که در شرح خاطرات خود می‌گفت: «به من می‌گفتند بیا برو در اتاق بشین تا ترقی کنی»، و او در جواب می‌گفت: «ترقی؟ من اصلاً نمی‌دونم ترقی چی هست. من می‌خوام توی همین چادر بشینم»، و تیجه‌ی پس زدن «ترقی» و تلاش ۳۰ ساله‌اش شد تاسیس چند هزار مدرسه‌ی سیار، تربیت حدود ۱۰ هزار معلم عشایری و باسوساد کردن ۵۰ هزار چوپان‌زاده که نسل‌اندرنسن

- یعنی اصلاً به این فکر نکردید که بمونید. مثلاً فکر کنید از لحاظ شرایط زندگی اون جا برای کسی که مدرک دکترا داشته باشه راحتتره؟

چرا اتفاقاً استاد راهنمای خودم هم گفت بمون اینجا کار برات داریم، یه کار صنعتی هم اواخر دوره دکترا مشغول شدم. داشتم برای یه نرم‌افزار CAD طراحی مدارهای مجتمع کار می‌کردم. یه مقداری هم روی اون پروژه کار کردم.<sup>۱</sup> خلاصه گفتم من باید برگردم دیگه.

- یعنی انگیزه تون فقط انگیزه‌ی تحصیلی بود؟

بله قرار بود ببریم اون جا یه چیزی یاد بگیریم، برگردیم یه خدمتی به کشور مون بکنیم.

- حالا یه مقدار سوال‌ها رو ببریم عقب‌تر. اگه اون موقع که وارد رشته‌ی کامپیوتر شدید وارد این کار نمی‌شدید به نظرتون توى چه رشته‌ای فعالیت می‌کردید؟

خیلی رفتید عقب. ما خب رشته‌ی ریاضی رفته بودیم. توی رشته‌ی ریاضی می‌موند رشته‌های مهندسی، خب یکی از رشته‌هایی هم که انتخاب کردیم رشته‌ی کامپیوتر بود. انتخاب دوم کامپیوتر صنعتی اصفهان بود که قبول شدم. اون اول‌ها به من می‌گفتن رشته‌ی کامپیوتر توى ایران خیلی کاربرد نداره، چرا رفتی؟ و من آخر ترم اول یا دوم شدیداً به این فکر افتادم که تغییر رشته بدم به مخابرات. ولی یکی از آشناهایم که خارج از کشور بود گفت نه این رشته، آینده‌ی دنیا دستش. خلاصه یه مقداری با من صحبت کرد و من قانع شدم که بمونم.

- استاد حالا سوال جدید پرسیم. یهو بیست و چند سال بیایم جلو. چی شد رئیس دانشکده شدید؟ تو اون جلسه‌ای که اساتید می‌ذاشتند چی شد شما انتخاب شدید؟ من نمی‌دونم از بقیه بپرسید. [می‌خندد]

- استاد اصلاً علاقه داشتید به ریاست دانشکده؟

نه علاقه نداشتمن. کار اجرایی پردردسریه. آدم از کار علمیش عقب می‌مونه.

- استاد خیلی خلاصه صحبت می‌کنن! چالشی نمی‌شه مصاحبه. ما پنج خط سوال می‌کنیم استاد پنج کلمه جواب می‌دن

● [می‌خندیم] اگه می‌شه یه مقدار توضیحات بیشتری بدین. مثلاً از وقتی رئیس دانشکده شدین چه قدر بار کاریتون زیاد شده، چه قدر از کار علمی‌تون کم شده.

ادر این زمان مصاحبه به مدت کوتاهی قطع شد (با تشکر از دکتر بخشی و دکتر همایون پور)

- استاد تو این مدت که شما وارد دانشکده شدید چه خاطره‌ی خاصی تو ذهنتون هست که تا اسم دانشکده کامپیوتر می‌داد یادش می‌افتد؟

الان که در مورد درس برنامه‌سازی پیشرفته صحبت می‌کردیم، یادم همون سالی بود که جام جهانی برگزار می‌شد؛ معمولاً این طوره که آقایون یه طرف می‌شینند و خانواده‌ها طرف دیگه؛ یه دفعه یادم وسطه‌های ترم بود وارد کلاس شدم دیدم جای آقایون و خانوماً برعکس شده، گفتم وسط ترم هم نیمه‌ها عوض شده [می‌خندد]

- استاد تا حالا چند نفر رو از کلاس در دوران تدریستون اخراج کردید.

فکر نمی‌کنم کسی رو اخراج کرده باشم.

- استاد حالا شما از کس‌هایی هستید که از خارج کشور برگشته‌ید، حالا نمی‌خوایم راجع به دلیل اینکه چرا این پیش‌بندی‌های مهاجرت اتفاق می‌افته صحبت کنیم. به عنوان سوال شخصی چی شد که رفتید؟ چی شد که برگشته‌ید؟ به چی فکر می‌کردید که رفتید؟ به چی فکر می‌کردید که برگشته‌ید؟



ببینید علت رفتن عمدتاً به این دلیل بود که در داخل ایران کارشناسی ارشد کامپیوتر فقط سه یا چهار نفر دانشگاه شریف می‌گرفت همین و بس. یعنی عملاً کارشناسی ارشد کامپیوتر وجود نداشت دکترا که هیچی. این مطلب برای سال ۱۳۶۷ بود. به همین خاطر برای ادامه‌ی تحصیل عملاً راهی جز این نبود که آزمون بورسیه‌ی اداره‌ی بورس‌ها رو شرکت کنیم و خارج کشور ببریم. به همین دلیل نبود کارشناسی ارشد مهندسی، تعداد خیلی زیادی پذیرفته شدند و به خارج کشور اعزام شدند.

- چی شد که برگشته‌ید استاد؟

دوره تموم شد برگشتم.

## میون کارا

سپیلا نادعلیان، مهندسی کامپیوتر - سخت افزار، ورودی ۹۰

میز شورا پر بود از پویش‌های قدیمی، شماره‌ی صفر، یک، دو... و ما سخت سرگرم زیر و رو کردن مطالب بودیم. هر ازگاهی آهی از نهاد یکی از بچه‌ها بلند می‌شد، آهی از سر دلتنگی، از این‌که چه کسی باور می‌کند روزگاری ۷۸ یهای هم سال اولیه‌ای این دانشکده بودند، یا چه تکنولوژی‌هایی بوده و ما الان حتی اسمی از آنها نمی‌شنویم، از این‌که چه کسی می‌داند ده دوازده سال بعد ما که لحظه‌هایمان را کنار هم می‌گذاریم هر کدام کجای این کره خاکی هستیم و چه قدر از هم دوریم و چه به روز این پازل ورودی‌های ۹۰ آورده‌ایم و چگونه تکه‌تکه‌اش کردیم، از این‌که کسانی خواهند آمد که همین نوشت‌هایمان، حتی همین که الان دارم می‌نویسم، همین که هنوز تمام نشده و نمی‌دانم تمام می‌شود یا نه، چاپ می‌شود یا نه، همین را... بخوانند و دوباره آه از نهادشان بلند شود...

و چه زود خواهد رسید روزی که دعوت شویم به جشن ۵۰ سالگی دانشکده و یادمان بیاید روزهای با هم بودن‌مان را، روزهایی که هر کدام از جان و دل مایه گذاشتیم برای پویش‌مان... روزهایی پر از اتفاقات سخت و شیرین... پر از تا دیر وقت در دانشکده ماندن‌ها... بی‌خوابی‌ها... کلاس نرفتن‌ها... یاد امروز بیفتیم که در یکی از پویش‌ها<sup>۱</sup> خواندیم اولین رئیس دانشکده "مریم فائز" بوده و سر این حرف، جنجالی به پا شد دیدنی... و در نهایت یکی با سند و مدرک عکس اولین رئیس دانشکده را آورد که زیرش نوشته بود آقای دکتر "کریم فائز" و همین موضوع باعث خنده شد، فراوان... یاد دانشکده‌ی صمیمی‌مان، سایت همیشه شلوغ‌مان و شورا، همین زیبایی کوچک‌مان... و در این میان نهالی را ببینیم که ۲۵ سال پیش کاشتیم، همان ساق‌گلی که به جانش کشتم و به جان آبش دادیم ...

نازک‌آراییدش...!

توصیه می‌کنید به اساتید دیگه رئیس دانشکده بشن یا نه؟ بعد یک سوال دیگه این که شما به نظر خودتون تغییری که نسبت به قبل از ریاست شما دانشکده کرده چیه؟(\*)

بالاخره این کار رو یکی باید به عهده بگیره دیگه. کار پر مسئولیتیه. اگر کسی احساس مسئولیت بکنه وقت خیلی زیادی ازش می‌گیره. فرصت خوبیه برای این که آدم یه خدمتی بکنه یه مشکلی رو حل بکنه. اون اواخر دوره هم آدم به این فکر می‌افته که من بالاخره توی این دوره چی کار کردم. تو نستم کمکی بکنم؟ تو نستم خدمتی بکنم؟ یه سنگی رو از جلو پای کسی بردارم؟ یه سنگی جلوی پای کسی بذارم [می‌خندد]

- استاد میونه‌ی شما تو این دوره‌ی ریاست دانشکده با فعالیت دانشجویی چه طوری بوده؟ محتاطانه برخورد می‌کنید یا ریسکی هم برای دانشجو انجام می‌دید؟ مثلا زمان دکتر پدرام، بچه‌ها همه‌ی شیطونی‌هاشون رو می‌کردن بعد متظر بودن دکتر پدرام بیاد همه چیز رو جمع و جور کنها!

اونو بذارید از بچه‌ها بپرسید.

- یعنی کلا خیلی تاکید روی مسائل علمی دارید یا این که برای مسائل دانشجویی هم در کنارشون ارزش قائل هستید؟

نه اگه کسی فقط بخواهد روی مسائل علمی تاکید کنه تکبعده می‌شه. فعالیت دانشجویی فرصتی هست که کمتر پیش می‌باید آدم انجام بده. بچه‌های انجمن علمی علاوه بر کار علمی کار اجرایی سنگینی هم انجام می‌دن. برگزاری کنفرانس‌ها، همایش، مسابقات خیلی تجربه‌ی خوبیه که بعدا به کارشون می‌باید. غیر از اون فعالیت‌های اجرایی علمی کارای دیگه‌ای هم که بچه‌ها می‌کنن خیلی خوبه. تو ش یه پختگی پیدا می‌کنن. اگه فعالیت فرهنگی باشه باعث می‌شه بچه‌ها یک دید بهتری نسبت به دنیا به دست بیارن. ولی خب آدم باید مواظب باشه لطفه به درسش نخوره.

- استاد سوالی که اگر الان جای ما بودید از ریاست دانشکده می‌کردید چی بود؟

راستی شما متوجه شدید که من به سوالتون جواب ندادم؟ (سؤال \*) [می‌خندد] چرا اون جور که باید و شاید تقاضاهای ما رو جواب نمی‌دید؟

دوست دارم اوضاع جوری باشه که هر وقت هر کدوم از فارغ‌التحصیلای دانشکده گذرش به تهران افتاد حتما بیاد یه سری به دانشکده بزنه.

من از الان یه چیزی رو مطمئنم و اون اینه که همیشه به پلی‌تکنیکی بودن و از اون مهمتر، به این که یه زمانی توی دانشکده‌ی مهندسی کامپیوتر پلی‌تکنیک درس خوندم و کار کردم افتخار خواهم کرد. اینجا رو همیشه مثل خونه‌ی خودم، مثل شهر خودم، مثل دیبرستان خودم دوست خواهم داشت و همیشه قلبم واسمهش خواهد تپید.

دوست دارم دانشجوهایی که برای جشن ۵۰ سالگی دانشکده فعالیت می‌کنن وقتی این متن رو می‌خونم، از این که همه‌ی این آرزوها به واقعیت پیوسته لبخند بزنه و هیچ وقت یادشون نره که پلی‌تکنیک به واسطه‌ی دانشجوهای زنده می‌مونه، و دانشکده کامپیوتر همیشه بهترین و فعلی‌ترین دانشجوها رو داشته، دانشجوهایی که چیزی به اسم "نمی‌شه" واسه‌شون تعریف نشده‌ست و همیشه یه راهی برای رسیدن به اهدافشون پیدا می‌کنن، و هیچ مشکل و سختی و فاجعه‌ای هیچ وقت تنومنته گام‌هایشون رو سست کنه.

این روزها، یه عده‌ی زیادی از بچه‌های قدیمی و جدید دانشکده، فارغ‌التحصیل‌ها و دانشجوها کار و زندگی‌شون رو تعطیل کردن و دارن برای جشن ۲۵ سالگی فعالیت می‌کنن. همین الان که من دارم این قسمت آخر رو می‌نویسم، توی اتاق بغلی، یعنی شورای صنفی، یه سری از بچه‌ها نشستن و دارن کارای ویژه‌نامه‌ی پویش رو نهایی می‌کنن، و از اونجا که تقریبا همه‌ی کارا تموم شده و فقط متن من مونده، سردبیر هر چند دقیقه داد می‌زنه «سینا! چی شد؟!». این روزا توی دانشکده هرجا می‌ررم یه سری رو می‌بینم که دارن با عشق یه سری کارا رو انجام می‌دان. همه به هم روحیه می‌دان، و با اینکه شاید خیلی از نمیاد، همه به هم عضویت می‌دان. و این هم‌همون ته‌دلمون می‌دونیم که کارا هنوز مونده باشه ولی همه‌همون ته‌دلمون می‌دونیم که همه چی آخرش خوب می‌شه، و این امید و این عشق، چیزیه که این روزا فقط توی دانشکده مهندسی کامپیوتر و فناوری اطلاعات پلی‌تکنیک تهران می‌شه پیدا شد. و من همیشه از این که عضوی از این مجموعه بودم احساس غرور خواهم کرد و سرمو بالا خواهم گرفت.

باشد که همیشه قلبمون برات بتپه و هرجای دنیا که باشیم، فراموشت نکنیم. همیشه سر بلند و سلامت باشی دانشکده‌ی عزیزم.

## آنجا که قلبمان برایش می‌تپد: برای دانشکده‌ی عزیزم

سینا شیخ‌الاسلامی، مهندسی کامپیوتر - نرم‌افزار، ورودی ۹۰ من پسر ۲۱ ساله‌ای هستم که در دانشکده‌ای درس می‌خونم که ۲۵ سالش رو به تازگی تموم کرده. دارم به این فک می‌کنم که دوست دارم وقتی ۴۶ سالم شد، دانشکده‌ی ۵۰ ساله‌م در چه حالی باشه. اینا صرفا یه سری افکار گذرا هستن که بی هیچ ترتیب و اولویت خاصی می‌بین و می‌گذرن. خب. دوست دارم وقتی یه دانشجوی ورودی جدید اینجا رو به عنوان محل تحصیلش انتخاب می‌کنه، اولین برخوردهش با دانشکده این باشه که «عجب جای خوبی هستم!» و وقتی به او اوسط ترم یکش رسید، به بودنش در این دانشکده افتخار کنه.

سردر دانشکده یه چیز خوبی بود قبل، یعنی تا دو سال قبل که یهو تصمیم گرفته شد که سردر همه‌ی دانشکده‌ها به یه شکل واحد در بیان و طبق معمول اکثر پروژه‌های عمرانی(!) دانشگاه، نیمه‌کاره باقی موند و الان یه سردر خیلی بی‌ریخت و کثیف داریم. دوست دارم سردر دانشکده یه چیز خوب و به قولی «باکلاس» باشه.

دوست دارم انجمن علمی و شورای صنفی، به عنوان تنها تشکل‌هایی که با رأی مستقیم دانشجوها سرپا هستن، اتاق‌شون در شان اسم‌شون و رأی پیش‌شون باشه، نه اینکه در بهترین حالت صرفن یه جایی باشن که تو ش بشه یه میز گذاشت و گاهی هم از اون بالا یه سری چیزایی بریزه رو سر بچه‌ها.

دوست دارم دانشکده به روند رو به رشد خودش از لحاظ علمی ادامه بده متنها این طوری نباشه که کیفیت فدای کمیت بشه (منظورم "تعداد" مقاله‌های است).

امیدوارم یه روزی برسه که درای این همه آزمایشگاهی که توی دانشکده داریم به روی بچه‌های کارشناسی هم باز بشه.

دلم می‌خواد اون درخت خرمالویی که اسفند ۹۲ جلوی دانشکده کاشتیم باعث شه همیشه دانشجوها یادشون بمونه که باید از محیط زیست حمایت و حفاظت کنن.

امیدوارم همیشه کادر مدیریتی و خدماتی دانشکده همین قدر سوز دانشکده باشن.

امیدوارم رابطه‌ی بچه‌های دانشکده با هم‌دیگه همیشه همین قدر گرم و صمیمی باشه. این یکی از تفاوتاتی بزرگ خوتواده‌ی ما با بقیه‌ی دانشکده‌ها و حتی دانشگاه‌های است.

## دکتر پدرام

کلا با دیدگاهی که در افراد سطح بالای دانشگاه امیرکبیر هست چیزی غیر از این که الان هست چند سال آینده نیست. افرادی که در تصمیمگیری نفوذ دارند لطفی به دانشکده کامپیوتر ندارند. الان ضعیفترین ساختمان و ضعیفترین امکانات را نسبت به کل دانشگاه این دانشکده دارد، در حالی که رشته‌ی مهمی است و تقاضای بالایی دارد. ولی افرادی که در تصمیمگیری موثرند این اعتقاد را ندارند در نتیجه چیزی جز این حالتی که الان هست نخواهد بود. مگر این که دیدگاه این افراد تغییر کند. که در این صورت شرایط تغییر می‌کند. مثلاً این جا الان بزرگترین دانشکده‌ی مهندسی پزشکی دنیا در حال ساخت است. در دنیا اصلًا دانشکده‌ی مهندسی پزشکی این طور نیست. مهندسی پزشکی یک رشته‌ی بین رشته‌ای است یعنی از تخصص‌های مختلفی تشکیل شده. دانشکده‌ای با این عظمت هیچ جای دنیا نیست حداقل تا جایی که ما دیدیم نیست. چنین امکاناتی را صرف چیزی می‌کنند که در دنیا اصلًا ما مشابهش را ندیدیم، نمی‌دانیم هم چه خروجی‌ای قرار است داشته باشد، ولی چیزهایی که تجربه شده مثل رشته‌های کامپیوتر، خیلی جایگاهی ندارند در نتیجه جواب من به شما این است که همین شرایطی که هست خواهد بود و پیش‌رفتی حاصل نمی‌شود.

## دکتر صدیقی

واقعیت تلخی رو می‌بینم که بچه‌ها روز به روز بیشتر و بیشتر بروند و کمتر و کمتر بمانند و ما استادها بیشتر تبدیل بشویم به تربیت‌کننده‌ی مغزهای خوب برای خارج از کشور. اما آن چیزی که دلم می‌خواهد باشد: یک دانشکده‌ی پویا با دانشجوهای خوب و بالانگیزه، استادهای خوب و به روز و مطابق با صنعت که بچه‌ها از این جا که درمی‌آیند، فارغ‌التحصیلان این جا بدون هیچ مشکلی در راه بتوانند یک کار خوب با شرایط و درآمد خوب در ایران داشته باشند.

زمانی که جشن بیست سالگی برگزار می‌شد احتمالاً دانشجوها و اساتید انتظارات، رویاهای یا ایده‌آل‌هایی در ذهن داشتند که می‌خواستند دانشکده تا بیست و پنج سالگی به آن جا برسد. این بار تصمیم گرفتیم این مطالب را جمع کنیم تا در جشن سی سالگی بتوانیم مقایسه‌ای انجام دهیم. «فکر می‌کنید دانشکده ۵ سال دیگر در چه جایگاهی هست؟» یا «دوسست دارید که در چه جایگاهی باشد؟» این‌ها سوالاتی است که ما از اساتید دانشکده پرسیدیم و بعضی از آن‌ها لطف کردند به ما جواب‌های زیر را دادند برخی دیگر هم به ما لطف کردند(!)، ولی جوابی ندادند!

## دکتر صاحب‌الزمانی

عمده‌ترین مشکلی که ما الان داریم مساله‌ی کمبود جا هست. اخیراً اقداماتی در این باره انجام شده و قرار هست که مسئولین دانشگاه به دانشکده بیایند که در این باره صحبت بشود. در صدد هستیم که ساختمان دانشکده را گسترش بدهیم. فضایی که در اطراف دانشکده هست فضای کمی نیست همچنین می‌توان چند طبقه به ساختمان اضافه کرد. انشا‌الله قرار هست که آسانسور هم برای دانشجوها فراهم بشود، آرزوی دیرینه‌ی دانشجوها و ما! فکر می‌کنم عمده‌ترین بحثی که می‌تواند روی کیفیت آموزشی و پژوهشی و اداری دانشکده تاثیر بگذارد همین بحث ساختمان دانشکده باشد. کیفیت آموزشی بستگی زیادی به کیفیت دانشجوها دارد. امیدوار هستیم که از یک طرف کیفیت و رویدی‌ها بالاتر برود و از طرف دیگر جزء آرزوهای ماست که تعداد زیادی از فارغ‌التحصیلان ما که به خارج از کشور رفته‌اند، چه مشغول به تحصیل هستند و چه فارغ‌التحصیل شده‌اند، به کشور برگردند و ما بتوانیم تعداد اعضاً هیئت علمی را با کمک این افراد و کسانی که در داخل فارغ‌التحصیل شده‌اند افزایش بدهیم. الان ۳۵ عضو هیئت علمی در دانشکده داریم. امیدواریم که تا پنج سال دیگر این تعداد به ۵۰ برسد. با همکاری اساتید در حال گسترش فعالیت‌های پژوهشی هم هستیم.

چشم اندازها و مسئولیت‌ها تقریباً چیزی است که به طور کلان در دولت ترسیم می‌شود و به روسای دانشگاه اعلام می‌شود. معمولاً اطلاعات از هر سطحی که عبور می‌کند قسمتی از آن گم می‌شود تا وقتی که به من که پایین‌ترین عنصر قسمت دانشگاهی هستم برسد چیزی از آن نمی‌ماند. به همین دلیل من اصلاً خبر ندارم که در واقعیت چه اتفاقی قرار است بیفت، در نتیجه صحبت کردن در مورد این مسائل هیچ فایده‌ای در سطح ما ندارد و من فکر می‌کنم این سوال را باید رئیس دانشگاه و هیئت امنا پاسخ بدهند.

من سال‌ها است می‌شنوم که بیایید دانشکده را تعریف بکنیم اصلاً بیاییم بگوییم که دانشجویی که می‌گیریم می‌خواهیم فارغ‌التحصیلش بکنیم، باید چه ویژگی‌ها و قابلیت‌هایی داشته باشد، به کجا می‌خواهد برسد چه نقشی را می‌خواهد در جامعه‌ی ما ایفا کند. این تعریف را که داشته باشیم می‌فهمیم اصلاً چه درس‌هایی مهم هستند. من مدرس سر کلاس که می‌روم باید رویکردم نسبت به ارائه‌ی درس چه باشد چه بکنم و چه نکنم. همین برای ما مشخص نیست. در همین سطح می‌بینیم درس‌ها به صورت جزیره‌های مستقل از هم ارائه می‌شوند هر کس هرچه می‌خواهد درس می‌دهد، هر چه فکر می‌کند خوب است درس می‌دهد کاری هم ندارد که درس بعدی به دردش می‌خورد یا نه. بارها ما برای عرض کردن کیفیت و محتوای درس‌ها پیشنهاد دادیم. تعدادی از درس‌ها باید از بین بروند، درس دادنشان ضرر است! تعدادی دیگر که اصلاً نیستند باید به چارچوب اضافه شوند. به این دلیل در یک چنین فضایی، صحبت درباره‌ی برنامه‌ریزی آینده و ۵ سال بعد قدری خام است.

### دکتر بخشی

تا پنج سال آینده من حداقل ایده‌آلی که برای خودم دارم این است که این مکان فیزیکی دانشکده یک پیشرفت خوبی داشته باشد. چون با این که شاید به چشم نیاید ولی محدودیت‌های فیزیکی جلوی خیلی از کارهای دیگر را هم می‌گیرد. یعنی مثلاً اگر همین شورای صنفی و انجمن علمی یک دفتر خوب داشته باشند، دفتر استادها،

در سال‌های آینده هدف این خواهد بود که عمق کارهای پژوهشی را افزایش دهیم، تا الان ما بیشتر به دنبال این بودیم پژوهش شکل بگیرد، بیشتر در کشور به دنبال افزایش آمار کارهای پژوهشی و مقالات بوده‌اند ولی کمتر توجه به مقوله‌ی تولید علم شده است. در هر کار پژوهشی قطعاً نوآوری‌هایی هست ولی اگر این نوآوری‌ها به اندازه‌ی کافی پایه‌ای و بنیادی نباشند علم تلقی نمی‌شوند، بیشتر توسعه‌ای و کاربردی هستند. آن هم دلیلش پراکنده‌کاری و نبود حمایت جدی از کار پژوهش است.

دانشجو هم باید دغدغه‌ی معاش روزانه و مسکن را نداشته باشد تا بتواند بنشینند تمرکز کند و کار پژوهشی خوب انجام دهد. سر یک سال و نیم نگویند که «از خوابگاه برو بیرون»، سر دو سال بگویند شهریه بده (فوق لیسانس)، سر ۵ ترم هر جور فشار می‌توانند روی دانشجو و استاد می‌آورند که زودتر این دانشجو برود. ولی نمی‌گوییم همه‌ی دانشجوها رسوب کنند، ولی بعضی دانشجوها هم علاقه‌مندند یک کار را عمیق‌ش کنند. در دنیا برای این، جایگاه تعریف شده است. ممکن است یک دانشجویی سه سال روی یک موضوعی کار کند. چه اشکالی دارد؟ ما این را به رسمیت نشناخته‌ایم. امیدواریم در سال‌های آتی این جنبه تقویت شود، به اضافه‌ی این که من امیدوار هستم اعتبار امیرکبیر مورد مصالحه قرار نگیرد که متناسفانه تا حالا تا حد زیادی شده است. هر حجم زیادی دانشجوی با پیشینه‌ی ضعیف صرفاً به دلیل پرداخت شهریه بیایند و به یه شکلی هم از این جا بیرون بروند که آن کیفیت لازم را نداشته باشند اعتبار امیرکبیر را خراب می‌کنند. درست است که آموزش در دنیا یک جور صنعت است و نمی‌گوییم که جنبه‌ی درآمدزایی آن در دنیا مطرح نیست ولی دولتها تلاش کرده‌اند با حمایت‌هایی که می‌کنند و صنایع با پولی که تزریق می‌کنند نگذارند دانشگاه‌ها تبدیل شوند به مراکز مدرک‌فروشی. به نظر می‌آید یک مقدار به خاطر مشکلات اقتصادی و مالی حتی دانشگاه‌های خوبی مثل پلی‌تکنیک به آن سمت رفته‌اند. ما امیدواریم که این آرزو هم تحقق پیدا کند که یک مقدار از این فضا خارج شویم و بیشتر به جذب دانشجوهای نخبه فکر کنیم، تلاشمان این باشد که خروجی‌های ما در حد آوازه و اعتبار این دانشگاه باشد.

دکترا بگیری و بعد بروی در یک چنین مرکزی کار کنی. ما مقاله هم که بدھیم و در تولید علم رتبهی هشتم دنیا باشیم، در فناوری رتبهی صد و بیستم هستیم. چرا این پدیده اتفاق می افتد؟ چون آمدیم از آن جاهایی که باید روی آن کار کنیم غافل شدیم. ایدهآل من این است که دانشکدهی ما بر اساس نیازهای واقعی باید دانشجو تربیت بکند. و اتفاقاً کار سختی هم نیست. مخصوصاً رشته‌ی کامپیوتر، به دلیل ویژگی‌هایش. چرا کره یا مالزی یا هند می‌توانند اقتصادشان را بر مبنای IT بنا کنند؟ ما در همه‌ی جهات داریم کار می‌کنیم ولی در هیچ جهتی تمرکز نداریم.

## دکتر رزازی

با تجربه‌ای که من دارم هیچ اتفاقی نمی‌افتد... ولی دوست داریم که بتوانیم اعضای هیئت علمی قوی‌تری را جذب کنیم. چون خودش باعث تغییر و تحولات اساسی خواهد شد. فعلاً مشکل ما این است که افراد خوب زیاد تقاضا نمی‌دهند. در ایران کلا نیستند. آن‌هایی که می‌روند برنمی‌گردند و اگر بتوان شرایطی ایجاد کرد که این‌ها برگردند و یک همکاری خوبی داشته باشیم، خود به خود باعث می‌شود که دانشجوها بهره‌برداری کنند و دانشکده هم پیشرفت کند.

## دکتر باقری

انتظار دارم در پنج سال آینده در آموزش‌های علمی بیشتر دید تجاری و عملی داشته باشیم تا بتوانیم ارتباط بیشتری با صنعت داشته باشیم. همچنین فارغ‌التحصیلان با دانشکده ارتباط بیشتری داشته باشند. امیدوارم که بودجه‌ی پژوهشی آن قدر زیاد بشود که استاد نگران تامین مخارج دانشجویان خود نباشد.

## دکتر رحمتی

چیزی که در وهله‌ی اول می‌تواند کمک کند به این که دانشکده جایگاه بهتری داشته باشد این است که زیرساخت‌های مناسب‌تری را فراهم کنیم. مثلاً ایجاد یک

آزمایشگاه‌ها جای بهتری باشد در خیلی از چیزها کمک می‌کند. یا مثلاً جایی باشد که بچه‌ها راحت‌تر بتوانند با هم گپ بزنند و دائمًا مجبور نباشند در سایت باشند و مزاحم دیگران بشوند.

## دکتر نور حسینی

احتمالاً دکتر صاحب‌الزمانی رئیس دانشکده نیست! برای این که به این سوال جواب بدھیم بد نیست پنج سال گذشته را ببینیم، در پنج سال گذشته واقعیت این است که دانشکدهی ما تغییراتی به اون صورت ندارد. اتفاقی که می‌افتد این هست که نرخ ورود به دانشگاه کم می‌شود. الان در پیک ورود به دانشگاه هستیم، پنج سال بعد، مشتری‌های دانشگاه‌ها کم می‌شوند و این دانشگاه‌ها از بین می‌روند و رقابت دانشجوی خوب بیشتر می‌شود. احتمال می‌دهم تا پنج سال بعد تعدادی دانشگاه بسته شوند. حدس می‌زنم دانشجوهای بهتری را بتوانیم بگیریم. در آن صورت سطح دانشگاه بالاتر می‌رود. همچنین اتفاق دیگری که می‌افتد این است که فارغ‌التحصیلان دکترا زیاد شده‌اند، از خارج کم بر می‌گردند، ولی فارغ‌التحصیل داخل زیاد داریم. در این صورت رقابت برای گرفتن استادهای جوان‌تر و بهتر هم بیشتر می‌شود. بنابراین فکر می‌کنم پنج سال بعد سطح علمی دانشکده بالاتر برود. حالا ایدهآل. راستش در دانشکدهی ما خیلی از درس‌هایی که داده می‌شود اصلاً ربطی به نیاز‌ها ندارند. دیدم و حس کردم و حتی خیلی جاها گفتم، ولی فایده‌ای ندارد چون سیستم آموزشی ما برای این درست نشده که کسی پرورش بییند که به درد خاصی بخورد! در واقع داریم رفع تکلیف می‌کنیم. الان توانی کشورهای کانادا یا آمریکا خیلی راحت می‌بینیم گاهی حتی از فلسطین و لبنان هم پذیرش می‌گیرند. می‌بینیم که آن‌ها دارند سعی می‌کنند که استعدادها را جذب کنند. مسئله این است که ما هم درس‌هایمان را مطابق نیازها تعییه نمی‌کنیم. ایدهآل من این است که تلنگری وارد بشود. سیستم نادرست تا جایی می‌تواند جلو برود. امیدوارم تا یکی دو سال دیگر این تلنگر وارد بشود و فارغ‌التحصیل‌های ما واقعاً مهندس باشند. در کشور ما آن قدر که به مهندس احتیاج داریم، به دکترا یا پزشک هم حتی نیاز نداریم. در کشورهای صنعتی تمام مرکزهای تک، مهندس‌ها را جذب می‌کنند. این گونه نیست که شما

اجازه بدھید یک مثال بزنم. زمانی یکی از دوستان من برای ادامه‌ی تحصیل در مقطع دکترا به یکی از استانی‌د دانشگاه‌های آلمان درخواست ارسال کرده بود. یک حرف جالبی که ایشان به دوست من گفته بود چنین مضمونی داشت: بین ما اینجا کلی کار داریم و وقت نداریم که برای EEE و یا جاهای دیگر مقاله بنویسیم. مطمئناً این حرف به معنای این نیست که آن استاد آلمانی مقاله‌ای چاپ نمی‌کند یا نمی‌خواهد که دانشجوی او مقاله چاپ نکند، بلکه نشان‌دهنده‌ی این است که وزن آن چه قدر است و مسائل مهم‌تری برای او وجود دارد. در سیستم دانشگاهی ما مثل هر دانشگاه دیگری به مقاله‌های ISI که اهمیت زیادی داده می‌شود، به خصوص مقاله‌های ISI که یکی از شاخص‌های خوب بودن مقاله است و در این نکته که ISI بودن یک شاخص خوب است، بحث نیست ولی با چه وزنی؟ و چه قدر باید روی آن تأکید کرد؟ در حدی که همه چیز را تحت الشعاع قرار دهد؟ آیا یک کار پژوهشی را نمی‌توان با معیار دیگری سنجید؟ فرض کنیم که دانشکده‌ی ما یا ایران به تولیدکننده‌ی اول مقاله‌ای ISI در جهان تبدیل شود، آیا ما به اهداف خود رسیده‌ایم. اگر این تولید انبوی مقاله نمودی در کشور نداشته باشد، باعث ایجاد شغل نشود، فارغ‌التحصیل‌ها را نتواند در کشور نگه دارد و مشکلات صنعت را حل نکند، نشان می‌دهد که ما در هدف‌گذاری یا تعیین شاخص‌های سنجش اهداف به بی‌راهه رفته‌ایم. تولید علم نباید محدود به خود علم شود باید نمودی هم در جامعه و صنعت داشته باشد، به خصوص برای رشته‌های مهندسی. با این مثال خواستم عرض کنم، تصمیم‌هایی که در سطح کلان گرفته می‌شود یا ارزش‌گذاری‌هایی که می‌شود اگر همه‌ی جوانب و به خصوص جزئیات آن سنجیده نشوند، آثاری از خود به جا می‌گذارند که یک استاد در یک دانشگاه خیلی نمی‌تواند در تصحیح آن نقش مؤثری ایفا کند. امیدوارم مجموعه تصمیم‌های کلان حوزه‌ی پژوهش و آموزش، تلاش‌های اساتید و دانشجویان ما را به جایی برساند که پنج سال آینده دانشجوهای کارشناسی امیرکبیر بگویند آن قدر تفاوت ندارد که بخواهم بروم در دانشگاه‌های سطح دوی کشورهای توسعه‌یافته تحصیل کنم، همین جا می‌توانم به هر چیزی که بخواهم برسم، همان قدر فضای کاری و شرایط مطلوب برای تحقیق هست، همین جا می‌توانم کار درجه یک انجام دهم، استادی دارم که جایگاه خود را پیدا کرده است و می‌توانم در پرتوی آگاهی علمی او رشد کنم و مشکلی را حل کنم. امیدوارم که پنج سال آینده تعداد

ساختمان شیک و دارای فضای کافی برای ایجاد آزمایشگاه و ارائه‌ی کلاس‌های مختلف با امکاناتش که بتوانیم به استادها کلاس، دفتر کار و آزمایشگاه بدھیم. دانشجویان آزمایشگاه خوب داشته باشند. و این می‌تواند دانشکده را از جایگاه فعلی به جایگاه جدیدتری ببرد که مطمئناً جایگاه بهتری خواهد بود. با به وجود آمدن این شرایط می‌توانیم نیروهای جدیدی استخدام کنیم و دوره‌های جدید برگزار کنیم.

## دکتر زرندی

امیدوارم که در پنج سال آینده مقامهای بین‌المللی بیشتری کسب کنیم و شاهد موفقیت بیشتر دانشجویان در عرصه‌ی کار باشیم و موضوعات کامپیوتویی بیشتری را در دانشکده تحت پوشش قرار دهیم تا بتوانیم به تولید علم و پیش‌برد اهداف کشور کمک کنیم. همچنین انتظار من این است که یک ساختمان جدید برای دانشکده داشته باشیم و تعداد اعضای هیئت علمی نیز افزایش یابد.

## دکتر خدیوی

سوال سختی است. ادارات و سازمان‌ها خیلی هنر کنند برنامه‌ی پنج ساله تنظیم می‌کنند. بنابراین پاسخ فی-البداهه به این سوال، جواب خیلی کامل نخواهد بود. در هر حال، به نظرم می‌رسد که کادر هیئت علمی و دانشجویانی که ما در دانشکده داریم خیلی خوب و با استانداردهای قابل قبول هستند. خیلی از ایرانی‌های فارغ التحصیل دانشگاه‌های خیلی خوب دنیا هم هستند که می‌خواهند به ایران برگردند، چه از نظر کارهای صنعتی. این را از کارهای دانشگاهی چه از نظر کارهای صنعتی. این جهت می‌گوییم که اخیراً دوستان بیشتری از من می‌پرسند که «راضی هستی؟ برگردیم؟». بنابراین از نظر نیروی متخصص و دانشجوی مستعد ما آمادگی کامل داریم که پنج سال آینده در یک جایگاه رفیع میان دانشکده‌های کامپیوتو دنیا قرار بگیریم. اما چیزی که بیشتر از هر چیز فکر می‌کنم در آن مشکل داریم، بحث مدیریت در حوزه‌ی آموزش و پژوهش است. باید بتوان نیروها را به سمت و سویی سوق داد که دانشگاه و کشور رشد کند.

اعضای هیئت علمی افزایش یابد ولی تعداد دانشجویان اضافه نشود! تا اساتید بار آموزشی کمتری داشته باشند، آموزش با کیفیت بالاتری ارائه دهند، و از همه مهمتر به پژوهش و حل مشکلات ملی در حوزه‌ی کاری خودشان پردازند. امیدوارم فضای خیلی خوب پژوهشی و صنعتی در سال‌های آینده شکل بگیرد. امیدوارم که در کشورمان شاهد بازسازی کامل اعتماد جامعه صنعتی به جامعه دانشگاهی باشیم.

### دکتر امیر مژلقانی

انتظار دارم در پنج سال بعد حضور بیشتری در پژوهش‌های ملی داشته باشیم. امیدوارم که دانشجویان درس‌خوانان تر شوند و موج رفتن از ایران کم‌رنگ‌تر شود.

### مهندس عبدی

امیدواریم با پیگیری‌هایی که در یکی دو سال اخیر با مدیریت دانشگاه انجام شده، بتوانیم در ۵ سال آینده ساختمان خیلی خوبی برای دانشکده بسازیم و استادهای خوبی جذب کنیم، چون از نظر فضایی به اشیاع رسیدیم ولی از نظر استاد کمبود داریم، از نظر آزمایشگاه، جا برای استراحت دانشجوها. الان ما خودمان ناراحت هستیم که انجمن علمی و شورای صنفی با هم در یک اتاق هستند. امیدواریم بتوانیم دانشکده را به سمت چشم‌اندازی که مد نظر اعضای شورا و مدیریت دانشکده هست، ببریم. امیدوار هستیم که بوی بد دانشکده هم از بین برود و دانشجوها بتوانند از آسانسور استفاده کنند! انتظار داریم که دانشجوها بیشتر در ایران بمانند و از روز اول به دنبال این نباشند که چه طور اپلای کنیم برویم! به فکر این باشند که بعد از این که فوق لیسانس یا دکترا گرفتیم اینجا می‌خواهیم بمانیم چه کار کنیم. یک مقدار دوست دارم سفرها و برنامه‌هایی که قبل از بود هم بیشتر برگزار شود، این‌ها باعث می‌شوند که دانشجوها پویا شوند.

## کین دولت و ملک می‌رود دست به دست...

- دکتر علیرضا باقری، از سال ۸۴
- دکتر علیرضا هاشمی گلپایگانی، از سال ۸۶
- دکتر حمیدرضا زرنده، از سال ۸۶
- دکتر حمیدرضا شهریاری، از سال ۸۶
- دکتر شهرام خدیوی، از سال ۸۸
- دکتر مریم امیر مزلقانی، از سال ۹۰
- دکتر بهادر بخشی سراسکانه‌رود، از سال ۹۱
- دکتر مهدی راستی، از سال ۹۱
- دکتر احمد نیک آبادی، از سال ۹۱

روسای دانشکده از ابتدا تا کنون:

- دکتر کریم فائز از سال ۶۷ تا ۷۱
- دکتر رضا صفابخش از سال ۷۱ تا ۷۶
- دکتر سید محمدمهدی همایون‌پور از سال ۷۶ تا ۷۹
- دکتر محمدکاظم اکبری فتیده‌ی از سال ۷۹ تا ۸۵
- دکتر محمدرضا رزازی از سال ۸۵ تا ۸۷
- دکتر حسین پدرام از سال ۸۷ تا ۹۱
- دکتر مرتضی صاحب‌الزمانی از سال ۹۱ تا کنون

## اسایید فعلی دانشکده

- دکتر رضا صفابخش، از سال ۶۸
- دکتر محمدرضا میبدی، از سال ۷۱
- دکتر حسین پدرام، از سال ۷۱
- دکتر محمدرضا رزازی، از سال ۷۲
- دکتر بابک صادقیان، از سال ۷۲
- دکتر مهدی شجری، از سال ۷۳
- دکتر محمد رحمتی، از سال ۷۳
- دکتر محمدمهدی همایون‌پور، از سال ۷۴
- دکتر محمدکاظم اکبری فتیده‌ی، از سال ۷۶
- دکتر مرتضی صاحب‌الزمانی، از سال ۷۶
- دکتر سیاوش خرسندی، از سال ۷۷
- دکتر مهدی صدیقی، از سال ۸۰
- دکتر احمدآقا کاردان، از سال ۸۱
- مهندس بهمن پوروطن، از سال ۸۲
- دکتر مسعود صبایی، از سال ۸۲
- دکتر مهدی دهقان تخت فولادی، از سال ۸۳
- دکتر مهران سلیمان فلاخ، از سال ۸۳
- دکتر سعید شیری قیداری، از سال ۸۴
- دکتر سید مجید نورحسینی، از سال ۸۴
- دکتر محمد مهدی عبادزاده، از سال ۸۴

## محصولات و دستاوردهای شرکت های گروه خدمات انفورماتیک در یک نگاه

- پانکداری خرد ( انواع سپهده های ارزی و ریالی، خرید و فروش ارز، تسهیلات و عقود اسلامی)
  - سامانه های پانکداری اینترنتی ( شخصی / ترکیبی ) و پانکداری مجازی
  - سامانه های همراه پانک، تلفن پانک، پرداخت تلفنی، احراز هویت و درگاه پرداخت
  - حساب های تشریکی و دولتی حساب های تهاتری ارزی و ریالی و بورس کالا و اوراق بهادار
  - پرداخت ها و انتقالات وجوه ( حواله انواع چک، دستور پرداخت، حسابداری تعیینی، سامانه واریز های کروهی و پرداخت قیوین )
  - سامانه های مرتبط با کارت های مقدی و اعتباری، شامل مدیریت کارت، مدیریت پایانه ها، مدیریت پذیرندها و مدیریت حساب رابطه کاربری ثابت و پا امکان پایش و مانیتور عملکرد کارت ها و پایانه ها (سکان)
  - سامانه سوپریمین باشکن با امکان پذیرش متنوع ترین نوع تراکنش ها در مقایسه با سایر سوپریمین ها
  - مدیریت و راهبری عملیاتی سامانه های نظام ملی پرداخت ( ساخت، پایا، تابا )
  - نسبت راه اندازی و تکه داری مرکز داده و راه اندازی سایت های پشتیبان
  - راهبری ۲۲ ۳۶۵٪ مرای کلیه سیستم های پانک و پشتیبانی آنها تولید و عرضه ابزار نظارتی و پایش سیستم های پانک
  - سامانه اخبار داده و هوش تجاری (BI)
  - سامانه ضد پولشویی (AML)
  - سامانه اطلاع رسانی هوشمند از طریق پیامد ( سایبا )
  - راهکار جامع مرای شرکت های رانه دهده خدمات پرداخت (PSP) عرضه انواع خود پرداز و در اختیار داشتن بیش از ۷۰ سیم بار از تصرف راه اندازی و راهبری شبکه VSAT با ضریب دسترسی پذیری ۹۹.۹٪ در صد
  - طراحی و پیاده سازی انواع شبکه های مخابراتی ماهواره ای و زمینی اعم از مودم های می سیم، خطوط HDSL، MPLS بدون پروتکل و خطوط اجراه ای
  - طراحی و راه اندازی لینک های ماهواره ای پرسودت نقطه به نقطه و بکارگیری کینگ و مدولاسیون های مرتبه بالا و بکارگیری تکنولوژی مدرن Carrier in Carrier
  - طراحی و تولید نسل جدید پایانه ارتباط ماهواره ای با نام Aryasat



## شرکت خدمات اینفورماتیک (سهامی عام)

پیشرو در راه خدمات یانکداری الکترونیکی

معاونت بازاریابی و فروش: خیابان ولیعصر، سالاتر  
میدان ونک، ترسیمه به معنی داماد، خیابان شهید خالیل زاده (لیدا)  
شماره ۷۷-۰۰۰۶۵۱۰-۰۵۷، تلفن: ۰۲۱-۳۳۳۴۶۶۲۷

info@isc.org.in

SOLAR SYSTEM

www.issg-erb.de

گروه نرم افزاری BitArts در سال ۱۳۸۸ آغاز به کار نمود و با گسترش حوزه فعالیت‌ها از سال ۱۳۸۹ تا به امروز در قالب شرکت فرازپردازان بیتی آرون در ایران و شرکت بین‌المللی BitArts Inc فعالیت می‌کند. فرازپردازان توسط تعدادی از فارغ‌التحصیلان دانشکده مهندسی کامپیوتر و فناوری اطلاعات دانشگاه امیرکبیر(پلی‌تکنیک تهران) تأسیس شد و از آن پس در زمینه تولید نرم افزارهای سفارشی فعالیت نموده است.

## فعالیت‌های شرکت:

چکیده‌ای از پیشینه کاری فرازپردازان در پی می‌آید:

Lead یک سامانه SalesTree Management است و کاربران آن بازاریاب هستند. این سامانه نرم افزاری به بازاریاب‌ها در طی پروسه فروش از ورود Lead تا فروش نهایی کمک می‌کند. این سامانه هم‌اکنون در سراسر کانادا و توسط نزدیک به ۴۰۰۰ کاربر استفاده می‌شود.



SalesTree Portal

[salestree.cstresp.com](http://salestree.cstresp.com)



SalesTree Express

[m.salestree.com](http://m.salestree.com)

این محصول، با از بین بردن وابستگی به Platform، به بازاریاب‌ها امکان استفاده از خدمات SalesTree را در هر کجا و هر زمان را می‌دهد



پورتال فروش بیمه عمر پارسیان

شرکت با همکاری بیمه‌ی پارسیان، سامانه مدیریت بیمه‌ی عمر بازمهندسی نمود. این سیستم و پورتال هم‌اکنون توسط ۳۷۰۰ نماینده‌ی بیمه‌ی پارسیان در سراسر کشور استفاده می‌شود.



توسعه بسته‌های نرم افزار  
بانکداری سیمیا

شرکت از سال ۱۳۹۰ در گسترش نرم‌افزار بانکداری سیمیا (متعلق به شرکت بهستان ریان) شرکت نمود. در مؤسسات مالی و اعتباری مختلفی از جمله ثامن، کوثر، میزان و بانکهایی نظیر پست بانک ایران استفاده می‌شود.



## آمادگی همکاری:

شرکت فرازپردازان، با تکیه بر تجربه و دانش نیروهای متخصص و سخت کوش خود، و با سابقه درخشناد در تولید، توسعه و پشتیبانی نرم افزارهای پیشرفته در صنعت بانک و بیمه (در داخل و خارج از کشور)، آماده همکاری در تولید نرم افزار می‌باشد.

## دعوت به همکاری:

شرکت فرازپردازان، با بیش از ۳ سال سابقه کاری در صنعت بیمه و بانک کشور، از دانش آموختگان و دانشجویان دانشگاه‌های برتر، به خصوص دانشکاه صنعتی امیرکبیر در زمینه‌های زیر دعوت به همکاری می‌نماید:

- برنامه نویسی J2EE

- برنامه نویسی Java SE

- مدیریت بانک اطلاعاتی (DBA) اوراکل

- کنترل پروژه

- تستر نرم افزار

## ارتباط با فرازپردازان:

آدرس: تهران، خیابان شهروردي شمالی، بالاتر از خیابان شهید بهشتی، کوچه کوشش، پلاک ۳۵، واحد ۸

تلفن: ۰۲۱- ۸۸۵۲۵۷۷۰

ایمیل: [jobs@farazpardazan.com](mailto:jobs@farazpardazan.com) ارسال رزمه :

جهت ارتباط: [info@farazpardazan.com](mailto:info@farazpardazan.com)

به نام خدا

که از پرگار سازی ها  
زندگانی می باشد و موقتی ها  
ویژگی را داشت و این داشتگی  
بوده است. سوچ و سرطان یا همچو  
حسین پیرام

دخت تروریست دختر سرمه

بهره از روح شنیدن

روزنه

ای نهل جوان، ای نازنی

مشکن، پر باش و روند

ای هرگز به سرمه نی کاخ زنده مکن

و سوزن و زن

کی آن لطف تر

سرویه ای و مردکن با اینه برق

بچن ای افاهه

تا لذتمنی زیبای از نه

و لطف های بزد.

سرویه هنای سرمه باید

رضا خفیف از نه

مکان

به نام خدا

ای هر دام شاه

ای اندوه همیزی

ای از از دل

ای از دل

ای زنی

بهره از روح

دانشگاه صنعتی امیر کبیر  
(پلی تکنیک تهران)



فهیجی صنعتی و فناوری اطلاعات  
مهندسی کامپیوتو و فناوری اطلاعات

دانشکده مهندسی کامپیوتو  
و فناوری اطلاعات

طرح جلد: یادگاری استادی به مناسبت کاشت

نهال ۲۵ سالگی دانشکده در تاریخ ۱۷/۱۲/۱۳۹۲